

قال الله تعالى:

﴿وَمَا أُمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾

عقیده

مسلمان در پرتو قرآن

بقلم:

نعمت الله «وثیق»

کابل، مؤرخ: ۱۳۸۳ هجری شمسی

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.ahlesonnat.com

www.isl.org.uk

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.videofarda.com

www.nourtv.net

www.sadaislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.islam411.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

مقدمه.....	۱۳
فصل اول: در رابطه به عبادت و بندگی (توحید و یکتاپرستی).....	۱۵
شروط عمل مقبول:.....	۱۵
تعریف عبادت:.....	۱۷
اقسام عبادت:.....	۱۷
تعریف توحید:.....	۱۸
توحید در لغت:.....	۱۸
توحید در اصطلاح:.....	۱۸
اقسام توحید:.....	۱۸
اول: تعریف توحید ربوبیت:.....	۱۹
دوم: توحید ألوهیت:.....	۲۰
سوم: توحید أسماء و صفات:.....	۲۱
اهمیت و مکانت توحید در اسلام:.....	۲۲
توحید چگونه تحقق می پذیرد؟.....	۲۳
عناصر توحید:.....	۲۳
تمرین موضوعات فصل اول:.....	۲۴
فصل دوم: در بیان شرک.....	۲۶
مبحث اول: معنی، تعریف و مثال شرک.....	۲۶
مبحث دوم: اقسام شرک.....	۲۶
اول: شرک أكبر.....	۲۶

- ۲۶ ۱- تعریف شرک:
- ۲۷ ۲- نمونه‌های شرک اکبر:
- ۲۷ ۳- کفار شرک اکبر:
- ۲۸ **دوم: شرک اصغر**
- ۲۸ ۱- تعریف شرک اصغر:
- ۲۹ ۲- نمونه‌های شرک اصغر:
- ۲۹ ۳- کفّاره شرک اصغر:
- ۳۰ **سوم: شرک خفی**
- ۳۰ 1- تعریف شرک خفی
- ۳۰ ۲- نمونه‌های شرک خفی:
- ۳۱ **سبب خفی بودن شرک:**
- ۳۲ **مبحث سوم: نمونه‌های در توحید شرک**
- ۳۲ اول: شرک در توحید ربوبیت الله ﷻ
- ۳۳ دوم: شرک در توحید ألوهیت
- ۳۴ سوم: شرک در توحید أسماء و صفات
- ۳۴ **یک سلسله اعمال ممنوعه**
- ۳۵ اول: سحر و جادو
- ۳۵ معنای سحر و جادو:
- ۳۵ سحر در لغت:
- ۳۶ سحر در اصطلاح:
- ۳۶ دوم: دلایل ممنوعیت سحر
- ۳۷ سوم: حکم تصدیق سحر
- ۳۸ چهارم: انواع و اقسام سحر

۳۸	اول- توکله:
۳۹	دوم- کهانت و عرافی «فالبینی»:
۳۹	سوم- منجمی:
۴۰	پنجم: دلیل منع
۴۱	دوم: نذر برای غیر الله
۴۲	مثال نذر برای غیرالله:
۴۳	سوم: ذبح برای غیر الله
۴۴	چهارم: قسم به غیرالله
۴۴	دفع شبهات:
۴۶	پنجم: تعلیق تمایم
۴۶	دلیل حرمت این اعمال:
۴۷	ششم: حلقه و تار
۴۷	دلیل حرمت اینگونه اعمال:
۴۹	هفتم: احکام تعویذ و وُدّه‌ها
۴۹	هشتم: ریاء
۴۹	فرق در بین ریاء و سُمعه:
۵۱	نهم: بدفالی گرفتن
۵۱	دلیل حرمت:
۵۲	تمرین فصل دوم:
۵۴	فصل سوم: اسلام راه‌های شرک را مسدود می‌کند
۵۴	اول: افراط و زیاده‌روی
۵۴	دوم: غلو در مورد نیکان و پارسایان
۵۵	تاریخچه مختصر شرک و بت‌پرستی:

- سوم: تعظیم قبور..... ۵۵
- الف- مسجد قراردادن قبر:..... ۵۶
- ب- نماز به سوی قبر:..... ۵۶
- ج- بناء کردن بر قبر و گج کاری آن:..... ۵۶
- در رابطه به نوشتن بر قبور:..... ۵۷
- حکمت در این تحذیر:..... ۵۷
- تبرک به درخت و سنگ:..... ۵۸
- تمرین فصل سوم:..... ۶۱
- فصل چهارم: در بیان آثار ارزنده توحید در زندگی..... ۶۲**
- اول: توحید سبب آزادی انسان..... ۶۲
- دوم: توحید سبب تکوین شخصیت متعادل..... ۶۳
- سوم: توحید سبب آرامش نفس..... ۶۳
- چهارم: توحید اساس برادری و برابری..... ۶۴
- مفاسد و اضرار شرک..... ۶۵**
- اول: شرک سبب تحقیر انسان..... ۶۵
- دوم: شرک سبب ولانۀ خرافات..... ۶۵
- سوم: شرک منبع خوفها..... ۶۶
- چهارم: شرک ظلم بزرگ است..... ۶۶
- تمرین فصل چهارم:..... ۶۷
- فصل پنجم: حکمت و فلسفه بعثت انبیاء ﷺ..... ۶۸**
- معنی نبی و رسول:..... ۶۹
- اول: نبی در لغت..... ۶۹

-
- ۷۰ نبی در اصطلاح: ۷۰
- ۷۰ دوم: رسول در لغت: ۷۰
- ۷۰ رسول در اصطلاح: ۷۰
- ۷۱ سوم: فرق در بین رسول و نبی: ۷۱
- ۷۲ مهم و اساسی ترین وظائف پیامبران: ۷۲
- ۷۳ تبلیغ و بیان توحید الهی برای بشریت: ۷۳
- ۷۳ بیان عبادت و اجراء عملی آن برای انسانها: ۷۳
- ۷۳ بیان اضرار و مفساد شرک و بت پرستی: ۷۳
- ۷۴ تطبیق شریعت: ۷۴
- ۷۴ اطلاع مردم از حوادث و واقعات: ۷۴
- ۷۴ اتمام حجت: ۷۴
- ۷۵ قدوة حسنه برای امت های شان: ۷۵
- ۷۵ آزادی حقیقی انسان: ۷۵
- ۷۶ تأمین عدالت: ۷۶
- ۷۶ تأمین وحدت: ۷۶
- ۷۶ تعلیم و تربیه: ۷۶
- ۷۷ اجرای عمل صالح: ۷۷
- ۷۷ ضرورت جامعه بشری به پیامبران: ۷۷
- ۷۷ انسان فطرتاً اجتماعی است: ۷۷
- ۷۸ نیازمندی جامعه به قانون: ۷۸
- ۷۹ تخویف از عواقب جرم: ۷۹
- ۷۹ وحدت رمز مؤفقیت: ۷۹
- ۷۹ نبوت انتخاب الهی است نه سعی بشری: ۷۹
- ۸۱ نبوت به مردان اختصاص دارد: ۸۱

- ۸۱ وحدت انبیاء در اصول دین:
- ۸۲ ایمان به تمام پیامبران واجب است:
- ۸۳ اسلام دین همه انبیاء علیهم السلام است:
- ۸۳ قضا و قدر:
- ۸۴ تمرین فصل پنجم:
- ۸۶ فصل ششم: عوامل تجدید نبوت‌ها و ختم آن توسط محمد صلی الله علیه و آله
- ۸۶ مبحث اول: عوامل تجدید
- ۸۷ مبحث دوم: تحریف ادیان قبلی سبب تجدید
- ۸۸ مبحث سوم: نیازمندی‌های جامعه سبب تجدید
- ۸۹ مبحث چهارم: عدم رشد فکری بشر اسباب تجدید
- ۹۰ مبحث پنجم: عدم درک نقشه جامع اسباب تجدید
- ۹۰ مبحث ششم: بخش تبلیغ و دعوت به دوش امت
- ۹۱ مبحث هفتم: فقدان روابط بین المللی اسباب تجدید
- ۹۲ مبحث هشتم: تشتت و پراکندگی اسباب تجدید
- ۹۲ مبحث نهم: تخصیص نبوت‌های قبلی به اقوام اسباب تجدید
- ۹۳ مبحث دهم: صفات پیامبران علیهم السلام
- ۹۴ تمرین فصل ششم
- ۹۵ فصل هفتم: در بیان معجزه، کرامت، استدراج
- ۹۵ معجزه:
- ۹۵ معنی معجزه:
- ۹۵ مثال معجزه بعضی انبیاء علیهم السلام:
- ۹۵ ۱- معجزه محمد صلی الله علیه و آله

۹۶ ۲- معجزه عیسی <small>ﷺ</small> :
۹۷ ۳- معجزه موسی <small>ﷺ</small> :
۹۷ کرامت یا ولایت:
۹۷ استدراج:
۹۸ تمرین فصل هفتم
۹۹ فصل هشتم: در بیان ملائک (فرشتگان)
۹۹ بند اول: معنی ملک
۹۹ بند دوم: ایمان به فرشتگان و دلایل آن
۱۰۰ بند سوم: نوع خلقت فرشتگان
۱۰۱ نفی علم غیب از تمام مخلوقات:
۱۰۲ اول: به طور عموم نفی می‌کند و می‌فرماید:
۱۰۲ دوم: به طور خصوص نفی می‌کند
۱۰۵ خلقت انسان:
۱۰۵ اما از نگاه عقل:
۱۰۶ اما از نگاه نقل:
۱۰۷ بند چهارم: دلیل ثبوت فرشتگان
۱۰۸ بند پنجم: روابط فرشتگان با الله تعالی
۱۰۸ بند ششم: روابط فرشتگان با انسان‌ها
۱۰۸ بند هفتم: وظائف و مسؤولیت‌های فرشتگان
۱۱۰ بند هشتم: صفات فرشتگان
۱۱۱ نتیجه و ثمره ایمان به فرشتگان چیست؟
۱۱۲ تمرین فصل هفتم
۱۱۳ فصل نهم: در بیان جنّیات

- مشخصات جنّ: ۱۱۳
- اوهام و خرافات در رابطه به جنّ: ۱۱۵
- دفع شبهات عوام: ۱۱۶
- اصل واقعیت: ۱۱۶
- دلیل معقول: ۱۱۶
- اوصاف و اصناف جنّیات: ۱۱۸
- تمرین فصل نهم ۱۲۱
- فصل دهم: در بیان قیامت ۱۲۲**
- مطلب اول: نام‌های قیامت ۱۲۲
- مطلب دوم: کیفیت اعطاء اعمال‌نامه مؤمنین ۱۲۳
- مطلب سوم: کیفیت اعطاء اعمال‌نامه کافران و دوزخیان ۱۲۳
- مطلب چهارم: علایم قیامت ۱۲۴
- در متعلق معنای علایم قیامت باید گفت: ۱۲۵
- شرایط در لغت: ۱۲۵
- در اصطلاح: ۱۲۵
- ظهور مهدی: ۱۲۷**
- بند اول- نام و نسب وی: ۱۲۷
- بند دوم- صفت وی: ۱۲۸
- بند سوم- موضوع خروج وی: ۱۲۸
- بند چهارم- علامات وی: ۱۲۸
- بند پنجم- جواب دلیل منکرین مهدی: ۱۲۸
- خروج مسیح الدجال: ۱۲۹**
- بند اول- نام وی: ۱۲۹

- بند دوم- در رابطه به صفات وی: ۱۲۹
- بند سوم- در رابطه به زمان خروج دجال: ۱۲۹
- بند چهارم- مدت مکث دجال در زمین: ۱۳۰
- بند پنجم- هلاک وی: ۱۳۰
- نزول عیسی عليه السلام: ۱۳۰
- بند اول- نام و نسب وی: ۱۳۰
- بند دوم- صفات عیسی عليه السلام: ۱۳۱
- بند سوم- اعمالی که عیسی عليه السلام انجام می دهد: ۱۳۱
- خروج یاجوج و ماجوج: ۱۳۲
- بند اول- اصل یاجوج و ماجوج: ۱۳۲
- بند دوم- صفات شان: ۱۳۲
- بند سوم- هلاک شان: ۱۳۲
- بند چهارم- زمان و دلیل خروج شان: ۱۳۲
- بند پنجم- محل خروج شان: ۱۳۳
- خُسوفات سه گانه: ۱۳۳
- دُخان (دود): ۱۳۳
- طلوع آفتاب از مغرب: ۱۳۴
- خروج دابة الأرض: ۱۳۴
- خروج آتش از قعر عدن: ۱۳۴
- ریح طیبه: ۱۳۵
- مطلب پنجم- بعث بعدالموت (زندگی بعد از مرگ): ۱۳۵
- بند اول- اثبات بعث از قرآن کریم: ۱۳۵
- بند دوم- اثبات بعث از حدیث نبوی صلى الله عليه وسلم: ۱۳۵

- بند سوم- اثبات بعث به دلایل عقلی:..... ۱۳۵
- ثبوت میزان (ترازو)..... ۱۳۶
- مطلب اول- تعریف میزان:..... ۱۳۶
- مطلب دوم- راجع به اثبات میزان:..... ۱۳۶
- مطلب سوم- کیفیت میزان:..... ۱۳۷
- پل صراط:..... ۱۳۸
- مطلب اول- راجع به اثبات پل:..... ۱۳۹
- مطلب دوم- راجع به صفت پل صراط:..... ۱۳۹
- مطلب سوم- راجع به کیفیت عبور از پل:..... ۱۳۹
- شفاعت:..... ۱۴۰
- بند اول- معنی شفاعت:..... ۱۴۱
- بند دوم- انواع شفاعت:..... ۱۴۱
- بند سوم- مستحقین شفاعت:..... ۱۴۲
- بند چهارم- شفاعت کنندگان (شافعین):..... ۱۴۲
- بند پنجم- موانع شفاعت:..... ۱۴۲
- تمرین فصل دهم..... ۱۴۴
- فهرست مصادر و مراجع:..... ۱۴۶

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ نَحْمَدُهُ وَنَسْتَعِينُهُ وَنَسْتَهْدِيهِ وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظَاهِرَهُ عَلَىٰ الدِّينِ كُلِّهِ ۚ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾ وَأَشْهَدُ أَنَّ سَيِّدَنَا وَنَبِيَّنَا مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ آلِهِ وَصَحْبِهِ وَمَنْ دَعَا بِدَعْوَتِهِ إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ.

أما بعد:

در مقدمه می‌خواهم دو موضوع را یادآور شوم:

۱. محتوای رساله.

۲. اعتذار.

موضوع اول:

محتوای رساله: رساله حاضر به یک مقدمه و فصول ده‌گانه تقسیم گردیده، به خاطر اختصار از خاتمه صرف نظر گردیده و مواد خاتمه در مقدمه اختصاراً درج گردیده است.

فصل اول در بیان عبادت.

فصل دوم در بیان شرک.

فصل سوم در بیان انسداد راه‌های شرک.

فصل چهارم در بیان آثار توحید در زندگی انسان.

فصل پنجم در بیان حکمت و فلسفه بعثت انبیاء.

فصل ششم در بیان عوامل تجدید نبوت و ختم آن توسط محمد ﷺ.

فصل هفتم در بیان معجزه، کرامت، استدراج.

فصل هشتم در بیان ملائک.

فصل نهم در بیان جنّیات.

فصل دهم در بیان قیامت.

موضوع دوم اعتذار:

- ۱ - چون مراجع و منابع عقاید بطور عموم در اکثر جاها نسبت به علوم دیگر کمیاب و نادر است خصوص در حال حاضر در اجتماع ما افغانستان، البته کتاب عقایدی که با اسناد و مراجع و شواهد قاطع باشد کمتر یافت می‌شود.
- بنائاً از مراجع اصلی عقاید قرآن و سنت بیشتر استدلال شده و به کتب و مراجع دیگر کمتر مراجعه شده.
- ۲ - مفردات رساله حاضر مواد درسی یکی از مؤسسات تعلیمی جدید التأسیس بوده، بنائاً رساله حاضر به بسیار عجله جمع و ترتیب گردیده امید است که در صورت پیدا کردن فرصت مناسب از دقت بیشتر کار گرفته شود.
- ۳ - مراجع و مأخذ برای حدیث پیامبر ﷺ کُتُبُ السُّنَّةِ و مسانید و مصنفات است، در مورد روایات که از غیر صحیحین نقل شده بنابر نبود کتب جرح و تعدیل حتی در کتابخانه‌های عمومی کابل حسب تلاش بنده نتوانستم درجات احادیث را از نگاه مراتب، و قول آیمه جرح و تعدیل را بیان نمایم.
- ۴ - مطابق به علم کم و جهد قصیر خویش آن دلایل و اقوالی را که ذکرش مناسب بود نوشتم، امیدوارم خوانندگان گرامی در مورد مسایل، اقوال، دلیل که از نظرشان خطا پنداشته می‌شود این جانب را بر علاوه مشوره نیک معذور دارند. (والله اعلم و علمه اتم).
- ۵ - در آخر از همه دوستان و برادرانی که در رابطه به تهیه مواد و سهولت‌هایی که جهت دریافت مراجع بنده را همکاری نمودند، از صمیم قلب اظهار سپاس و امتنان می‌نمایم.

والله المستعان

فصل اول:

در رابطه به عبادت و بندگی (توحید و یکتاپرستی)

حکمت و فلسفه پیدایش انس و جنّ عبادت و بندگی است، یعنی الله تعالی انسان‌ها و جنّیات را به خاطر عبادت و بندگی آفریده است، تا او را عبادت کنند و به او تعالی شریک نیاورند.

طوری که می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ [الذاریات: ۵۶].

«من انس و جنّ را نیافریدم جز برای اینکه عبادتم کنند». پس وظیفه اصلی انسان‌ها شناخت کامل الله تعالی و عبادت و بندگی او تعالی است. عبادت و بندگی یک عمل شرعی است، پس هر عمل شرعی و مقبول دارای شروط خاص است.

شروط عمل مقبول:

هر عمل مقبول نزد خداوند ﷻ دارای سه شرط اساسی است که هرگاه آن سه شرط در هر عملی موجود نباشد، آن عمل هرگز نزد خدا مورد قبول واقع نمی‌گردد:

۱ - اخلاص نیت (رضای خدا).

۲ - متابعت شریعت.

۳ - موافقت سنت.

شرط اول اینست که: هر عمل شرعی خاص به خاطر رضای خداوند ﷻ انجام داده شود و بس، و اگر چنین نبود آن عمل مقبول نیست. چنانچه پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَإِنَّمَا لِامْرِئٍ مَّا نَوَى...»^(۱).

یقیناً ثواب و یا قبولیت اعمال (نزد خدا) مربوط به نیت است، و یقیناً برای هر انسان است آنچه را که نیت کرده است.

۱- متفق علیه - روایت کرده مسلم، باب النیّة فی الأعمال.

شرط دوم اینست که: آن عمل مطابق و موافق به شریعت انجام داده شود، در تضاد و مخالفت با شریعت اجراء نگردد.

شرط سوم اینست که: عمل موافق به سنت و طریقه‌های رسول الله ﷺ باشد. پس هر آن عملی که به خاطر رضای خدا انجام داده شود، ولی از روش رسول الله ﷺ مغایر باشد به درگاه خدا مقبول نیست، به خاطر آنکه شارع یعنی تشریح کننده کمیّت و کیفیت اعمال شرعی پیامبر ﷺ است، نه افراد و اشخاص دیگر. چنانچه تفسیر ابن کثیر در تحت آیه ذیل می‌نویسد:

﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾ [الكهف: ۱۱۰].

﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ﴾ ای ثوابه و جزاءه الصالح ﴿فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا﴾ ای ماکان موافقاً لشرع الله ﴿وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾.

«وهو الذي يُراد به وجه الله وحده لا شريك له، وهذان ركنتا العمل المتقبل لابد أن يكون خالصاً لله، صواباً على شريعة رسول الله ﷺ»^(۱).

پس هر کس که خواهان (ثواب و جزای نیک است) باید کار شائسته کند (عمل شائسته و صالح آن است که موافق به شرع خدا باشد) و در پرستش پروردگار هیچ کسی را شریک نسازد.

(و آن عمل عملیست که می‌خواهد «کننده آن» رضای خدای یکه و یگانه را. و این دو رکن عمل مقبول:

۱ - رضای خدا ﷻ.

۲ - موافق به سنت رسول الله ﷺ در هر عمل ضروری است.

این دو شرط در آیه فوق ذکر گردیده، و به اخلاص نیت در آیه:

﴿وَمَا أُمْرًاوًا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾^(۱) امر شده است.

تعریف عبادت:

عبادت عبارت است از: نام جامع و شامل برای همه اعمال و اقوال و سلوک که باعث خشنودی الله تعالی و مورد پسند او قرار می‌گیرد که شامل اعمال ظاهری و باطنی است.

اجمالاً می‌توان گفت:

عبادت: عبارت است از: طاعت کامل و انقیاد شامل، و فرمان‌برداری از اوامر و دستورات الله تعالی و اجتناب، پرهیز از نواهی او تعالی.

اقسام عبادت:

عبادت انواع و اقسام زیاد دارد که از جمله آن اسلام، ایمان با ارکانش شامل است، و نیز دعا، محبت، ترس، ذبح، نذر، توکل، رجا، رغبت و رهبت و غیره می‌باشد.

چنانچه می‌فرماید:

﴿وَمَا أُمْرًاوًا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ﴾

«و مأمور نشدند مگر اینکه بپرستند الله تعالی را خالص کننده برای او بندگی را به راه

ابراهیم».

یعنی از طریق دروغ و باطل برکنار آیند و خالص خداوند را عبادت، پرستش و بندگی کنند مانند ابراهیم، و تنها او تعالی را در همه شعبات تکوینی و تشریحی بندگی کنند و دیگر کسی را مختار ندانند.

از جمله مهمترین عبادت شناخت توحید است.

تعریف توحید:

توحید در لغت:

عبارت است از: اعتقاد و باور داشتن به یگانگی الله تعالی.

توحید در اصطلاح:

تنها و خالص گردانیدن الله تعالی است به عبادت، همچنان فارغ ساختن ذات الهی است از آنچه که در تصور و خیال و وهم انسان می‌گذرد، یعنی فارغ ساختن ذات الهی از تمثیل، تشبه، مانند. طوری که می‌فرماید:

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ [الشوری: ۱۱].

«نیست او را مثل و مانند». یعنی: خداوند ﷻ با مخلوق مشابَهت ندارد، طوری که مخلوق با خدا ﷻ مشابَهت ندارند.

اقسام توحید:

توحید بر سه قسم است:

۱- توحید ربوبیت.

۲- توحید ألوهیت.

۳- توحید أسماء و صفات.

فهم دقیق توحید و معنی آن بر هر مسلمان ضروری است، به خاطر این که پیام مشترک همه انبیاء از آدم تا خاتم النبیین ﷺ و علت اصلی بعثت‌شان توحید بوده است.

بنابراین در رابطه به فهم اقسام توحید دو چیز را در نظر باید داشت:

۱- شرح مفردات اقسام توحید.

۲- تعریف اقسام توحید.

توحید: معنی لغوی و اصطلاحی توحید ذکر شد.

رب: به معنی تربیت کند، مالک، متصرف، مربی و متکفل مصالح و مصلحت‌های انسان و صاحب سلطان و جبروت که امرش بالای بندگانش نافذ است.

اول: تعریف توحید ربوبیت:

أ- توحید ربوبیت: اعتقاد بر یگانگی الله تعالی است در افعالش، مثل: خلق، آفریدن، تدبیر کردن امور و کارها، رزق دادن، زنده کردن، میرانیدن، باران بارانیدن و غیره افعالی که خاصه خداوند است.

ب- و یا شناخت الله تعالی است به صفت فاعل مختار.

البته کفار و مشرکین از زمان‌های قدیم به اینگونه توحید اقرار و اعتراف داشتند، و اختلاف و جنگ‌شان با انبیاء علیهم‌السلام در این موضوع و مسأله نبود، این اقرار و اعتراف ایشان را در اسلام داخل نساخت و به ایشان کدام سودی نبخشید، و سبب نجات‌شان از عذاب و گرفت خداوند نشد. چنانچه می‌فرماید:

۱- ﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيتِ وَيُخْرِجُ الْمَمِيتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدِيرُ الْأَمْرَ ۚ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ ۚ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾ [یونس: ۳۱].

«چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می‌دهد و یا چه کسی مالک گوش و چشم‌هاست و چه کسی زنده را از مرده و مرده را از زنده خارج می‌سازد و چه کسی امور (جهان) را تدبیر می‌کند؟ به زودی می‌گویید: خدا، بگو پس چرا از خدا نمی‌ترسید؟»

۲- ﴿قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۸۱﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ ۚ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿۸۲﴾ قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿۸۳﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ ۚ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿۸۴﴾ قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۸۵﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ ۚ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ ﴿۸۶﴾﴾ [المؤمنون: ۸۴ - ۸۹].

«بگو کراست زمین و آنچه در آنست اگر شما می‌دانید؟ در حالی که گویند که الله راست، بگو، پس چرا پند نمی‌گیرید؟
 بگو کیست رب آسمان‌های هفت‌گانه، وَ رَبِّ عَرْشِ بَزْرَگ در حالی که گویند الله راست، بگو آیا نمی‌ترسید، بگو کیست که به دست اوست سلطنت هرچیز و اوست نجات می‌دهد، و نجات داده نمی‌شود اگر شما می‌دانید، در حالی که گویند (ملکوت) همه الله را است، بگو، پس از کجا و چگونه سحر کرده می‌شوید.»

دوم: توحید ألوهیت:

۱- شرح مفردات:

الله: اسم ذاتی است که در آن همه صفات جمع شده، و همچنان الله تعالی صاحب ألوهیت است بر خلقش.

إله: بر دو معنی استعمال می‌شود:

أ- إله: به معنی معبود باطل، چنانچه می‌فرماید:

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوْنَهُ﴾ [الجاثية: ۲۳].

«آیا دیدی کسی را که گرفته است معبود خود خواهشات خود را. و آن‌ها عبارت‌اند از: نمرود، فرعون، هامان و امثال ایشان.

ب- إله: به معنی معبود برحق، چنانچه می‌فرماید:

﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ﴾ [محمد: ۱۹].

«پس بدان که نیست معبودی جز الله و برای گناه خود و مردان و زنان مومن استغفار کن.»

۲- تعریف: توحید ألوهیت عبارت است از: تنها ساختن الله تعالی به عبادت و

یگانگی توسط اعمال بندگانش، مانند: دعا، نذر، ذبح، رجا، خوف، توکل و غیره، در اینگونه توحید نزاع و خصومت از زمان‌های قدیم تا امروز در بین انبیاء علیهم‌السلام و امت‌های شان به وقوع پیوسته است. چنانچه الله جل جلاله می‌فرماید:

﴿إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ﴾ [الصافات: ۳۵]. (چرا که) وقتی بر آنان گفته می‌شد: جز خدا معبودی نیست، بزرگی می‌نمودند (و خویشان را بالاتر از آن می‌دیدند که یکتاپرستی را بپذیرند) به توحید و یکتاپرستی همه انبیاء مامور بودند. چنانچه می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِيَ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾ [الأنبياء: ۲۵].

«ما پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر اینکه به او وحی کردیم که معبودی جز من نیست، بنابراین مرا پرستش کنید.»
تمام انبیاء علیهم‌السلام عقیده توحید را برای امتیان خویش تبلیغ می‌کردند، چنانچه می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ [النحل: ۳۶].
«هر آئینه فرستادیم در هر گروه رسول که عبادت کنید خدا را و اجتناب کنید از طاغوت (شیطان، بتان، ستمگران و غیره)».

سوم: توحید اَسْمَاء و صفات:

أ- شرح مفردات: در ضمن تعریف توضیح خواهد شد.

ب- تعریف توحید اَسْمَاء و صفات:

توحید اسماء و صفات عبارت است از: ایمان و باور، و تصدیق کامل به همه آن نام‌هایی که خداوند جل جلاله خود را به آن نام‌ها مسمی نموده و در قرآن و سنت نبوی صلی الله علیه و آله ذکر گردیده است.

و همچنان ایمان کامل داشتن به همه صفات که خداوند در قرآن کریم خود را توصیف نموده، و یا در احادیث نبوی صلی الله علیه و آله را به آن توصیف کرده شده است، ما مسلمان‌ها به همه آن اسماء و صفات خداوند جل جلاله ایمان داریم بدون کیفیت که او را نمی‌دانیم، و بدون تشبیه، تمثیل و مانند.

چنانچه می فرماید:

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الشوری: ۱۱].

«نیست مانند او (تعالی) هیچ چیزی و او است شنوا و بینا».

پس لازم است ایمان داشتن به ثبوت صفات کامل برای او تعالی، بدون تحریف و

تأویل و تمثیل و تشبیه.

چنانچه می فرماید:

﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا ۖ وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ ۚ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا

يَعْمَلُونَ﴾ [الأعراف: ۱۸۰].

«خدا را است نام‌های نیک پس بخوانید او را به آن نام‌ها، بگذارید آنانی را که

کجروی می کنند در نام‌های خداوند زود داده خواهد شد ایشان را جزای آنچه که

می کردند».

اهمیت و مکانت توحید در اسلام:

معنی کلمه توحید اعتقاد، باور، تصدیق، اقرار و اعتراف بر این که معبودی برحق ذاتی

است که لایق و سزاوار عبادت است.

و لازمه این اقرار باید در افعال و سلوک و زبان ظاهر و آشکار گردد، قسمی که قبلاً

اشاره شد که تنها اقرار و تصدیق به توحید ربوبیت برای ایمان کافی نیست.

پس اقرار به توحید ربوبیت مستلزم توحید ألوهیت است و این توحید دین همه

انبیاء علیهم السلام بوده و بخاطر همین مقصد برای راهنمایی انسان‌ها فرستاده شده‌اند. طوری که

می فرماید:

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ [النحل: ۳۶].

دلیل دعا (فریاد):

۱- دلیل دعا: خداوند تعالی می فرماید:

﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ [المؤمن: ۶۰].

«و گفت پروردگار شما دعا (فریاد) کنید مرا تا قبول کنم دعای شما را».

۲ - امام ترمذی از انس بن مالک روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «الِدُّعَاءُ مُخُّ

الْعِبَادَةِ» یعنی: دعا مغز و اصل عبادت است.

پس خواستن، یعنی: فریاد کردن باید خاص از خدا باشد؛ زیرا انسان وقتی که نجات و کامیابی خویش را در همه امور خاص از خدا بداند در این صورت امید او از غیر الله قطع می گردد و خاص از خداوند حاجتش را می طلبد، به همین خاطر دعا را اصل و مغز عبادت گفته شده است.

توحید چگونه تحقق می پذیرد؟

توحیدی را که فرستادگان پیشین خداوند برای بشریت بیان نمودند، دین مقدس اسلام در تثبیت و تائید و حمایت آن توجه خاص مبذول داشته است. بناءً تا زمانی که عناصر ذیل تحقق نپذیرد، نه ریشه های توحید عمیق می شود و نه شاخه هایش در قلب مسلمان نمو می کند:

عناصر توحید:

۱ - اخلاص و بندگی.

۲ - انکار از طواغت.

۳ - پرهیز از شرک.

عنصر اول:

اخلاص و بندگی تنها برای الله تعالی است. طوری که می فرماید:

﴿قُلْ أَغْيَرَ اللَّهُ بِنِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ﴾ [الأنعام: ۱۶۴].

«بگو آیا غیر از خدا پروردگاری را طلبم در حالی که او پروردگار همه چیز است».

عنصر دوم:

انکار از همه طواغیت و بیزاری از آنانی که طواغیت را پرستش کردند و به آنان دوستی بستند؛ چنانچه خداوند ﷻ می فرماید:

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ [النحل: ۳۶].

«هر آئینه فرستادیم در هر گروهی رسول که عبادت کنند الله ﷻ را و اجتناب ورزند از (عبادت) طاغوت.»

عنصر سوم:

پرهیز از همه اقسام و درجات شرک، و بند ساختن منغذهای که انسان را به سوی شرک می کشاند، چنانچه می فرماید:

﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾ [الكهف: ۱۱۰].

«پس هر که امید دارد لقاء (ملاقات) پرورگار خویش را، پس باید بکند کار پسندیده و شریک نسازد در عبادت پروردگار هیچ کسی را.»

تمرین موضوعات فصل اول:

- ۱ - حکمت پیدایش انسان و جنیات چیست؟
- ۲ - عبادت را تعریف کنید؟
- ۳ - معنی توحید را لغتاً و اصطلاحاً بیان نمایید؟
- ۴ - توحید بر چند قسم است؟
- ۵ - فهم دقیق توحید بر هر مسلمان چرا ضروری است؟
- ۶ - راجع به فهم توحید چند چیز ضرور است؟
- ۷ - توحید ربوبیت را تعریف نمایید؟
- ۸ - آیا کفار مکه به توحید ربوبیت اقرار داشتند؟
- ۹ - آیا اقرار به توحید ربوبیت سبب نجات کفار از عذاب الهی گردید؟

- ۱۰ - إله: بر چند معنی اطلاق می‌شود، با دلیل واضح سازید؟
- ۱۱ - توحید ألوهیت را تعریف نموده، با مثال توضیح نمائید؟
- ۱۲ - نزاع در بین انبیاء و امت‌های شان روی کدام نوع توحید بوده؟
- ۱۳ - آیا تمام انبیاء عقیده توحید را بر امتیان خویش تبیغ کردند؟
- ۱۴ - توحید اسماء و صفات را تعریف کنید؟
- ۱۵ - دلیل اینکه خداوند مثل و مانند - ندارد ذکر کنید؟
- ۱۶ - عناصر توحید چند است واضح سازید؟

فصل دوم: در بیان شرک

موضوع شرک و اقسام آن مشتمل بر سه مبحث است.

مبحث اول: معنی، تعریف و مثال شرک

- ۱- معنی شرک: شرک به معنی حصه، شریک به معنی حصه‌دار.
 - ۲- تعریف شرک: شرک اینست که شخصی با خداوند در چیزی که (عمل) حق خالص خداوند است چیزی (مخلوق و غیره) را شریک بگرداند.
 - ۳- مثال شرک: مثلاً با الله معبودان چندی را شریک گرداند و آن را پرستش کند و فرمان آن را برد و یا از او استعانت بخواهد و یا کاری کند که به جز الله تعالی دیگری سزاوار آن نیست.
- مثل: شرک بت پرستان، و قبرپرستان، مشرکین، مجوس و غیره.

مبحث دوم: اقسام شرک

نخست باید دانست که مقوله معروف است «تُعَرَّفُ الْأَشْيَاءُ بِأَضْدَادِهَا» یعنی: هرچیز را به ضدش شناخته می‌شود.

بنابراین شرک ضد توحید است، شناخت شرک سبب شناختن توحید است.

شرک بر سه قسم است:

- ۱- شرک اکبر.
- ۲- شرک اصغر.
- ۳- شرک خفی.

اول: شرک اکبر

۱- تعریف شرک:

شرک اکبر عبارت است از: پرستش معبودانی غیر از الله ﷻ.

برابر است که این معبودان خدایان آفتاب باشند و یا مهتاب، جماد باشند مانند: سنگ و بتان، و یا حیوانات باشند مانند: گاو، گوساله و یا انسان باشند مانند: فرعون، نمرود، شداد، و غیره، و یا اشخاص نیک باشند مانند: انبیاء عظام، مثل عیسی عَلَيْهِ السَّلَام عزیز عَلَيْهِ السَّلَام و یا اولیاء کرام و بزرگان دین و یا آفریده‌های غیبی باشند مانند: ملک، و جن، و شیطان، طوری که ملت‌های مختلف به آن مبتلا هستند و مخلوقات خداوند را به نحوی از أنحاء عبادت می‌کنند.

۲ نمونه‌های شرک اکبر:

با توجه بر این که هر نوع از انواع شرک به خفی و پنهان و آشکارا و اصغر و اکبر نظر به مراتب شرک تقسیم می‌گردد.

بناءً از اقسام شرک اکبر اکثراً یاری و مدد خواستن از مردگان است، کسانی که قبرهای بزرگان را پرستش می‌کنند، و یا در محبت اصحاب قبور غلو و افراط می‌کنند و عقیده دارند که ارواح اولیاء بعد از وفات شان تصرف می‌کنند و حاجات مردمان را حل می‌کنند و مشکلات و سختی‌ها را از ایشان رفع می‌نمایند و ایشان را شفا می‌دهند و ایشان را در دشمنی‌ها و مصیبت‌ها نصرت و کمک می‌کنند، و عقیده دارند که این ارواح سود و زیان رسانیده می‌توانند، درحالی که این همه امور تعلق به توحید ربوبیت دارد که از صفات رب العالمین است.

۳ کفاره شرک اکبر:

خداوند عَلَيْهِ السَّلَام کفاره این شرک را، توبه و استغفار آفریده است، در غیر آن بخشیده نمی‌شود.

فاعل این نوع شرک از اهل دوزخ است، طوری که می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ

ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿١١٦﴾ [النساء: ۱۱۶].

«هرآینه خداوند ﷺ نمی‌آمزد آن را که شرک آورد بر وی، و می‌آمزد سوای شرک کسی را که بخواهد، هرکه شریک گرداند با خدا پس گمراه شده به گمراهی دور از حق.» و نیز می‌فرماید:

﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ ۗ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَبْنِي إِسْرَائِيلَ ۗ وَاعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ ۗ إِنَّهُ مَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ ۗ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن أَنْصَارٍ﴾ [المائدة: ۷۲].

«هرآینه کافر شدند کسانی که گفتند بدرستی خدا ﷺ پسر مریم است، و گفت عیسی ای بنی اسرائیل بپرستید خدا را که پروردگار من و پروردگار شما است هرکسی که شرک گرداند به خدا پس به درستی که حرام کرده است خداوند بر وی بهشت را، و جای او جهنم است و نیست ستم کاران را هیچ یاری دهنده.»

دوم: شرک اصغر

۱- تعریف شرک اصغر:

شرک اصغر عبارت است از: ریاء. به دلیل قوله تعالی که می‌فرماید:

أ- ﴿فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ ۗ أَحَدًا﴾ [الكهف: ۱۱۰].

«پس هرکه امید دارد لقای پروردگار خود را پس باید بکند کار پسندیده، و شریک نسازد در عبادت پروردگار خود هیچ کسی را.»
ب- پیامبر ﷺ راجع به قبح و گناه شرک اصغر می‌فرماید:

«عن محمود بن لبید: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: أَخَوْفُ مَا أَخَافَ عَلَيْكُمْ الشِّرْكَ الْأَصْغَرَ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا الشِّرْكَ الْأَصْغَرُ؟ قَالَ: الرِّيَاءُ، يَقُولُ اللَّهُ لَهُمْ يَوْمَ يُجَازَى الْعِبَادَ بِأَعْمَالِهِمْ إِذْهَبُوا إِلَى الدِّينِ كُنْتُمْ تَرَاؤُنَ فِي الدُّنْيَا فَانظُرُوا هَلْ تَجِدُونَ عِنْدَهُمْ جَزَاءً وَخَيْرًا»^(۱).

پیامبر ﷺ می‌فرماید: بدترین چیزی که از آن در مورد شما نگرانم شرک اصغر است. از ایشان سوال شد که: شرک اصغر چیست؟ فرمودند: ریا و ظاهرسازی. روزی که بندگان به خاطر اعمال شان عوض داده می‌شوند، خداوند برای ریاکاران می‌گوید: بروید سوی آنان که اعمال خویش را در دنیا برای شان نشان می‌دادید، ببینید آیا جزا و خیری نزدشان می‌آید.

۲- نمونه‌های شرک اصغر:

نمونه و مثال‌های این شرک زیاد است، شرک اصغر عبارت است از: هر اعمال که به خاطر شهرت و نشان دادن مردم انجام داده شود. و گاهی به خاطر طلب دنیا، و گاهی به خاطر حاصل کردن منزلت و مقام و جاه نزد مردم عملی را انجام می‌دهد که از این نوع اعمال خودش هم نصیب دارد و مردم هم نصیب دارند و برای او کدام اجر و ثواب اخروی مطلوب نیست؛ این نوع شرک گاهی در صورت و الفاظ صورت می‌گیرد. مانند:

۱- کفایت مرا خدا و تو.

۲- و اگر خدا کند و تو.

و امثال آن، گاهی این نوع شرک اکبر می‌گردد نظر به عقیده گوینده و مقصدش.

۳- کفاره شرک اصغر:

کفاره شرک اصغر نیز توبه و استغفار نزد الله ﷻ است.

۱- روایت کرده است طبرانی و احمد، مشکاة - ۱، ۶۵۶ باب الریاء و سمعه.

چنانچه که استغفار نه صرف کفاره دیگر اقسام شرک است، بلکه کفاره تمام گناه و معصیت است.

سوم: شرک خفی

۱- تعریف شرک خفی:

شرک خفی را رسول الله ﷺ چنین تعریف کرده است: «الشِّرْكُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ أَخْفَى مِنْ دَيْبِ النَّمْلَةِ»^(۱).

یعنی: شرک خفی و پنهان در این امت چون مورچه سیاه در سنگ سیاه در شب تاریک می باشد، یعنی: هیچ کس از آن آگاه نمی باشد و آن وجود دارد، همین قسم انسان شریک می گرداند و نمی داند.

۲- نمونه های شرک خفی:

عبدالله ابن عباس نمونه این قسم شرک را چنین بیان می کند:
مثل کسی که می گوید:

۱- «مَا شَاءَ اللَّهُ وَشِئْتُ» یعنی: خواست خدا و تو باشد^(۲).

۲- «لَوْلَا اللَّهُ وَفَلَانٌ» یعنی: اگر الله و فلانی نمی بود، گویا چنین و چنان می شد.

۳- و یا بگوید: گوش شیطان کر، چون شیطان لعین را متصرف فی الأمور می داند.

۱- کفاره شرک خفی:

کفاره این شرک را پیامبر ﷺ چنین فرموده است:

«أَلَّ هُمْ إِنْ أَعُوذُ بِكَ أَنْ أُشْرِكَ بِكَ شَيْئاً أَنَا أَعْلَمُ وَأَسْتَغْفِرُكَ مِنَ الذَّنْبِ الَّذِي لَا أَعْلَمُ»^(۳).

۱- رواه ابن ابی حاتم - تیسیر العزیز الحمید، ص ۵۸۷.

۲- رواه النسائی، به رقم: ۳۷۱. سلسله الاحادیث الصحیحة رقم: ۱۳۶.

۳- صحیح مسلم، کتاب الجنه - باب: ۶۳.

ترجمه: خدایا، به تو پناه می‌برم که شریک گردانم به تو چیزی را که می‌دانم، و مغفرت می‌خواهم از گناهی که آن را نمی‌دانم.

سبب خفی بودن شرک:

به طور عموم سبب خفی بودن شرک دو چیز است:

۱- مردم این نوع اعمال را که عبارت از فریاد کردن، استغاثه، استعانت از اصحاب قبور است عبادت نمی‌دانند و گمان می‌کنند که عبادت در رکوع و سجود و نماز، روزه، حج و امثال آن منحصر است، در حقیقت روح و جوهر عبادت دعا (فریاد) است.

چنانچه می‌فرماید: «الْذُّعَاءُ مَعَ الْعِبَادَةِ، أَوْ هُوَ الْعِبَادَةُ»^(۱).

یعنی: دعا اصل و مغز عبادت، و یا عین عبادت است.

۲- مردم می‌گویند ما این مردگان را طلب می‌کنیم، و یا آن‌ها را به فریادرسی می‌خوانیم اعتقاد نداریم که آن‌ها خدایان و یا پروردگار ما اند، بلکه ما معتقدیم که آن‌ها آفریده شدگان چون مانند ما اند.

ولی آن‌ها واسطه‌ها اند میان ما و خداوند و شفاعت‌گران ما اند نزد خدا، این دعوی شان منشأ می‌گیرد از جهل شان به خداوند تعالی:

زیرا که آنان خداوند عَلَّامٌ را مانند پادشاهان ستمگار و فرمان‌روایان مستبد گمان کردند که نزدیک شدن نزدشان به جز وسیله و واسطه و یا شفیع امکان‌پذیر نیست، این همان گمان باطل است که مشرکان از گذشته‌های دور در دامن آن سقوط کرده بودند، طوری که راجع به بتان و خدایان خود گفتند:

أ- ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ [الزمر: ۳].

یعنی: «عبادت نمی‌کنیم مگر اینکه نزدیک گردانند ما را به خدا به نزدیک‌گردانیدنی».

۱- مشکاة المصابیح، ج ۱- ص ۱۹۴، و کذا رواه احمد و أبوداود.

ب- در جای دیگری می‌فرماید: ﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَتُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ [یونس: ۱۸].

«عبادت می‌کنند غیر خدا کسانی را که نه ضرر رسانیده می‌توانند ایشان را و نه فایده، و می‌گویند: این‌ها شفیعان ما اند نزد خدا ﷻ».

پس از آیات فوق چنین واضح می‌گردد که مشرکان مکه که با پیامبر ﷺ درگیر بودند هیچگاه معتقد نبودند که خدایان و بتان‌شان می‌آفریند و یا رزق می‌دهد و یا زنده می‌کند و یا می‌میراند، با وصف آنکه از خالقیت خداوند ﷻ انکار نداشتند صرف به واسطه و شفیعان‌شان قرآن آنان را مشرک مینامد و امر به قتال‌شان می‌کند، زیرا الله تعالی از واسطه و شفیعان که مشرکین عقیده دارند بی‌نیاز است و او به بندگانش از شه رگ‌شان نزدیک‌تر و او شنوا و دانا است.

۱- چنانچه می‌فرماید: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ﴾ [البقرة: ۱۸۶].

یعنی: «هنگامی که بپرسند تو را بندگان من در باره من، پس هر آئینه من نزدیک‌ام».

۲- و نیز می‌فرماید: ﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ [غافر: ۶۰].

یعنی: «فرمود پروردگار شما مرا بخوانید (فریاد کنید) که قبول می‌کنم فریاد شما را».
دروازه‌های رحمت بارگاه الهی برای کسانی که خواهان ورود در آن باشند همیشه باز است، نه دربانی دارد و نه بهره داری.

طوری که اقسام توحید در فصل اول واضح گردید و اقسام شرک در فصل دوم، حالا نمونه‌های شرک در اقسام توحید توضیح می‌گردد:

مبحث سوم: نمونه‌های در توحید شرک

اول: شرک در توحید ربوبیت الله ﷻ

یعنی: نفی و تعطیل در ربوبیت خداوند، این نوع شرک اقبیح و بدترین انواع شرک است.

مانند: شرک فرعون، چون گفت:

«وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ» یعنی: کیست پروردگار عالمیان؟ و شرک فلاسفه که قول به قدم عالم و ابدی بودن آن می‌کنند و می‌گویند: که اصلاً عالم معدوم نبوده، بلکه همیشه بوده و هست، و حوادث را مربوط به همین طبیعت و عالم اسباب و واسطه‌ها می‌دانند، چنانچه آن‌ها به عقود و نفوس تعبیر می‌کنند.

از جمله این نوع شرک، شرک وحده الوجود است که فرق در بین خالق و مخلوق نمی‌کنند و تعبیر آن‌ها را بعضی‌ها به حلولی‌ها می‌کنند، و نیز کسانی هستند که نفی اَسْمَاء و صفات ازلی را از خدا جَلَّ جَلَالُهُ می‌کنند، مانند: جهیمه^(۱) و قرامطه^(۲).

دوم: شرک در توحید ألوهیت

کسانی که نفی اَسْمَاء و صفات را نمی‌کنند ولی شرک در ألوهیت می‌آورند و به الهی دیگری هم قایل اند و نفی ربوبیت هم نمی‌کنند، چون نصاری که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ را سه می‌گویند: و آن سه عبارت از:

۱- رُوحُ الْقُدُّوس. ۲- مریم. ۳- عیسی الْعَلِیُّ است، چون مجوس که حوادث خیر را به نور و حوادث شر را به ظلمت و تارکی عقیده دارند.

و همچنین شرک کسانی که حوادث را به سیاره‌ها نسبت می‌دهند و سیارات را متصرف حوادث عالم می‌دانند مانند: مذهب صابئین (ستاره‌پرستان).

۱- جهیمه پیروان جهم بن صفوان اند که از انسان قدرت مؤثره و کاسبه هردو را نفی می‌کنند و انسان را مثل جماد می‌دانند. تعریفات جرجانی، ص ۸۱، ط: دارالکتب علمیه بیروت.

۲- قرامطه یعنی: اسماعلیه، الموسوعة المیسره - ط: ندوة الشباب.

سوم: شرک در توحید اَسْمَاء و صفات

این نوع شرک خفیف‌تر از گذشته است، و به دو بخش تقسیم می‌گردد:

ألف - تشبیه خالق به مخلوق و تشبیه مخلوق به خالق؛ مثل کسی که بگوید: **يَدُ خدَا** مثل ید من است، و **سَمْعُ او** مانند شنیدن من است، و **بَصْرُ او** مانند دیدن من است.

ب - انتخاب نام برای إله باطل، که از نام‌های خداوند **عَلَّاهُ** اخذ گردد و یا نام‌گذاری برای معبودان باطله‌شان که مشتق از نام‌های الله تعالی شده باشد مانند:

مشرکین مکه که بت **«لآت»** را از **«الله»** و **«عُزَّى»** را از **«العزیز»** و **«مَنَات»** را از **«المنان»** انتخاب نمودند.

به ارتباط موضوع فوق:

یک سلسله اعمال ممنوعه

یک سلسله اعمال مشخص است که از نگاه شریعت اسلام انجام آنگونه اعمال شرک و فاعل آن مرتکب گناهی بزرگ می‌گردد و آن اعمال قرار ذیل است:

- ۱ - سحر و جادو.
- ۲ - نذر برای غیرالله.
- ۳ - ذبح برای غیرالله.
- ۴ - قسم به نام غیرالله.
- ۵ - تَعْلِقَ تَمَائِم.
- ۶ - حُلُقَه وَ تَار.
- ۷ - تعویذهای ساحرانه و غیر شرعی.
- ۸ - رِیَاء.
- ۹ - بَدْفَالی گرفتن.

به یاری خداوند تعالی هریک از این موضوعات فوق را به تفصیل واضح خواهیم نمود:

اول- سحر و جادو

موضوعات راجع به سحر و جادو:

۱- معنای سحر و جادو.

۲- دلایل ممنوعیت سحر و جادو.

۳- حکم تصدیق سحر.

۴- اقسام سحر.

۵- دلیل منع.

اول: سحر و جادو

سحر و جادو یکی از انواع و اقسام شرک اکبر است که اسلام آن را منع و حرام قرار داده است.

سحر: نوعی از خیال و وهم افگنی است و از آن جمله عزایم‌ها، افسون‌ها، گره‌ها و دمّ کردن‌ها است.

سحر و جادو: به خاطری شرک است که در آن استعانت به غیرالله مانند: جنّ، شیطان، ستارگان و امثال آن صورت می‌گیرد.

معنای سحر و جادو:

سحر در لغت:

چیز پنهان و سبب خفی و لطیف را گویند.

چنانچه در حدیث آمده است: «مَنْ سَحَّرَ فَقَدْ أَشْرَكَ»^(۱).

۱- تیسیرالغزیرالحمید: ص ۳۸۳، ط مکتب الاسلامی.

کسی که سحر می‌کند هر آئینه مشرک می‌شود، زیرا که سحر بدون شرک نمی‌شود.

سحر در اصطلاح:

عبارت از وُدّه‌ها و گره‌های است که در قلوب و ابدان تأثیر می‌کند، سبب امراض و حتی سبب قتل و مرگ می‌گردد، چنانچه که ساحر جدایی در بین مرد و همسرش می‌آورد.

دوم: دلایل ممنوعیت سحر

۱- پیامبر ﷺ می‌فرماید: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ سَحَرَ أَوْ تَسَحَّرَ»^(۱).

یعنی: نیست از ما آنکه جادو می‌کند و یا برای او جادو کرده می‌شود.

یعنی: کسی که نزد جادوگر رود تا به او جادو کند.

۲- سحر در اسلام و همه ادیان سماوی از جمله گناهان کبیره محسوب گردیده است.

چنانچه خداوند در رابطه به واقعه موسی عليه السلام با سحران می‌فرماید:

﴿وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى﴾ [طه: ۶۹].

«کامیاب نمی‌شود جادوگر هرچه که کند».

۳- قرآن کریم در رابطه به براءت سلیمان عليه السلام می‌فرماید:

﴿وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيْطَانَ كَفَرُوا يَعْلَمُونَ النَّاسَ السَّحَرَ﴾ [البقرة: ۱۰۲].

«و حال آنکه سلیمان هرگز (دست به سحر نیالوده) و کافر نشده است، بلکه (این) شیطان صفتان کافر شدند».

۴- پیامبر ﷺ راجع به ساحر می‌فرماید:

«حَدُّ السَّاحِرِ السَّيْفُ»^(۲) جزاء ساحر شمشیر است.

۱- رواه احمد / فی مسنده .

۲- رواه الترمذی.

یعنی: به شمشیر سر ساحر را از تن جدا کنید، زیرا که گاهی سبب قتل انسان می‌گردد.

۵- به همین سبب علماء و فقهای اسلام نظر دارند که ساحر کافر است، از جمله:

الف- امام بزرگوار ما ابوحنیفه رحمته.

ب- امام دارالهجره مالک بن انس به این نظرند^(۱).

۶- عمر رضی الله عنه به تمام و یانش دستور داده بود که ساحران را بکشند^(۲).

۷- بَجَالَه بن عَبَدَه می‌گوید که: بعد از این فرمان و دستور ما سه زن جادوگر را

کشتیم^(۳).

۸- خداوند برای ما آموخته است که چگونه از شرّ ساحران به خداوند جل جلاله پناه بجویم،

طوری که در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَمِن شَرِّ النَّفَّثَاتِ فِي الْعُقَدِ ﴿٤﴾﴾ [الفلق: ۴].

«از شر زنان دمنده در گره‌ها پناه می‌برم به خدا جل جلاله».

کسانی که می‌خواهند از شرّ سحر ساحران دائماً در امن و امان باشند باید همیشه

معوذتین «قل اعوذ برب الناس - قل اعوذ برب الفلق - و فاتحه» را صبح و شام خوانده و

به خود کف کنند.

و نیز به اذکار و تعالیم پیامبر صلی الله علیه و آله عمل کنند.

سوم: حکم تصدیق سحر

چنانچه سحر از جمله گناهان کبیره است، همچنان تصدیق کننده آن نیز مرتکب گناه

کبیره می‌شود.

و نیز رفتن نزد آن‌ها شریک شدن در گناه با ایشان است.

۱- تیسیر العزیز الحمید، ص ۳۸۴.

۲- به مرجع فوق رجوع شود.

۳- رواه احمد - و ابوداود. و نیز در صحیح البخاری به این واقعه اشاره شده است.

دلیل فوق:

پیامبر ﷺ می فرماید: «ثَلَاثَةٌ لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ، مُدْمِنُ الْخَمْرِ وَمُصَدِّقٌ بِالسَّحْرِ وَقَاطِعُ الرَّحْمِ»^(۱).

یعنی: سه گروه داخل جنت نمی شوند پیوسته نوشنده شراب، تصدیق کننده جادو، قاطع صله رحم.

چهارم: انواع و اقسام سحر

انواع و اقسام سحر زیاد است، اینجا ما صرف از سه قسم آن بحث کردیم:

۱- تَوَلَّه.

۲- کِهانت.

۳- منجمی.

اول- تَوَلَّه:

تَوَلَّه از تَوَلَّه گرفته شده است، به معنای (تعویذ دلگرمی) توله سحر و شرک است. از انواع سحر آنچه که میان جادوگران از زمانهای قدیم شایع است نوشتن حروف و کلمات و آویزان کردن برخی اشیاء به گمان محبوب گردانیدن زن به مرد و مرد به زن صورت می گیرد^(۲).

حکم آن در حدیثی که قبلاً گذشت حرام و شرک خوانده شده است، چنانچه می فرماید:

«إِنَّ الرُّقِيَّ وَالتَّمَائِمَ وَالتَّوَلَّهَ شِرْكٌ»^(۳).

یعنی: رُقِيَّه [دَمّ و دُعاهای جاهلی] تَمَائِم و تَوَلَّه [تَمَار دلگرمی] شرک است.

۱- رواه احمد فی مسنده.

۲- راجع به تفصیل مسأله سحر و جادو به تفسیر این کثیر در تحت آیه ۱۰۲ سوره بقره مراجعه گردد.

۳- رواه الترمذی.

دوم - کهانت و عرافی «فالبینی»:

کاهن و عراف هم حکم منجم را دارد.

کاهن همان کسی است که از مسایل غیبی در آینده و یا آنچه که در ضمیر شخص دیگر است به زعم خود خبر می‌دهد.

عراف هم به کاهن و هم به منجم، و رُمّال، و بر هرآن کسی که به آنان در همچو اعمال شبیه‌اند اطلاق می‌گردد، برابر است که از آینده خبر دهند و یا از آنچه که در دل کسی خطور می‌کند، برابر است که این کار را به ارتباط جَن بگویند و یا از راه‌های دیگر، یا خط و یا ریگ، یا دیدن در پیاله و جام، کف دست (کف‌شناسی) و امثال آن.

سوم - منجمی:

مراد از منجمی گمان‌های منجمان است که حوادث و واقعاتی را که در آینده به وقوع می‌پیوندد به واسطه دیدن ستارگان به زعم خویش می‌فهمند، این کار نوع از سحر است.

به دلیل اینکه: پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«مَنْ اقْتَبَسَ شُعْبَةً مِنَ النُّجُومِ فَقَدْ اقْتَبَسَ شُعْبَةً مِنَ السَّحْرِ»^(۱).

یعنی: کسی که پاره از علم نجوم را بیاموزد پس او بخشی از سحر را آموخته است.

توجه:

حدیث مذکور در مورد آن کسی که علم نجوم را می‌آموزد و یا در مورد ابعاد، منازل، اجرام و مدارهای ستارگان آموختنی‌های کسب می‌کند نیست، زیرا که همچو امور به وسیله وسایل و رصد خانه‌ها به دست می‌آید و به نام علم فلک یا هیأت یاد می‌شود و از خود اصول و قواعد و وسایلی خاصی دارد.

ولی حدیث یادشده در مورد آن کسی است که از نجوم چیزی را بیاموزد و منجر به کفر شود، مثلاً ادعائی علم غیب را کند.

بناءً این عمل سحر و شرک است.

پنجم: دلیل منع

۱- پیامبر ﷺ می فرماید:

«مَنْ آتَى عُرَافًا فَسَأَلَهُ عَنْ شَيْءٍ لَمْ تُقْبَلْ لَهُ صَلَاتُهُ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً»^(۱).

یعنی: کسی که نزد فالبین برود و از او چیزی بپرسد نمازش چهل شبانه روز قبول نمی شود.

۲- در حدیث دیگر است: «مَنْ آتَى عُرَافًا أَوْ كَاهِنًا فَصَدَقَهُ بِمَا يَقُولُ فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ»^(۲).

یعنی: کسی که نزد فالبین و یا کاهن رود و او را در آنچه می گوید تصدیق کند هر آئینه با آنچه که محمد ﷺ فرستاده شده کافر گردیده است.

زیرا از جمله آنچه که بر محمد فرستاده شده است یکی هم اینست که غیب را جز خداوند ﷻ دیگر کسی نمی داند.

۳- خداوند ﷻ بر محمد ﷺ چنین ارشاد می فرماید:

﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ

الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ [الأعراف: ۱۸۸].

«بگو مالک نیستم برای خود نفع و ضرر را مگر آنچه را خواسته است خداوند ﷻ، اگر می دانستم غیب را هر آئینه بسیار جمع می کردم از خیر و منفعت، و نمی رسید به من هیچ بدی، نیستم مگر بیم دهنده و مزده رسان برای گروهی که ایمان دارند».

۴- بعضی ها استدلال می کنند که کاهنان توسط جنیات به غیب می دانند؟

۱- رواه مسلم.

۲- مشکاة المصابیح، ج ۲ - ص ۳۹۳.

جواب: جادوگران و کاهنانی که از جنیات کمک می‌خواهند توانائی جنیات شان در فهمیدن غیب از جنیات زمان سلیمان علیه السلام بیشتر نیست، زیرا که آنها وفات سلیمان را ندانستند.

طوری که قرآن کریم می‌فرماید:

﴿فَلَمَّا حَرَ تَيَّنَّتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ ﴿۱۴﴾﴾

[سبأ: ۱۴].

«چون سلیمان علیه السلام افتاد (به اثر کرم خوردگی عصای که قبل از رحلت بر آن تکیه زده بود) معلوم کرد جن (که او وفات یافته) اگر می‌دانستند غیب را، نمی‌ماندن در عذاب خوارکننده».

۵ - در حدیث دیگری که ترمذی روایت می‌کند پیامبر صلی الله علیه و آله چنین می‌فرماید:

(کسی که بدفالی می‌گیرد و یا برای او بدفالی گرفته می‌شود، یا کاهنی می‌کند و یا برای او کاهنی می‌شود، یا جادو می‌کند و یا برای او جادو کرده می‌شود، از ما نیست).
یعنی: از دایره اسلام خارج است، زیرا که سخنان آنها همیشه روی گمان و خیال و کذب و افتراء استوار است، نه به یقین مطابق به قرآن و حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله.

دوم: نذر برای غیر الله

از جمله شرک یکی هم نذرکردن برای غیر خدا است، مانند:
نذر بر قبور و دیگر مردگان، زیرا که نذر عبادت و قربت است، و عبادت به جز الله به کسی دیگری جواز ندارد.

دلیل منع:

۱ - خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهَا ۗ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ﴾

[البقرة: ۲۷۰].

«آنچه را که خرج کردید از خیرات، یا نذر کردید از نذری پس هرآینه خدا می‌داند آن را، و نیست برای ستمکاران یاری دهندگان».

مثال نذر برای غیرالله:

برخی از علماء فرمودند: نذری که اکثر عوام الناس آن را انجام می‌دهند و ما شاهد آن هستیم، مثلاً:

انسانی لادرک شده باشد، یا مریض باشد، یا شخصی حاجتی دارد.

بناءً به قبر یکتن از صالحان و یا پارسایان رفته نذر می‌کند که:

ای آقایم فلان! اگر خداوند آن دوست لادرک مرا برگرداند، یا بیمارم شفا یافت و به حاجت خود رسیدم برای تو اینقدر پول، طلا و نقره و یا طعام، یا شمع و یا روغن خیرات و نذر می‌دهم.

همچو نذر بنابر چند علت به اتفاق علماء باطل است:

اول- آن کسی که برای او نذر کرده می‌شود او مرده است، و مرده مالک چیزی شده نمی‌تواند.

دوم- نذردهنده گمان کرده است که مرده هم در کارها تصرف کرده می‌تواند همچو اعتقاد منجر به کفر می‌شود.

سوم- این عمل استعانت و مددخواستن از غیرالله است، در حالی که خود مرده به خداوند جَلَّ جَلَالُهُ محتاج و به دعای بندگان و به بخشش خداوند ضرورت دارد.

بناءً آن مقدار پول، شمع، روغن و غیره چیزی که به قبور اولیاء کرام برده می‌شود به اتفاق علماء مسلمین حرام است.

نه صرف وفاء به آن نذر لازم نیست، بلکه بنابر دلایل ذیل جواز ندارد:

۱ - مخالف روش پیامبر است، به خاطری که پیامبر ﷺ می فرماید: «مَنْ عَمِلَ عَمَلًا لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُوَ زِدٌّ»^(۱).

یعنی: کسی کاری کند که مطابق امر و فرمان ما نیست آن (عمل) مردود است.

۲ - او برای غیرالله نذر کرده است و همچو نذر شرک است، و وفاء به آن لازم نیست و نه کفاره دارد، بلکه در آن جز استغفار و آمرزش خواستن از خداوند چیز دیگری جواز ندارد.

۳ - و همچو نذر معصیت و گناه است، هر نذری که معصیت و گناه باشد نه صرف وفاء به آن لازم نیست، بلکه اصلاً جواز ندارد، به خاطری که پیامبر ﷺ می فرماید: «مَنْ نَذَرَ أَنْ يُطِيعَ اللَّهَ فَلْيُطِعْهُ وَمَنْ نَذَرَ أَنْ يَعِصِيَ اللَّهَ فَلَا يَعِصِهِ»^(۲)

یعنی: کسی که نذر کند که اطاعت و فرمان برداری کند خدای تعالی را، پس باید که اطاعت کند خدا را و وفاء کند به نذر خود، و کسی که نذر کند که عصیان و نافرمانی خدا را کند، پس باید که معصیت نکند او را، و وفاء نکند به آن نذری که صحیح نیست.

سوم: ذبح برای غیر الله

از جمله شرک اکبر تقدیم نمودن قربانی‌ها و ذبح کردن حیوانات برای تعظیم و تقرب غیرالله است.

مشرکین امت‌های پیشین عادت داشتند که حیوانات را به طور نذرانه به خدایان باطل خویش پیشکش می کردند، که به آمدن اسلام بر اینگونه اعمال باطل و نذور جاهلیت خط بطلان کشیده شد.

۱ - قرآن کریم می فرماید: ﴿وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ﴾ [المائدة: ۳].
«حرام است آنچه که ذبح کرده شود به نام «بت» و بُت‌خانه».

۱- روایت کرده است مسلم.

۲- روایت کرده است بخاری.

۲- ذبح برای آن سنگ، درخت، یا بُتی که تعظیم و پرستش کرده می‌شود حرام است، باید ذبح تنها برای الله ﷻ باشد.

چنانچه می‌فرماید: ﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَحْرَسْ﴾ [الکوثر: ۲].

«پس نماز بخوان برای پروردگار خود و قربانی کن».

۳- از علی رضی الله عنه روایت است که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله برای من چهار چیز را بیان کرد نمود: «لَعْنُ اللَّهِ مَنْ ذَبَحَ لِغَيْرِ اللَّهِ...»^(۱).

یعنی: لعنت خدا باد بر کسی که برای غیرالله ذبح کند، لعنت خدا باد بر کسی که پدر و مادرش را لعنت کند، لعنت خدا باد بر کسی که جنایت‌کار را پناه دهد، لعنت خدا باد بر کسی که حدود زمین را تغییر دهد.

یعنی: در ملکیت او نیست جزء ملکیت خویش گرداند.

چهارم: قسم به غیرالله

قسم به نام غیر خداوند ﷻ از جمله شرک اصغر است، مانند:

قسم به رسول، به کعبه، به اولیاء و یا مانند: قسم به وجدانت، و به شرافت قسم، و یا به سر بچه‌هایم قسم. پس قسم به پدر و مادر و سر زن و سر فرزند و غیره... همه انواع و اقسام قسم به غیر خدا ﷻ ناجایز و شرک است.

دفع شبهات:

سوال اول: در بعضی آثار از صحابه روایت شده که آن‌ها به غیرالله قسم یاد کردند؟

جواب: اینچنین واقعات اگر ثابت شود، البته قبل از نسخ و منع است، زیرا که اینگونه اعمال از عادات زمان جاهلیت بوده و طبق عادت قدیم صورت می‌گرفت.

بناءً پیامبر صلی الله علیه و آله آن‌ها را از این قسم عادات منع نموده و فرمودند: کسی که چنین عملی را مرتکب می‌گردد «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ» بگوید^(۱).

سوال دوم: الله تعالی به بعض مخلوقاتش قسم یاد کرده است که در قرآن کریم ذکر گردیده است؟

جواب دوم: اینها دلالت می‌کنند به قدرت رب العالمین و نشانه وحدانیت او تعالی است.

و نیز دلالت می‌کند بر ألوهیت، علم و حکمت، و دیگر صفات کمال او تعالی، پس برای مخلوق جایز نیست که به غیرالله قسم یاد کنند، به خاطر منع صریح که در شرع وارد شده.

جواب سوم: در مواضع مثل: «**والضحی**» و «**والصافات**» و غیره که واو قسم ذکر شده:

مفسرین می‌فرمایند: در آن جاها قسم به طور شاهد است نه قسم متعارف.

دلیل:

۱ - پیامبر ﷺ می‌فرماید: «**مَنْ حَلَفَ بِغَيْرِ اللَّهِ فَقَدْ كَفَرَ أَوْ أَشْرَكَ**»^(۲).

یعنی: کسی که قسم به غیر خدا کند هرآئینه کافر و یا مشرک می‌شود.

۲ - در روایت صحیحین وارد شده که پیامبر ﷺ آن عده اصحابی را که به رسم جاهلیت به پدران و اجدادشان سوگند می‌خوردند منع نموده فرمودند: «**وَلَا تَحْلَفُوا بِأَبَائِكُمْ**»^(۳)

یعنی: به پدران و اجدادتان سوگند نخورید.

۳ - و نیز می‌فرماید: «**مَنْ كَانَ حَالِفًا فَلَا يَحْلِفُ إِلَّا بِاللَّهِ**»^(۴).

یعنی: کسی که سوگند یاد می‌کند پس باید به جز نام خدا سوگند یاد نکند.

۱- راجع به تفصیل موضوع به تیسیر العزیز الحمید مراجعه شود.

۲- رواه الترمذی و حسنه، ترمذی مع تحفة الأحمذی - ۲، ۲۷۱، و ابوداود، و احمد، و صححه ابن حبان.

۳- رواه البخاری و مسلم .

۴- رواه مسلم / فی صحیحه.

- ۴ - زیرا مقصود از قسم تعظیم چیزی است که به آن قسم یاد کرده می‌شود، در حالی که تنها الله جَلَّ جَلَالُهُ سزاوار تعظیم و تقدس است و بس.
- ۵ - صحابه کرام، تابعین، فقهاء (رحمهم الله) اتفاق دارند که قسم به غیرالله حرام و شرک است.
- ۶ - روی دلایل فوق، اگر عقل‌مندانه و مسؤلانه بیندیشیم: برای یک مسلمان چه ضرورت است که به نام غیرالله قسم یاد کند و یا لفظ: شرافت و وجدان دایماً ورد زبانش باشد.

پنجم: تعلیق تمایم

آویزان کردن تمایم نیز از جمله شرک است، تمایم جمع تمیمه، و آن عبارت از مُهرهای است که اعراب آن را به خود و فرزندان خود آویزان می‌کردند (مُهره چشمی) و گمان داشتند که این مُهرها، جَن، زخم و امثال آن را دور می‌کند، اسلام اینگونه اوهام و خرافات را باطل اعلان کرده و به انسانیت فهماند که نافع و ضار، دافع و مانع صرف خداوند جَلَّ جَلَالُهُ است و بس.

دلیل حرمت این اعمال:

- ۱ - پیامبر ﷺ می‌فرماید: «مَنْ عَلَّقَ تَمِيمَةً فَقَدْ أَشْرَكَ»^(۱).
- یعنی: کسی که در طلب خیر و دفع ضرر به تمیمه دل بندد او با خداوند جَلَّ جَلَالُهُ شریک آورده است.
- ۲ - الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمَسُّكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [الأنعام: ۱۷].

«اگر برساند به تو خداوند سختی را پس دفع کننده نیست آن را مگر او، و اگر برساند به تو خیری پس او بر هرچیز توانا است.»

ششم: حلقه و تار

پناه‌بردن به اسباب پنهان چون حلقه و تار منافى با توحید است، زیرا که خداوند ﷻ آن‌ها را برای دورکردن بیماری بعد از وقوعش و یا وقایه قبل از وقوعش وضع نکرده است، مانند:

به دست کردن حلقه‌های فلیزی و یا بستن بازوبندها، که مشابهت به اهل هنود دارد. و یا حلقه و تار (چهل بندهای) که ادعا می‌کنند که این‌ها شفابخش است.

دلیل حرمت اینگونه اعمال:

۱- امام احمد رحمته از عمران ابن حصین رضی روایت می‌کند که: پیامبر صلی در بازوی مردی حلقه را دید و فرمود:

وای بر تو این چیست؟ آن مرد گفت: «مِنَ الْوَاهِنَةِ» به خاطر دورکردن «قُلُوج» ضعف و سستی است. پیامبر صلی فرمودند:

«أَمَا أَنهَا لَا تَرِيدُكَ إِلَّا وَهْنًا أُنِيدَهَا عَنْكَ فَإِنَّكَ لَوْمَةٌ وَهِيَ عَلَيْكَ مَا أَفْلَحَتْ أَبَدًا»^(۱).

یعنی: آگاه باش که این زیاد نمی‌کند برای تو مگر ضعف و سستی را، دور بیانداز آن را، زیرا اگر تو بمیری و این در بازوی تو باشد هرگز رستگار نخواهی شد.

۲- انکار پیامبر صلی از چنین عمل به خاطر تعلیم صحابه کرام بوده تا دروازه‌هایی را مسدود کند که از آن طریق شرک رخنه می‌کند.

۳- حدیفه رضی از جمله همراهان پیامبر صلی بود که لیست منافقین را می‌نوشت، روزی به عیادت مریضی رفت و در بازوی او بازوبندی را دید که از چرم و یا پوست

۱- رواه ابن ماجه و احمد فی مسنده.

درخت و یا رشته و یا تار بود که عقیده داشتند به وسیله آن تب دور می‌شود، حذیفه رضی الله عنه بیدرنگ آن را برید، و آیه ذیل را تلاوت کرد:

﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ [یوسف: ۱۰۶].

«ایمان نمی‌آورند اکثرشان به خدا، مگر در حالی که با وی شریک نیز می‌گردانند.»

۴- در اثری از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت شده که روزی در گردن همسرش زینب رشته را دید پرسید این چیست؟ زینب گفت:

رشته‌ای است که وُدّه و افسون کرده شده است برای من، از جهت دورکردن تب. عبدالله رضی الله عنه آن را کش کرده پاره نمود و دور انداخت، سپس گفت: خانواده عبدالله از شرک بی‌نیاز است، من از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده‌ام که فرمود: «إِنَّ الرُّقْيَ وَالْتَّمَانِمَ وَالنِّوَلَةَ شِرْكٌ»^(۱).

یعنی: به درستی که افسون‌ها، تعویذها و توکله شرک است.

(توکله: تعویذ از سحر است که برای دوستی مرد و زن نوشته می‌شود) سپس ابن مسعود برای همسرش گفت: برای تو کافی است طوری که رسول الله صلی الله علیه و آله رهنمائی کرده و فرموده است، همانطور بگویی:

«إِذْهَبِ الْبَاسَ رَبِّ النَّاسِ وَأَشْفِ أَنْتَ الشَّافِي لَا شِفَاءَ إِلَّا شِفَاءُكَ شِفَاءً لَا يُعَادِرُ سَقَمًا»^(۲).

یعنی: دور کن این عذاب و سختی را ای پروردگار مردمان، شفا ده تو شفا دهنده‌ئی، نیست شفا مگر شفای تو شفائی که نمی‌گذارد هیچ بیماری را.

پس افسون (وُدّه) به خاطری که استعانت به نام غیرالله به الفاظ غیر مفهوم است لذا منع شده، زیرا که شاید آن کلمات کفرآمیز باشد سبب دخول انسان در شرک گردد^(۱).

۱- رواه احمد، ابوداود، ابن ماجه، حاکم، در روایت حاکم واقعه به تفصیل ذکر شده، تیسیرالغزیزالحمید، ص

هفتم: احکام تعویذ و وُدّه‌ها

علمای امت محمد ﷺ به جواز رقیه و وُدّه سه شرط گذاشته‌اند:

- ۱- تعویذ به کلام خداوند ﷻ (قرآن) و اسماء و صفات او تعالی باشد.
- ۲- به زبان عربی باشد و معنایش فهمیده شود.
- ۳- عقیده‌گیرنده در تعویذ این باشد که رقیه و تعویذ خودش مؤثر واقع نمی‌شود، هرچیز به تقدیر و خواست خدا می‌شود^(۲).

هشتم: ریاء

ریاء نیز از نمونه‌های شرک اصغر است، ریاء عبارت است از آن عملی که به خاطر نشان دادن مردم انجام داده شود، و به یک صفتی آن را آشکار سازد که در قلبش صفتی دیگری باشد، البته در این نوع عمل خیر و ثواب نیست.

چون در اخلاص خویش شریک کرده است که این عمل منافی توحید است، شرط قبولیت اعمال نزد خدا خلوص آن از شرک و ریاء است. در مثال فوق مراد و مقصدکننده آن اظهار عبادت به قصد دیدن مردم بوده تا او را تمجید و توصیف کنند.

در این عمل خلوص نیت برای خدا ﷻ وجود ندارد، فلذا فاعل این نوع اعمال و عبادت مستحق اجر و ثواب نیستند.

فرق در بین ریاء و سَمعه:

- ۱- ریاء: عملی است به خاطر نشان دادن مردم.
- ۲- سَمعه: عملی است به خاطر شنواندن مردم.

۱- افسون: حيله، تزوير، مکر، نیرنگ، دمدمه و کلمات که جادوگران و عزایم خوانان هنگام سحر می‌خوانند، معاجم فارسی.

۲- مراجعه شود به (اشعة اللمعات، ج ۴، ص ۶۳۹) ترجمة فارسی مشکاة. از مولانا عبدالحق / که از جمله علماء بزرگ مذهب احناف است.

پس ریاء (نشان دادن) متعلق به محاسبه بصری است.

و سمعه (شنواندن) متعلق به محاسبه سمعی است.

بدیهی است که هر اعمال و وظایف مهم دارای شرط و شروط می‌باشد. عبادت از جمله مهم‌ترین وظایف بندگی است، بناءً عمل مقبول نزد خدا دارای شروطی است که قبلاً ذکر گردید.

بناءً اعمال صالح عموماً و عبادات خصوصاً ارتباطیست در بین خالق و مخلوق و اسباب قربت به پیشگاهی الله تعالی است، فلهدذا اخلاص نیت، متابعت شریعت، موافقت سنت یعنی پیروی از خط مشی رسول الله معلم و فرستاده خدائی تعالی شرط اساسی و علایم قبولیت در هر عمل شرعی و تعریف عمل مقبول است.

پس هر عمل دینی که فاعلش امید اجر و ثواب را دارد، باید کننده آن این سه شرط را مراعت کند، و إلا نباید مسلمان خود را فریب بدهد.

چنانچه خداوند ﷻ راجع به موضوع فوق می‌فرماید:

أ- ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾^(۱).

ب- در حدیث قدسی که از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود که خداوند صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «أَنَا أَعْنَى الشُّرَكَاءِ عَنِ الشُّرِكِ مَنْ عَمِلَ عَمَلًا أَشْرَكَ مَعِيَ فِيهِ غَيْرِي تَرَكْتُهُ وَشُرَكَهُ»^(۲).

یعنی: من غنی و بی‌نیازترین شریکان از شرک هستم کسی که انجام دهد عملی از اعمال را و همراه من دیگری را شریک سازد او را با شریکش می‌گذارم.

یعنی: خداوند صلی الله علیه و آله غنی و بی‌نیاز است و مخلوق محتاج بارگاه اوست. پس او تعالی به شریک ضرورت ندارد، بناءً هر عمل شریکی را نه می‌پذیرد و نه قبول می‌کند، زیرا که

۱- سوره کهف: آیه ۱۱۰، ترجمه آیت قبلاً گذشت.

۲- رواه کرده است مسلم.

اینگونه عمل به خاطر رضای او تعالی صورت نگرفته است، بلکه غرض عامل آن خوشحال کردن مخلوق بوده، بناءً پذیرفته نمی‌شود.

ج- در روایت ابن ماجه ذکر شده: «فَأَنَا مِنْهُ بَرِيءٌ وَهُوَ لِلذِّي أَشْرَكَ».

یعنی: من از او (عمل) بیزارم و آن عمل را برای شریکش می‌دهم. پیامبر ﷺ ریاء را شرک گفته است، به خاطری که صاحبش آشکار می‌سازد عمل خود را به خاطر خدا ﷻ، و در قلبش آن عمل برای کسی دیگری است که آن را مخفی می‌سازد.

نهم: بدفالی گرفتن

بدشگونی: یعنی (فال بد گرفتن به شنیدن برخی آوازا و یا دیدن بعضی اشیاء). پس هرگاه از جمله آن اشیاء او را از تصمیم‌اش بازدارد مانند: عزم ازدواج و یا سفر ازدواج و تجارت و غیره او داخل ساحه شرک می‌شود، زیرا که او در توکل خود اخلاص به خدا را پیشه نکرده است، و ملتفت به غیر خدا شده و بدفالی را در قلب خود جا داده است.

دلیل حرمت:

۱- پیامبر ﷺ می‌فرماید: «الطَّيْرَةُ شِرْكٌ»^(۱).

یعنی: بدفالی گرفتن شرک است.

نیک فالی در مقابل بدفالی قرار دارد، جایز است، و آن عبارت است از توقع انسان امر خیر را براساس شنیدن یا دیدن چیزی.

۲- پیامبر ﷺ نیک فالی را خوش داشتند و فرمودند:

«يُعْجِبُنِي الْقَالُ قَالُوا وَمَا الْقَالُ قَالَ الْكَلِمَةُ الطَّيِّبَةُ»^(۲).

۱- روایت کرده است ترمذی و ابوداود.

۲- روایت کرده است مسلم.

من نیک فالی را خوش دارم. صحابه سوال کردند نیک فالی چیست؟ فرمود: حرف خوب.

۳- در روایت ترمذی ذکر شده:

«كَانَ يُعْجِبُهُ الْقَالُ الْحَسَنُ وَيُكْرَهُ الطَّيْرَةَ»^(۱).

یعنی: پیامبر ﷺ نیک فالی را خوش و از بدفالی نفرت داشت.

مثال نیک فالی:

چون مردی مریض باشد و او از کسی می شنود که ای صحتمند و او این سخن را به صحت مندی و سلامتی خود فال نیک می گیرد، و یا مثل: نام های حسن و حسین.

تمرین فصل دوم:

- ۱- معنی شرک را بیان کنید؟
- ۲- تعریف شرک را با مثالش واضح سازید؟
- ۳- شرک بر چند قسم است؟
- ۴- کفاره شرک چیست؟ و شرک اکبر را تعریف کنید؟
- ۵- مثال شرک اکبر را از انسان ها و حیوانات، جمادات بیان کنید؟
- ۶- مثال و نمونه شرک اصغر را بیان نمایید؟
- ۷- شرک خفی را با مثال توضیح دهید؟
- ۸- معنی سحر و جادو را لغتاً و اصطلاحاً بیان کنید؟
- ۹- سحر و جادو چرا شرعاً ممنوع است؟
- ۱۰- آیا پناه خواستن از ساحران در شریعت بیان شده، واضح سازید؟
- ۱۱- آیا تصدیق کردن به ساحر جایز است، توضیح دهید؟
- ۱۲- معنی **تَوَكَّلْ** را با مثال واضح سازید؟
- ۱۳- نذر چه را می گوید؟ و مقصود از نذر کردن چیست؟

۱- روایت کرده است ترمذی.

- ۱۴ - مثال نذر ممنوع را از نظر علماء اسلام بیان کنید؟
- ۱۵ - آیا ذبح کردن به نام خدا در عبادت شامل است، با دلیل واضح سازید؟
- ۱۶ - ذبح کردن به نام غیر خدا از جمله کدام گناهان محسوب می شود؟
- ۱۷ - قسم به غیرالله از جمله کدام قسم شرک است؟
- ۱۸ - آیا قسم به وجدان و شرافت در شرک داخل است؟
- ۱۹ - اگر شخصی به غیر خدا قسم بخورد جبران و کفاره آن چیست؟
- ۲۰ - منظور از قسم خوردن چیست؟
- ۲۱ - آیا آویزان نمودن تمیمه جایز است؟
- ۲۲ - آویزان نمودن دانه های خاص و احجار کریمه و غیره... به نیت طلب خیر و دفع ضرر، آیا با روح شریعت موافق است؟
- ۲۳ - حلقه و تازی که بعضی ها به دست و یا گردن خود آویزان می کنند به واقعیت می تواند ضرر را دور کند؟
- ۲۴ - سنت عبدالله ابن مسعود را راجع به تمیمه شرح دهید؟
- ۲۵ - آیا قرآن رقیه و شفاء است؟
- ۲۶ - رقیه شرعی را با شروط آن بیان کنید؟
- ۲۷ - ریاء و سَمعه هریک را تعریف نموده با مثال واضح سازید؟
- ۲۸ - دلیل ممنوعیت ریاء و سَمعه را بیان کنید؟
- ۲۹ - جدفالی گرفتن چرا جایز نیست، با دلیل توضیح دهید؟
- ۳۰ - معنی نیک فالی را با مثال آن واضح نمائید؟

فصل سوم:

اسلام راه‌های شرک را مسدود می‌کند

از جمله آن راه‌ها و منافذ امور ذیل است:

اول: افراط و زیاده‌روی

در تعظیم رسول الله ﷺ طوری که رسول الله ﷺ از غلو در تعظیم و مدحش منع نموده است:

أ- «لَا تَطْرُونِي كَمَا أَطَرَتِ النَّصَارَى عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ إِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ فَقُولُوا عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ»^(۱).

یعنی: بیش از حد در مدح من مبالغه نکنید، طوری که نصاری در مدح عیسی بن مریم مبالغه کردند، جز این نیست که من بنده خدا هستم، بناءً بگویند بنده خدا و رسول او. ب- قرآن کریم در شریف‌ترین مقامات پیامبر ﷺ را به صفت بندگی ستوده است. طوری که خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿سُبْحٰنَ الَّذِيْ اَسْرٰى بِعَبْدِهٖ لَيْلًا...﴾ [بنی اسرائیل: ۱].

«پاک است آنکه ببرد بنده خود را شبی از مسجدالحرام به سوی مسجدالاقصی». در قرآن کریم ذکر چنین صفت به کثرت وارد شده است.

دوم: غلو در مورد نیکان و پارسایان

از جمله اموری که اسلام از آن منع نموده و دیگران را برحذر داشته است، اغراق و غلو در شأن صالحان و پارسایان است، گروهی در مورد عیسی عليه السلام به اندازه غلو کردند که او را خدا و پسر خدا خواندند. چنانچه قرآن کریم می‌فرماید:

﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا اِنَّ اِلٰهَ هُوَ الْمَسِيْحُ ابْنُ مَرْيَمَ﴾ [المائدة: ۱۷].

«به درستی کافر شدند آنان که گفتند به درستی که الله مسیح پسر مریم است».

تاریخچه مختصر شرک و بت پرستی:

اولین شرک که در روی زمین به وقوع پیوست شرک قوم نوح علیهم السلام بود که سبب آن غلو در حق نیکان و صالحین بوده.

چنانچه در صحیح بخاری از عبدالله بن عباس در مورد خدایان آن‌ها چون: «وَدَّ، سُوع، يَغُوث، يَعُوق، و نَسْر» آمده است: که آن‌ها نام‌های مردان صالح از قوم نوح علیهم السلام بودند، زمانی که ایشان در گذشتند شیطان بر قوم آنان وسوسه کرد که پیکرها بگذارید. آن‌ها چنین کردند. اما آن پیکرها را پرستش نمی‌کردند، بعد از گذشت آنان (نسل معاصر به پارسایان) علم و دانش فراموش شد و نسل‌های بعدی آن پیکرها را پرستش کردند.

برخی سلف گفته‌اند:

وقتی که آن پارسایان و نیکان رحلت کردند، بر قبرهای شان مردم صورت‌های آن‌ها را رسم کردند بعد از مدتی آنان را پرستیدند.

از همینجا دانسته می‌شود که افراط و اغراق برخی مسلمانان در مورد آنانی که به صلاح و بزرگی شان باور دارند به ویژه در مورد صاحبان مقبره‌ها و مزارها به انواع شرک منجر می‌شود، مانند: نذر و ذبح به نام آن‌ها، و استعانت از آن‌ها و یا سوگند به نام شان و غیره اعمالی که خاصه خدا عز وجل است.

و گاهی غلو و افراط در حق آن‌ها به شرک اکبر می‌انجامد، مثل: اعتقاد بر اینکه آن‌ها در هستی کاینات و سنن آفرینش سلطه و تأثیر دارند.

سپس از آن‌ها به تنهائی می‌خواهند و یا آنان را در خواسته‌های خود با خداوند شریک می‌گردانند، و این گناه بزرگ و گمراهی دور از حق است. «أعاذنا الله وإياكم منها».

سوم: تعظیم قبور

از جمله اموری که اسلام به شدت از آن برحذر داشته است یکی هم تعظیم قبور است، به ویژه قبور پیامبران و نیکان، اسلام از یک سلسله اعمال منع نموده است که ارتکاب آن به تعظیم قبور می‌انجامد، از آن جمله:

الف- مسجد قراردادن قبر:

۱- امام مسلم روایت می‌کند که پیامبر ﷺ پنج روز قبل از رحلت شان فرمودند: «أَلَا إِنَّ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ كَانُوا يَتَّخِذُونَ قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ أَلَّا فَلَا تَتَّخِذُوا الْقُبُورَ مَسَاجِدَ فَإِنِّي أَنهَأُكُمْ عَنْ ذَلِكَ»^(۱).

یعنی: آگاه باشید آنانی که قبل از شما بودند قبور پیامبران شان را مسجد می‌گرفتند، باخبر که قبرها را مسجد نگیرید، پس من شما را از آن نهی می‌کنم.

۲- از أم المؤمنین عایشه و ابن عباس رضی الله عنهما روایت است: زمانی که بر رسول ﷺ احتضار دست داد چادرشان را بر روی شان افکندند وقتی که افسرده خاطر شدند چادر را دور نموده فرمودند: «لَعَنَ اللَّهُ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى إِتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ»^(۲).

یعنی: لعنت خدا باد بر یهود و نصاری که قبرهای پیامبران شان را مساجد گرفتند. به این ترتیب رسول الله ﷺ آنان را از این کار برحذر داشت.

ب- نماز به سوی قبر:

در روایت مسلم آمده است که «لَا تَجْلِسُوا عَلَى الْقُبُورِ وَلَا تُصَلُّوا إِلَيْهَا». یعنی: نه بالای قبر بنشینید و نه به سوی آن نماز بخوانید.

ج- بناء کردن بر قبر و گج کاری آن:

امام مسلم از جابر رضی الله عنه روایت می‌کند:

«نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ تَجْصِيبِ الْقَبْرِ وَأَنْ يَقَعَدَ عَلَيْهِ وَأَنْ يُبْنَى عَلَيْهِ»^(۳).

۱- روایت کرده است مسلم.

۲- متفق علیه.

۳- رواه مسلم.

یعنی: رسول الله ﷺ از گج‌کاری قبر، خیمه برپا کردن در آن، و از ساختن تعمیر بالای آن منع فرموده است.

توجه:

در رابطه به نوشتن بر قبور:

۱- در روایتی که امام ترمذی رحمه الله از جابر رحمه الله نقل می‌کند:

«إِنَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَهَى عَنِ تَجْصِيسِ الْقُبُورِ وَأَنْ يُكْتَبَ عَلَيْهَا».

یعنی: رسول الله ﷺ از گج‌کاری قبور و از نوشتن بر آن منع فرموده است.

۲- بلندکردن قبر: مسلم از علی رحمه الله روایت می‌کند که:

«أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعَثَهُ وَأَمَرَ أَلَّا يَدَعَّ قَبْرًا مُشْرِفًا إِلَّا سَوَّاهُ».

یعنی: پیامبر ﷺ او را فرستاد و امر کرد که هیچ قبر بلندی را نگذارد مگر اینکه آن را بر زمین برابر سازد.

۳- عید و جشن گرفتن قبور:

ابوداود در حدیث مرفوع از ابوهریره روایت می‌کند که پیامبر ﷺ فرمودند:

«لَا تَجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قُبُورًا وَلَا تَجْعَلُوا قَبْرِى عِيدًا فَإِنَّ صَلَاتَكُمْ تَبْلُغُنِي حَيْثُ كُنْتُمْ» یعنی:

خانه‌های خود را قبر نگردانید و قبر مرا عید نگردانید، بر من درود بفرستید زیرا هر جای که باشید درود شما بر من می‌رسد.

قبر رسول الله بهترین قبرها در روی زمین است، پس وقتیکه عیدگرفتن از آن نهی شده باشد، قبور دیگران به صورت اولی شامل است.

حکمت در این تحذیر:

حکمت در نهی اسلام از تعظیم و بزرگ‌داشت قبور به خاطر این است که این تعظیم و بزرگ‌داشت وسیله برای شرک اصغر و اکبر است، و این پدیده در میان قوم نوح علیهم السلام از همین راه به وجود آمد و تا امروز هم جریان دارد.

پس افراط و اغراق در مورد قبور صالحین به «بت» پرستی می‌انجامد، از همین سبب پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ قَبْرِي وَتَنَا يُعْبَدُ اِشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَي قَوْمٍ اتَّخَذُوا قُبُورَ اَنْبِيَاءِهِمْ مَسَاجِدَ» رواه مالک.

یعنی: خدایا، قبر مرا بتی نگردان که پرستش شود! خشم خدا ﷻ بر قومی شدید شده که آن‌ها قبور پیامبران‌شان را مساجد گرفتند.

امر روز آنچه که هر مسلمان غیور را به تأسف و امی دارد اینست که رسول الله ﷺ از اموری که مسلمانان را برحذر داشته بود امت اسلام در آن گیر مانده‌اند، و قبور پارسایان خود را جشن گرفته بر بالای آن‌ها بارگاه و مساجد و گنبدها برپا داشته‌اند و به قبرها چراغ‌ها آویخته آن‌ها را چراغان ساخته‌اند، و برای آن‌ها نذرها کردند و گاهی چون کعبه پیرامون شان طواف نموده، چون حَجَرُ الْاَسْوَدِ آن را احترام نموده و بر دیوارهای آن بوسه نثار می‌کنند، برخی بر آن‌ها سجده نموده و رخسار خود را به خاک آن قبرها می‌مالند و با خشوع و خضوع در برابر آن‌ها استاده صاحبان آن‌ها را به استغاثه می‌خوانند و قضائی دیون و گشادگی سختی‌ها و فریاد رسی شفای بیماران و یاری بر دشمنان را از آن‌ها می‌خواهند که همه این شرک است.

تبرک به درخت و سنگ:

از جمله اعمال محرمه و شرکی که پیامبر ﷺ به آن نبرد را اعلان داشته است تبرک به درخت‌ها و سنگ‌ها و قبرها و امثال آن است.

به این اعتقاد که در آن‌ها رازی یا برکت خاصی نهفته است، و هرکه به آن دست مالد و یا پیرامون آن طواف کند، یا آن را زیارت کند و یا در نزد آن بنشیند آن برکت را به دست خواهد آورد، و کسی که در همچو اعمال غلو کند، کارش به شرک اکبر می‌انجامد، زیرا که بتان بزرگ عرب‌ها یا صخره بودند: مثل «لات» و یا درخت بودند مثل «عزی» و

یا سنگ بودند مثل «منات». از همین خاطر پیامبر اسلام از تبرک به درخت و سنگ و امثال آن نهی فرموده‌اند:

چنانچه امام ترمذی رحمته از ابو واقد الليثی روایت کرده است که: ما همراه رسول الله صلی الله علیه و آله به سوی غزوه حنین برآمدیم در حالی که ما به کفر نزدیک بودیم (یعنی جدیداً مسلمان شده بودیم) و برای مشرکین درخت سدری بود در نزد آن اعتکاف نموده اسلحه‌های خود را بر آن آویزان می‌نمودند و آن درخت را (ذات أنواط) می‌نامیدند، ما وقتی که از نزد آن درخت عبور می‌کردیم گفتیم ای رسول خدا! برای ما هم درخت ذاتی انواطی بگردان مثلی که مشرکین درخت ذات انواط دارند، رسول الله صلی الله علیه و آله با شنیدن این سخن فرمودند:

«اللَّهُ أَكْبَرُ إِنَّهَا السُّنَنُ، فَلْتُمْ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ كَمَا قَالَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ لِمُوسَى: ﴿اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ﴾ لَتَرْكِبَنَّ سُنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ»^(۱).

یعنی - الله اکبر - خدا بزرگ است، هرآئینه این کار روش‌های آنانی است که قبل از شما بودند، سوگند به ذاتی که نفس من در دست او است، شما آنچه را گفتید که بنی اسرائیل برای موسی گفتند که:

(بگردان برای ما بتی (معبودی) چنانچه ایشان را است بتان و معبودان، موسی گفت: هرآئینه شما گروهی هستید نادان) هرآئینه پیروی می‌کنید روش‌های آنان را که قبل از شما بودند.

ظاهر است که آن‌ها تنها تبرک به درخت را می‌خواستند، و خواهان آویزان نمودن اسلحه بر آن بودند.

بناءً پیامبر صلی الله علیه و آله آن‌ها را زجر شدید نمود تا سداً ذریعه شرک گردد.

حالا اگر مسؤلانه ببیندیشیم در سرزمین‌های مسلمانان به چه تعداد (ذات انواط) وجود دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله از آن ممانعت کرده است.

بر مسلمانان به ویژه بر علماء و زمامداران شان واجب است که در راه ازاله این منکرات بکوشند، و این بتان را که درخت باشد یا ستون، یا چشمه، یا سنگ و غیره، هرچه که باشد مَحْو کنند، به خاطر که اقتداء به کردار پیامبر ﷺ لازم است.

در صحیح مسلم از ابوہیاج اسدی روایت است که گفت:

علی رضی اللہ عنہ برایم فرمود:

«أَفَلَا أُبَعِّثُكَ عَلَيَّ مَا بَعَّثَنِي بِهِ رَسُولُ اللَّهِ...»^(۱)

آیا تو را نفرستم به آنچه مرا رسول الله فرستاده بود، اینکه هیچ تماثلی را نگذارم مگر آن را ویران کنم، و نه قبر بلند را مگر اینکه آن را بر زمین برابر سازم. امام ابوبکر طرطوشی می فرماید^(۲):

وقتی که به عمر رضی اللہ عنہ خبر رسید که مردم به نزد آن درختی که یاران رسول الله صلی اللہ علیہ و آله و سلم در زیر آن با پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم بیعت نموده بودند نماز می خوانند به خاطر ترس از افتادن مسلمانان در فتنه دستور داد تا آن درخت را ببرند. در صورتی که عمر رضی اللہ عنہ با درخت که در قرآن کریم از آن یادآوری شده است و اصحاب کرام در زیر آن با پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم بیعت کردند چنین موقفی را اختیار نمود.

پس موقف او در برابر این بتان دیگر که سبب به روز فتنه ها و معصیت ها شدند چگونه خواهد بود؟

این بود چند نمونه از دلایل و احادیث نبوی صلی اللہ علیہ و آله و سلم و آثار صحابه کرام رضی اللہ عنہم و علماء سلف (رحمهم الله) که ذکر گردید.

۱- روایت کرده است مسلم.

۲- کتاب الحوادث والبدع - از ابوبکر طرطوشی، و نیز محمد بن وضح القرطبی - در کتاب البدع والنهی عنها - موضوع را ذکر نموده است.

و نیز شیخ السلام در اقتضاء الصراط المستقیم: ص ۳۸۳ تشریح نموده است.

و نیز دلایل از قرآن و سنت در رابطه به موضوع فوق زیاد است، ولی **وریقات** این رساله کوچک گنجایش همه آن را ندارد. و به خاطر عدم اطناب اختصار نمودم، امید است که این مذکره اختصار مخل نشده باشد.

تمرین فصل سوم:

- ۱- آیا غُلُو و زیاده‌روی در وصف مخلوق جایز است؟
- ۲- بار اول شرک و بُت‌پرستی از کدام قوم نشأت کرد، و کدام پیامبر را خداوند به خاطر اصلاح و دعوت آن‌ها فرستاد؟
- ۳- آیا تعظیم و سجده بر قبور جایز است، و آن دلایل که منع می‌کند یکی از قرآن و دومی را از حدیث ذکر کنید؟
- ۴- آیا تبرک جستن از درخت و سنگ و دیگر جمادات جایز است چرا؟
- ۵- بُتان مشهور مشرکین مکه را نام برده و بگویید که از چه ساخته شده بودند؟
- ۶- معنی (ذات انواط) را واضح سازید؟
- ۷- کدام مردم از پیامبر اسلام ذات انواط را خواستند مشخصاً نام ببرید؟
- ۸- مسلمانان جدید الاسلام چرا این خواهش را کردند؟ و در کدام غزوه واقع شده؟ پیامبر اسلام چه جواب داد؟
- ۹- آیا پیامبر گرامی اسلام از تعظیم قبور قبل از رحلت شان منع نموده است تشریح کنید؟
- ۱۰- عمر رضی الله عنه چرا درخت بیعت‌الرضوان را قطع نمود؟

فصل چهارم:

در بیان آثار ارزنده توحید در زندگی

هر وقتی که توحید خالص و پاک از شایبه شرک در فرد متحقق گردد، تاثیر سودمندی در زندگی دارد، ثمرات همچو توحید و آثار آن اجمالاً قرار ذیل است:

- ۱ - آزادی انسان.
- ۲ - تکوین شخصیت متعادل.
- ۳ - سبب آرامش نفس.
- ۴ - اساس برادری و برابری.

تفصیل موضوع:

اول: توحید سبب آزادی انسان

شرک و بت پرستی با همه مظاهرش سبب تحقیر و ذلت انسان است، زیرا که او را به خضوع در برابر مخلوق و می‌دارد، و او را بنده اشیاء و اشخاصی می‌گرداند که آن‌ها نه توان آفریدن چیزی را دارند و نه مالک سود و زیان اند، و نه مالک مرگ و زندگی اند و نه قادر به حشر و نشر اند.

اما توحید در حقیقت رهایی بخش انسان از بندگی است، جز بندگی پروردگاری که انسان را در بهترین صورت آفریده و عقلش را از خرافات و اوهام رهایی بخشیده و ضمیرش را از ذلت و تسلیم به غیرالله رها کرده، و زندگی‌اش را از تسلط فرعونیان و طواغیت زمان و خدایان دروغین آزادی بخشیده است.

از همینجا است که رهبران مشرک و طواغیت زمان جاهلیت در برابر دعوت همه پیامبران به ویژه در برابر دعوت سردار عالمیان پیامبر اسلام محمد ﷺ به مقاومت برخاستند، زیرا که آن‌ها می‌دانستند که (لا إله إلا الله) به مفهوم اعلان عمومی رهایی بشریت و اعلان سرنگونی همه جابران و طاغوتان در ادعاهای دروغین شان در روی زمین است، و این گواهی قامت مومنان را چنان استوار می‌گرداند که جز در برابر پروردگار جهانیان در برابر هیچ هستی دیگری سر خم نمی‌کنند.

دوم: توحید سبب تکوین شخصیت متعادل

توحید در تکوین شخصیت متعادل که هدفش در زندگی از دیگران متمایز است کمک می‌کند، انسان یکتاپرست یک خدا دارد که در پنهان و خلوت، ظاهر و آشکار به او روی آورده در حالات دشوار و آسان او را فرا می‌خواند، و در مورد کوچک و بزرگ به رضای او کار می‌کند، برخلاف آنان که قلب شان را بر خدایان متعدد تقسیم کرده‌اند و به معبودان زیادی زندگی شان را توزیع نموده‌اند که لحظه به خدا روی می‌آورد و لحظاتی به سوی بتان، مدتی به این بت و مدتی به آن بت دیگری. از همین جاست که یوسف علیه السلام می‌فرماید:

﴿يَصْنَعِي السِّجْنَءَ رَبَّكَ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرًا أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾ [یوسف: ۳۹].

«ای یاران زندان من! آیا معبودان پراکنده بهتر است یا خدائی یکتا و غالب.»

مثال مؤمن که خدا را پرستش می‌کند: چون شخصی است که یک آقا دارد و می‌داند که چه چیز سبب خوشنودی او می‌شود و چه چیز موجب خشم او می‌گردد، بناءً دست به کاری می‌زند که سبب خشنودی آقايش می‌گردد.

مثال مشرک:

چون انسانی است که چند آقا دارد، یکی او را به شرق و دیگری به غرب، یکی به راست و دیگری به چپ امر می‌کند، پس دائماً در حیرت و نگرانی به سر می‌برد و نمی‌داند که چه کند که همه را خوشنود سازد.

سوم: توحید سبب آرامش نفس

توحید نفس انسانی را امن و آرامش می‌بخشد و خوف و بیم و ترسی که بر کُفار و مشرکین چیره می‌شود، بر او چیره شده نمی‌تواند، زیرا که انسان مؤمن و موحد همیشه همه راه‌های که خوف از آن داخل می‌شود بر خود بسته است، مانند:

رزق، اجل، خوف، ترس بر نفس، بر خانواده، بر فرزندان، خوف از انسان‌ها، از جنّیات

و شیطان‌ها، از مرگ و غیره... .

چون ایمان و توحید به خدا ﷻ همه مشکلات او را حل کرده است، پس او ایمن و مطمئن و آرام است، زیرا او می‌داند که خداوند حافظ و مددگار مومنان است.

چهارم: توحید اساس برادری و برابری

توحید بر علاوه اینکه پایه آزادی انسان محسوب می‌شود و به انسان عزت و کرامت می‌بخشد. همچنان پایه برادری و برابری نیز است، زیرا برادری و برابری در زندگی مردمی که برخی آن‌ها اربابان باشند و برخی آن‌ها بردگان و راعایا، هرگز تحقق نمی‌پذیرد، اما اگر همه بندگان خدا باشند در این صورت اصل برادری و برابری در میان‌شان تحقق می‌پذیرد.

از همین رو دعوت همه پیامبران به ویژه دعوت پیامبر اسلام به همه شاهان و فرمان‌روایان روی زمین این بود که:

﴿تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ إِلَّا نَعْبُدُ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ﴾ [آل عمران: ۶۴].

«بیائید به سوی کلمه‌ای که برابر است میان ما و شما که نه پرستیم غیرالله را و نه شریک سازیم با وی چیزی را و نه گیرد بعضی از ما پروردگار سوی خدا ﷻ». پس اعلان برادری میان مسلمانان که بندگان خدا همه برادر اند براساس همین گواهی به وحدانیت خداوند ﷻ و تصدیق ایشان به صداقت انبیاء و رسالت محمد ﷺ و ایمان به روز آخرت است.

مفاسد و اضرار شرک

شرک در زندگی افراد و جامعه مفاسد و اضرار زیادی دارد که مهمترین آن عبارت است از امور ذیل:

۱- شرک سبب تحقیر انسان است.

۲- شرک سبب ولانہ خرافات است.

۳- شرک منبع خوفها است.

۴- شرک ظلم بزرگ است.

تفصیل موضوع:

اول: شرک سبب تحقیر انسان

شرک کرامت انسان را تحقیر نموده قدر و منزلت او را بر زمین می‌کوبد، در حالی که خداوند جَلَّالٌ انسان را عزت داده، همه آنچه را که در آسمان و زمین است برای او مسخر گردانیده است.

اما انسان قدر خویشتن را ندانسته برخی عناصر هستی را به خدائی برگزیده و به آن خضوع نموده و با ذلت به آن سجده می‌کند، چه اهانت و تحقیر برای انسان بزرگ‌تر از این که تا امروز صدها ملیون انسان گاو را که خداوند آن را برای خدمت انسانها آفریده است تا از شیر و گوشت و پوست آن استفاده کنند، آن را به صفت یک معبود مقدس می‌پرستند، العیاذ باللّٰه.

دوم: شرک سبب ولانۀ خرافات

زیرا کسی که در هستی به وجود مؤثری دیگری غیر از خدا جَلَّالٌ مثل ستارگان، جن، ارواح، شیاطین و غیره اعتقاد داشته باشد، عقل او به قبول هر خرافات و تصدیق هر دجالی آماده می‌شود، به این ترتیب حرف‌های گاهنان، عرافان، ساحران، مُنجمان که ادعائی معرفت غیب را می‌کنند و ادعائی ارتباط نیروهای مخفی هستی را دارند در جامعه شرک زده به سرعت رواج پیدا می‌کند. همچنان در همچو جامعه به اسباب و سنن

آفرینش توجهی نشده، بر دَم و دعا‌های شرکی و تعویذهای خرافی و نامشروع جادو، تَوَلَّه و امثال آن اِتْکَا می‌شود.

سوم: شرک منبع خوف‌ها

شرک منبع خوف‌ها و وهم است، در مقابل توحید امن و آرامش است، زیرا کسی که عقلش خرافات را بپذیرد و به باطل و خرافات عقیده کند از جهات متعدد می‌ترسد، از خدایان دروغین می‌ترسد، از آنانی که خود را مقربان دروغین خدا می‌دانند می‌ترسند، و همیشه در بیم و هراس به سر می‌برند، از اوهام و خرافاتی که آن کاهنان و ساحران و معتقدین شان میان مردم پخش می‌کنند می‌ترسند. از همین رو بدشگونی و بدفالی و دهشت بدون کدام سبب ظاهری در فضای جامعه شرک آلوده پخش و نشر می‌گردد. چنانچه خداوند عَلَّامٌ می‌فرماید:

﴿سَنَلْقَى فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا﴾ [آل

عمران: ۱۵۱].

«می‌افکنیم در دل‌های کافران هیبت را به سبب آنکه شریک قرار دادند با خدا چیزهای را که نازل نکرده است به معبودیت آن هیچ دلیل».

چهارم: شرک ظلم بزرگ است

چنانچه خداوند عَلَّامٌ می‌فرماید: ﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ [لقمان: ۱۳].

«شرک ظلم بزرگ است».

زیرا که بزرگترین حقیقت (لا إله إلا الله) است، گواهی بر این که جز او پروردگار دیگری نیست، به همین خاطر جزائی اخروی شرک را چنین فرموده است:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ ۗ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ

إِثْمًا عَظِيمًا﴾ [النساء: ۴۸].

«هر آئینه خدا نمی‌آمزد که شرک گردانیده شود به او، و می‌آمزد غیر از شرک هر که را بخواهد، هر که شریک گرداند به خدا به تحقیق افتراء کرده گناهی بزرگ را».

تمرین فصل چهارم:

- ۱ - ثمرات توحید را در چهار بخش خلاصه کنید؟
- ۲ - آزادی واقعی انسان در چیست؟
- ۳ - چرا رهبران شرک آماده پذیرش کلمه توحید نبودند و نیستند؟
- ۴ - تکوین شخصیت انسان در توحید است با دلیل واضح سازید؟
- ۵ - توحید چگونه سبب آرامش نفس است؟
- ۶ - از کدام آیت قرآن کریم دانسته می‌شود که توحید اساس برادری و برابری است؟
- ۷ - اضرار و مفساد شرک را در چهار نقطه خلاصه کنید؟
- ۸ - انسان مشرک چگونه دائماً تحقیر می‌شود؟
- ۹ - آیا انسان مشرک به غیر توبه بمیرد بخشوده می‌شود؟
- ۱۰ - مشرک (لأنه خرافات است) این جمله را توضیح نمائید؟
- ۱۱ - این آیت ﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ را ترجمه نمائید؟

فصل پنجم:

حکمت و فلسفه بعثت انبیاء علیهم السلام

واضح است که خداوند ﷻ انبیاء و رسولان را برای رهنمائی بندگانش فرستاده است، و هیچگاه خداوند ﷻ بندگانش را بدون رهبر و قائد نگذاشته است، بلکه پیامبران فرستاده شدند تا مردم به واسطه برگزیدگان خدا ﷻ طریق پرستش و عبادت را بشناسند، چنانچه اشاره شد که خداوند انس و جن را به خاطر عبادت آفریده است.

پس ایشان به قائد و امام و پیشوا ضرورت دارند که عملاً امور عبادت و خداپرستی را برای شان بیان کند، از همین رو خداوند ﷻ از نسل و جنس خود انسان‌ها پیامبران فرستاد تا ایشان به سخنان آن‌ها بدانند. چنانچه خداوند ﷻ در وصف پیامبر اسلام می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُهُ وَاحِدٌ﴾ [الکهف: ۱۱۰].

«بگو جز این نیست که من بشرم مثل شما وحی فرستاده می‌شود به سوی من که معبود شما معبودی است یگانه و بس».

پس از همینجا دانسته می‌شود که پیامبران قدوه، امام و پیشوا و رهبران جهان بشریت بوده و هستند.

چنانچه خداوند ﷻ در وصف پیامبر اسلام چنین ارشاد می‌فرماید:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾

﴿[الأحزاب: ۲۱].﴾

«سرمشق و الگوی زیبایی در (شیوه پندار و گفتار و کردار) پیغمبر خدا برای شما است، برای کسانی که (دارای سه ویژگی باشند) امید به خدا داشته و جویای قیامت باشند، خدا را بسیار یاد کنند».

پس وظیفه اصلی همه پیامبران اسلام ارشاد و رهنمائی بشریت به سوی توحید و عبادت پروردگار عالمیان، و پرهیز از عبادت غیر خدا است، چنانچه می‌فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِيَ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾^(۱)
 [الأنبياء: ۲۵].

«ما پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر اینکه به او وحی کردیم که معبودی جز من نیست، بنابراین تنها مرا عبادت کنید».

چون بعثت نبی و رسول ذکر شد، بناءً معنی رسول و نبی را واضح می‌سازیم.

معنی نبی و رسول:

در این مبحث مفاهیم ذیل را باید در نظر داشت:

۱- مفهوم نبی به اعتبار لغت و اصطلاح.

۲- مفهوم رسول به اعتبار لغت و اصطلاح.

۳- تفاوت میان هر دو.

اول: نبی در لغت

به معانی ذیل آمده است:

الف- نبی به معنای بلندی، چون نبی از جانب خداوند ﷻ انتخاب گردیده مقام و جایگاه او نسبت به دیگران بلند است.

ب- به معنای خبر دهنده، زیرا که پیامبران به وسیله وحی اخبار خدا ﷻ را به آگاهی مردمان می‌رسانند و آن‌ها را در جریان قرار می‌دهند که در اخبار انبیاء ﷺ از رسیدن به سعادت دنیا و آخرت و از قوانین زندگی مطلع می‌شوند^(۱).

ج- به معنای راه، چون پیامبران ذریعه وحی راهی هستند میان خداوند و انسان‌ها.

۱- شرح المقاصد تحقیق عبدالرحمن [غمیره] ص ۵۰. از مسعود بن عمر بن عبدالله سعدالدین التفتازانی، جزء

نبی در اصطلاح:

الف- ابن ابی العزّ حنفی چنین تعریف می‌کند:

«النَّبِيُّ مَنْ نَبَّأَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِخَبَرِ السَّمَاءِ وَلَمْ يَأْمُرْ أَنْ يُبَلِّغَ غَيْرَهُ»^(۱)

یعنی: نبی عبارت است از انسانی که خداوند او را به وحی آگاه نموده، ولی به تبلیغ آن به دیگران مأمور نگردانیده است.

ب- «النَّبِيُّ هُوَ مَنْ أَوْحَى إِلَيْهِ بِشَرَعٍ سِوَاءِ أَمْرٍ بِتَبْلِيغِهِ أَوْ لَمْ يُؤْمَرْ».

یعنی: نبی انسانی است که از طرف خداوند ﷻ برایش شریعت داده شده است، خواه به تبلیغ آن مأمور گردیده باشد و یا خیر^(۲).

دوم: رسول در لغت

به معنی سفیر، نماینده و فرستاده شده استعمال گردیده است.

رسول در اصطلاح:

۱- صاحب شرح عقیده الطحاوی می‌گوید: «الرَّسُولُ مَنْ نَبَّأَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِخَبَرٍ مِنَ السَّمَاءِ وَأَمَرَهُ أَنْ يُبَلِّغَ غَيْرَهُ»^(۳).

یعنی: رسول کسی است که خداوند ﷻ او را به وحی آسمانی آگاه نموده و به تبلیغ آن مأمور گردانیده است.

۲- «أَمَّا الرَّسُولُ فَهُوَ مَنْ أَوْحَى إِلَيْهِ بِشَرَعٍ وَأَمَرَهُ بِتَبْلِيغِهِ لِلنَّاسِ»^(۴)

یعنی: رسول انسانی است که از طرف خداوند ﷻ برایش وحی شده و مأمور گردیده که آن را برای مردم ابلاغ کند.

۱- علامه ابن ابی العزّ الحنفی، شرح عقیده الطحاویة، ط: لاهور مکتبه السلفیة ص ۱۶۷.

۲- فی قضایا التوحید، طبع جامعه الازهر (۱۹۹۲) م- ص ۱۳۰، از غنی سعید.

۳- شرح عقیده الطحاویة، ص ۱۶۷.

۴- فی قضایا التوحید، ص ۱۳۰، از غنی سعید فرغلی.

سوم: فرق در بین رسول و نبی

در این رابطه اقوال و تشریحات علماء و دانشمندان اسلامی زیاد است، نقل همه آن اقوال و یا اکثر آن در اینجا گنجایش ندارد، زیرا که تطویل بلا طایل مخل به فهم شاگردان می‌گردد، بناءً بعضی از آن اقوال قرار ذیل است:

۱- برخی علماء عقاید بر این باورند که در بین رسول و نبی از لحاظ معنی فرق است، به این معنی که رسول نسبت به نبی عام است، به خاطر آنکه خداوند در قرآن کریم پیامبران و فرشتگان و انسان‌ها را رسول نامیده است، ولی هیچ یکی از فرشتگان را نبی نگفته است. پس هر رسول نبی می‌تواند باشد و هر نبی رسول نیست.

۲- سده ای بر این نظر اند که: رسول و نبی دو لفظ مترادف است، از لحاظ معنی هیچ فرقی ندارد، زیرا رسول از الفاظ متعدی است و ایجاب مُرْسِل و مُرْسَل الیه را می‌نماید، و نبی نیز ایجاب خبردهنده و خبرداده شده را می‌کند، طوری که مفاهیم هر دو در معنی لغوی شان واضح گردید.

۳- قول راجح اینست که میان آن دو عموم و خصوص مفهومی وجود ندارد، ولی از ظاهر برخی آیات قرآن کریم چنین برمی‌آید که در بین مصداق هر دو فرق وجود دارد، چنانچه می‌فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَّسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا...﴾ [الحج: ۵۲].

«پیش از تو هیچ رسول و نبی را نفرستادیم جز اینکه هنگامی که تلاوت کرد...»
وجهُ الإستشهاد به این آیه کریمه اینست که اگر رسول و نبی به مصداق واحد دلالت کنند پس تکرار موجود در آیت بی‌فایده خواهد بود. بنابراین، اجمالاً واضح می‌شود که نسبت در بین رسول و نبی تساوی نیست.

۴- از نظریات علماء علم عقاید راجع به معنی اصطلاحی نبی و رسول از واژه‌های ذکرشده چنین برمی‌آید که رسالت مقام بالاتر از نبوت است، زیرا که رسالت

علاوه بر مقام نبوت دارای کمالات بالاتر است. البته تعداد از پیامبران دارای هردو مقام و گروهی فقط از شأن نبوت برخوردار بودند.

خلاصه:

بنابر تحقیق فوق در بین نبی و رسول از لحاظ مصداق عموم خصوص مطلق است. یعنی: هر رسول نبی است و هر نبی رسول نیست.

مهم و اساسی ترین وظائف پیامبران:

مهم و اساسی ترین وظائف و مأموریت‌های پیامبران الهی اجمالاً عبارت از وظایف ذیل است:

- ۱ - تبلیغ و بیان.
- ۲ - بیان عبادت.
- ۳ - بیان اضرار شرک.
- ۴ - تطبیق شریعت.
- ۵ - اخبار از حوادث.
- ۶ - اتمام حجت.
- ۷ - قدوه برای امت.
- ۸ - آزادی حقیقی انسان.
- ۹ - تأمین عدالت.
- ۱۰ - تأمین وحدت.
- ۱۱ - تعلیم و تربیه.
- ۱۲ - اجرای عمل صالح.

تفصیل موضوع:

تبلیغ و بیان توحید الهی برای بشریت:

یعنی دعوت به سوی یکتاپرستی و بیان فواید و آثار توحید در تکوین شخصیت، چنانچه می فرماید:

﴿يَقَوْمِ أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾ [الأعراف: ۶۵].

«گفت هود علیه السلام برای قوم خود ای قوم من! عبادت کنید خدا را، نیست شما را هیچ معبودی غیر او، آیا از عذاب خدا جل جلاله نمی ترسید».

بیان عبادت و اجراء عملی آن برای انسانها:

از همین جهت سنت پیامبر اسلام مبین و تفسیر قرآن کریم است.

چنانچه می فرماید: ﴿وَمَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ [الحشر: ۷].

«چیزی را که فرستاده خدا برای شما بیان می کند بر آن عمل کنید و از آنچه که منع می کند پرهیز کنید».

بیان اضرار و مفساد شرک و بت پرستی:

از وظایف انبیاء علیهم السلام بیان قبح شرک و بت پرستی، اضرار و مفساد آن برای بشریت است، زیرا شرک ظلم بزرگ است، الله تعالی شرک را نمی بخشد، چنانچه که شرک سبب تحقیر و توهین کرامت انسانی است، همچنان بندگی بنده در مقابل مخلوق است، از همین رو پیامبران راها و اسباب شرک را برای بشریت بیان نمودند تا ایشان از بندگی بنده نجات یافته بندگان راستین و حقیقی خدای تعالی شوند. طوری که می فرماید:

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْبِئُوا اللَّهَ وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ [النحل: ۳۶].

«انبیاء فرستاده شدند تا انسانها را از اسارت طاوغیت زمان نجات داده و ایشان را بندگان خدا سازند».

تطبیق شریعت:

تطبیق و بیان شریعت که مشتمل به نظام‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، اخلاقی و قضائی و غیره است، زیرا که در تطبیق شریعت مصلحت و مفاد برای جهان بشریت است، خداوند ﷻ مطابق استعداد انسان و طبق شرایط زمان و مکان انسان را مکلف گردانیده است. چون خداوند ﷻ عالم است علمش به گذشته و آینده و حال احاطه دارد، فلهمذا دین خدا هم صفت کمال را دارا است و هم انسان را بالاتر از طاقت و قدرتش مکلف نمی‌گرداند، دین خدا در برگیرنده همه نظام‌های بشری است و کامل‌ترین قوانین به شمار می‌رود، و غیر دین اسلام هیچ دین نزد خداوند مقبول نیست، چنانچه می‌فرماید:

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ [آل عمران: ۱۹]

«دین پسندیده نزد خدا ﷻ اسلام است.»

اطلاع مردم از حوادث و واقعات:

یعنی حوادث بعد از مرگ چون آخرت، حشر، نشر، حساب، جزاء دوزخ و غیره، زیرا که عقل و حواس بشر از شناخت همچو حقیقت قاصر و ناقص است.

پس باید چنین حقایق ثابت توسط بندگان برگزیده او برای مردم بیان شود که از جمله ایمان به غیب است، به مشاهده حواس و عقل درک نمی‌شود و به وحی ضرورت دارد.

﴿أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ﴾ [النحل: ۱].

«از آمدن و وقوع قیامت پیامبران خبر می‌دهند.»

اتمام حجت:

تا بندگان را عذری در پیشگاه خدا ﷻ باقی نماند، پس پیامبران اسلام بشارت دهندگان و بیم‌دهندگان فرستاده شده‌اند که مردم را بشارت و خوش‌خبری از نعمت‌های فراوان دهند که ایمان‌داران را در آخرت می‌بخشد و مستحق آن نعمت‌ها می‌گرداند، و

بیم‌دهندگان باشند برای جهان کفر و شرک و نفاق که انجام این‌ها منجر به عقاب توهین و تحقیر خداوند جل جلاله نه صرف در روز قیامت می‌گردد، بلکه به گرفت نهائی خداوند جل جلاله در دنیا هم می‌انجامد، مثل: غرق فرعون، هلاک قوم عاد و ثمود، و هلاک نمرود و قوم لوط و غیره.

قدوة حسنه برای امت‌های شان:

پیامبران قدوة حسنه برای امت‌های شان بودند و هستند، یعنی خداوند ایشان را مقتداء، پیشوا و رهبر برای جهان بشریت فرستاده است، تا امت‌ها و اقوام مختلف جهان به آن‌ها اقتداء کنند، و پیامبران ایشان را به راه راست در دنیا و آخرت رهنمائی کنند، طوری که قبلاً گذشت ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾.

آزادی حقیقی انسان:

از دیدگاه دین مبین اسلام جهل و نادانی، خرافات و رسومات غلط، پیروی از هوی و هوس، و سلطه ستمگران و متکبران باریست گرانی که روح انسان را رنج می‌دهد، و زنجیربست که آزادی حقیقی انسان را سلب می‌کند. از این رو پیامبران الهی در صدد آن بودند که این قفس‌های اسارت را بشکنند و انسان‌ها را از چنگال اسارت طاغوت آزاد سازند، زیرا که خداوند می‌فرماید:

الف - ﴿وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾ [الأعراف: ۱۵۷].

«و از دوش آنان قید و بندهائی را که بر ایشان بوده است برمی‌دارد».

ب - ﴿كَتَبْنَا أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطِ

الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ﴿١﴾ [ابراهیم: ۱].

«قرآن کتابی است که آن را به سوی تو فرستادیم تا مردم را به‌ی‌ذن پروردگارشان از

تاریکی‌ها به سوی روشنائی بیرون آوری، به سوی راهی ذاتی غالب و ستوده شده».

در این آیات آزادی حقیقی و همه جنبه انسان در سایه پیروی پیامبران بیان شده است.

تأمین عدالت:

هدف دیگری از بعثت انبیاء علیهم السلام آماده ساختن جوامع بشری برای برپا نمودن عدالت در روی زمین است، طوری که می فرماید:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقِيمُوا النَّاسَ بِالْقِسْطِ﴾

[الحديد: ۲۵].

«به راستی ما پیامبران خود را با دلایل آشکار روان کردیم و بر آن‌ها کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم بر انصاف برخیزند».

تأمین وحدت:

و یکی از اهداف مهم انبیاء علیهم السلام تأمین وحدت و یک پارچگی و دوری از نفاق و پراگندگی بوده تا مردم را از اختلاف و تفرقه برحذر داشته و به اتحاد و همبستگی دعوت دهند، چنانچه می فرماید:

﴿أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ﴾ [الشوری: ۱۳].

«دین را برپا دارید و در آن پراکنده نشوید».

تعلیم و تربیه:

پیامبران آمدند تا از یک سو استعدادهای مردم را در زمینه علم و دانش رشد دهند، و حقیقی را که دانستن آن‌ها متضمن کمال نظری آنان است و برای هدایت و سعادت به آن ضرورت دارند به آنان بیاموزانند و آن‌ها را به حقوق و تکالیف شان آشنا سازند، و از سوی دیگر نفوس آنان را از طریق تزکیه و تهذیب تعالی بخشند. چنانچه می فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ

وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٢﴾ [الجمعه: ۲].

«اوست در میان بی سوادان فرستاد رسول از خودشان تا آیات او را بر آنان بخواند و پاک شان گرداند، قرآن و سخن های حکمت آمیز را برایشان تعلیم دهد، اگرچه آنان پیش از آن در گمراهی آشکار بودند».

اجرای عمل صالح:

و نیز از وظائف انبیاء علیهم السلام انجام عمل صالح است که آرامش را در قبال دارد و از تمام اعمال نادرست جلوگیری می کند، چنانچه می فرماید:

﴿يَتَأْتِيهَا الرُّسُلُ كُلُّوْا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا﴾ [المؤمنون: ۵۱].

«ای پیامبران! پاک (حلال) بخورید و عمل صالح نمائید».

با توجه بر اینکه وظایف انبیاء علیهم السلام در نقاط فوق خلاصه نمی شود، بلکه زیاد است چنانچه که قرآن کریم و احادیث نبوی صلی الله علیه و آله نشاندهی می کند، متهمی در این رساله به نقاط و عناوین که مهم دانسته شد اشاره گردید است.

ضرورت جامعه بشری به پیامبران:

ضرورت جامعه بشری به پیامبران در ده نقاط ذیل ذکر می گردد:

انسان فطرتاً اجتماعی است:

رفع مشکلات و نیازمندی های انسان که به طور طبیعی و فطری اجتماعی است، به غیر اجتماع ممکن نیست، زیرا هر انسان به تعاون و تعامل، داد و ستد ضرورت و احتیاج دارد، و نیز طبیعت انسان سهولت و آسایش را به خود می خواهد، طبعاً در همچو اجتماع ظلم و تعدی و غیره اعمال زشت صورت می گیرد.

بناءً به خاطر اصلاح مظالم و تعدی ها ضرورت مبرم احساس می شود به قانون کلی و جامعی که جواب گوئی همه نیازمندی های انسان باشد و موجودیت همچو قانون ممکن نیست، مگر از طرف ذاتی که به همه احوال انسان، در حال و آینده و به همه لطائف و غرائز و نیازمندی های مادی و معنوی، جسمی و روحی انسان ها به طور دقیق آگاه باشد.

و این مواصفات موجود نیست مگر در ذاتی که خالق انسان است و انسان‌ها را از عدم به وجود آورده، مبدأ و معیاد انسان را می‌داند و دنیا و عقبای انسان را تعیین و تقدیر نموده است.

چون همه انسان‌ها قانون خدا را مستقیم اخذ کرده نمی‌تواند، بناءً عقلاً و شرعاً ضرورت احساس می‌شود به موجودیت پیام آوران الهی که عبارت از رسولان اند.

نیازمندی جامعه به قانون:

قانون مناسب که بتواند به وجه احسن اختلافات اجتماعی را حلّ و فصل کند عدالت اجتماعی را در میان مردم تأمین نماید، و آن عدالت از خود شرایطی دارد که ذیلاً اشاره می‌شود:

الف- باید قانون‌گذار راجع به انسان شناخت کلی و همه جانبه و ظاهری و باطنی داشته باشد، تا مصالح و مفاسد، غرائز فطری و استعدادهای نهفته انسانی را در نظر گرفته تا به این اساس بتواند قانون را وضع نماید که منافع انسان‌ها و سعادت جامعه را به نیکوترین طریقه تأمین کند.

ب- در وضع قانون منافع شخصی یا گروهی قانون‌گذار دخیل نباشد.

ج- قانون از ضمانت اجرائی بالائی برخوردار باشد، بهترین ضمانت اجرائی آنست که فرد فرد جامعه در ضمیر خویش به درستی و ولایم الاجراء بودن قانون، ایمان داشته باشند.

بناءً ایمان مردم به خداوند و پیامبرانش امر باطنی و بهترین ضامن اجرائی قانون الهی در روی زمین است.

بدیهی است که حفظ و بقاء انسان و تنظیم اجتماعی بشر خیر و فلاح و بهبودی انسانیت در گروهی پیروی از قانون الهی است.

بناءً آنچه که یادآور شدیم با توجه به حکمت خلقت انسان عقل سلیم حکم می‌کند که بعثت انبیاء علیهم‌السلام امریست ضروری و حتمی.

تخویف از عواقب جرم:

انسان‌ها جهت مبارزه با جرایم و جلوگیری از آن، قوانین زیادی وضع نمودند که همه آن‌ها به اساس کشف پولیس، نیروهای امنیتی، محاکمه قضائی و تطبیق جزای معین استوار است، جنایت‌کار زمانی که این مسایل را بفهمد می‌کوشد که جرم خود را از چنگ قانون مخفی نگهدارد، از همینجا است که می‌بینیم با وجود وضع ده‌ها قوانین علیه جرائم در یک جامعه معین بازهم جنایت صورت می‌گیرد، بهترین راه جلوگیری از ارتکاب جرایم، ضمیر و وجدان انسان‌ها است که مسلمان بدون اینکه قانون دولت در مورد جرمش چه حکم دارد، در اثناء اقدام به ارتکاب جرم خدا را حاضر و شاهد دانسته و خود را محاکمه می‌کند، این راه راهی است که خیر و شر در آن نهفته است، پیامبران برای بشریت بیان می‌کنند و از عواقب ارتکاب جرم برحذر می‌دارند.

وحدت رمز مؤفقیت:

یگانه کاری که به خیر و پیروزی بشر می‌انجامد اتفاق و یکپارچگی آن‌ها و دوری از نفاق و پراگندگی می‌باشد: اما انسان‌ها به شهادت تاریخ و تجربه نتوانستند وحدت و هماهنگی عمومی را به وجود بیاورند، و حتی برعکس طرح‌ها و برنامه‌های موضوعه آنان سبب دوری بیشتر انسان‌ها از جوامع بشری گردیده است، اتحاد واقعی بر پایه عدل و انصاف مبتنی بر تحقق منافع همگانی فقط در آن پیامی نهفته است که پیامبران الهی به خصوص پیامبر اسلام محمد ﷺ با خود آورده است.

نبوت انتخاب الهی است نه سعی بشری:

در اینجا سوال طوری مطرح می‌شود که آیا کسی به کوشش و سعی خود به مقام نبوت نائل شده می‌تواند؟

جواب: راجع به پاسخ این سوال باید گفت که از نصّ صریح قرآن چنین برمی آید که نبوت انتخاب الهی است و هیچ انسانی از طریق ریاضت و اجتهاد و کوشش نمی تواند شرف نبوت را به دست بیاورد، طوری که الله ﷻ در این زمینه می فرماید:

﴿وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ ۗ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ ۗ﴾ [الأنعام: ۱۲۴].

«زمانی که برای آن‌ها دلیلی می آمد می گفتند: تا زمانی که آنچه برای پیامبران داده شده است برای ما داده نشود ما ایمان نمی آوریم، خداوند داناتر است که در کجا (و چه کسی را) به منصب پیامبری برمی گزیند».

پس از دلیل فوق دانسته می شود که نبوت موهبت الهی است، بناء در بین نبوت و بشریت منافات نیست.

سوال: چرا پیامبران از خود انسان‌ها مبعوث گردیده‌اند؟

جواب: با توجه به اهداف پیامبران لازم است که آن‌ها به نحوی باشند که به سهولت با امت‌های خویش ارتباط برقرار نمایند تا بتوانند رسالت خویش را با آنان ابلاغ نمایند، قیادت و رهبری جامعه بشری را به عهده گیرند.

و نیز از کارهای مهم انبیاء ﷺ الگو و سرمشق بودن برای دیگران است. اگر فرشتگان پیامبران می بودند: نه صرف اینکه اهداف و حکمت‌های فوق حاصل نمی شد، بلکه گروهی از مردم دعوت آن‌ها را از روی اضطرار می پذیرفتند و زمینه پذیرش آزادانه و اختیاری ادیان سلب می شد، در حالی که منت الهی اینست که هرکس راه خود را به اختیار خود انتخاب کند.

چنانچه در این زمینه می فرماید: ﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَّجَعَلْنَاهُ رَجُلًا ۖ وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا يَلْبَسُونَ﴾ [الأنعام: ۹].

«اگر او را فرشته قرار می دادیم حتما او را به صورت مردی درمی آوردیم، و او را همچنان بر آنان مشتبه می ساختم».

بنابراین، اهداف کامل نبوت زمانی تحقق می‌یابد که پیامبران خدا صلوات الله علیهم در باره اوصاف عمومی انسانی با دیگر انسان‌ها مشترک، در برخی دیگری نیز از امتیاز انکار ناپذیری برخوردار باشند.

نبوت به مردان اختصاص دارد:

در طول تاریخ ادیان وظیفه نبوت به مردان اختصاص داشته، ابتدا به این سمت زنان از طرف خداوند صلوات الله علیهم گماشته نشده‌اند.

زیرا که نبوت باری است ثقیل و تکلیفی است مشکل و سنگین. به خاطری که نبوت نیاز به مجاهده و صبر و شکبائی دارد، طبیعت روحی و فزیکتی زنان طوری ساخته شده است که توان تحمل آن را ندارند، این بود دلیل عقلی و علت اختصاص نبوت بر مردان. اما دلیل نقلی از قرآن خداوند صلوات الله علیهم می‌فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْمُونَ﴾

[النحل: ۴۳].

«نفرستادیم پیش از تو، مگر مردانی را که وحی کردیم به سوی ایشان، پس سوال کنید از صاحبان علم اگر نمی‌دانید.»
برخلاف پادشاهی که برای زنان نیز داده شده است مثل: بلقیس و غیره.

وحدت انبیاء در اصول دین:

از نقطه نظر قرآن کریم دین الهی از آدم تا محمد صلوات الله علیهم یکی بوده تمام پیامبران اعم از تشریعی و غیر تشریعی به یک هدف واحد فرستاده شده‌اند، که دعوت به توحید الله صلوات الله علیهم و اثبات صفات کمالیه او تعالی و حقانیت قرآن کریم و صداقت محمد صلوات الله علیهم و حقانیت زندگی بعد از مرگ، و جنت و دوزخ، و پُل [صراط] و وزن اعمال و غیره اعمال حق است.

و این مسائل اصول و مبادی مکتب انبیاء علیهم السلام را تشکیل می‌دهد، و همه آنها در این نوع قضایا اتفاق نظر دارند، طوری که می‌فرماید:

﴿مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ﴾

[حم السجده: ۴۳].

«گفته نمی‌شود برای تو (ای محمد ﷺ)، مگر آنچه را که برای پیامبران پیش از تو گفته شده است، به تحقیق پروردگار تو صاحب مغفرت و صاحب عذاب دردناک است».

و نیز می‌فرماید: ﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا

بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ﴾ [الشوری: ۱۳].

«خدا شرع و آینی را که برای شما قرار داده نوح را هم به آن امر کرده و بر تو نیز

همان را وحی کردیم و به ابراهیم و موسی و عیسی هم آن را وصیت کردیم که دین را برپا دارید و در آن پراکنده نشوید».

ایمان به تمام پیامبران واجب است:

چون تمام انبیاء اعم از تشریعی و غیر تشریعی از لحاظ اصول دینی و مبادی یکی اند، و همه آن‌ها سلسله واحد اتصالی را تشکیل می‌دهند منتهی فرق شان در عرضه قوانین و تشریعات بوده و از ناحیه دیگر تمام آن‌ها از طرف خداوند برای رسانیدن احکام الهی برای بشریت فرستاده شده‌اند تا مردم را به سوی مسایل دینی و احکام شرعی دعوت نموده و راه سعادت و خوش‌بختی دنیا و آخرت را برای شان نشان دهند.

بناءً از دیدگاه دین مبین اسلام، ایمان به تمام پیامبران الله ﷺ رکن اساسی عقیده بوده و بدون آن انسان مسلمان شمرده نمی‌شود، در این رابطه دلایل عقلی و نقلی در قرآن و سنت موجود است که بعضی آن‌ها را اختصاراً ارائه می‌نمایم:

۱- از قرآن کریم:

﴿أَمِنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَيْكَتِهِ وَكُتُبِهِ

وَرُسُلِهِ﴾ [البقرة: ۲۸۵].

«پیامبر به آنچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده ایمان آورده است، و مؤمنان (نیز) به خدا و فرشتگان او و کتاب‌ها و فرستادگانش (رسولان) ایمان آورده‌اند».

۲- از حدیث:

«الْإِيمَانُ أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْقَدَرِ خَيْرِهِ وَشَرِّهِ...»^(۱).

یعنی: ایمان عبارت است از ایمان به الله و به فرشتگان و به کتاب‌ها و به پیامبران او تعالی و به روز آخرت و به تقدیر خیر و شرّ که همه از جانب الله جل جلاله است.

اسلام دین همه انبیاء علیهم السلام است:

اسلام دین همه پیامبران و رسولان الهی است، چنانچه می‌فرماید:

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ [آل عمران: ۱۹]

«بی‌گمان دین حق نزد خدا اسلام است».

به خاطری که همه انبیاء علیهم السلام مردم را به سوی یکتاپرستی و ترک غیرالله پرستی می‌خوانند اگرچه که شرایع و احکام شان باهم متفاوت باشد، اما در اصل که توحید است باهم متفق‌اند. چنانچه پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «الْأَنْبِيَاءُ إِخْوَةٌ لِعَالَمَاتٍ»^(۲).

یعنی: پیامبران با یک دیگر مثل برادران مادری‌اند. به همین علت ایمان به همه پیامبران واجب است، طوری که در فوق تذکر گردید.

قضا و قدر:

یکی از جمله پیام انبیاء و پیام‌رسانان الهی برای مسلمان‌ها موضوع تقدیر و فیصله‌های الهی است.

۱- صحیح مسلم ۱، ۲۶، طبع: کراچی قدیمی کتب‌خانه آرام باغ ۱۹۵۶م طبع دوم، از ابوالحسن مسلم بن

الحجاج بن مسلم القشیری.

۲- صحیح بخاری.

قدر یا تقدیر: عبارت از برنامه‌ریزی و فیصله الهی است برای کائنات که بنابر تقاضای علم و حکمت او تعالی است. و این امر به قدرت توانای خدا و علم کامل او تعالی برمی‌گردد، زیرا که او بر هرچیز قادر و بر هرچیز عالم و هرچه بخواهد انجام می‌دهد. پس ایمان به قضای الهی یکی از ارکان ششگانه ایمان است که در آمنت بالله می‌خوانیم، ایمان جز تسلیم به تقدیر متحقق نمی‌شود، لذا الله ﷻ می‌فرماید: ﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾ [القمر: ۴۹].

«هرچیز را به اندازه مقرر آفریده‌ایم». موضوع قدر به تفصیل بیشتر ضرورت دارد که اینجا محل آنست و به کتب فن مراجعه شود.

تمرین فصل پنجم:

- ۱ - وظیفه اصلی پیامبران را توضیح دهید؟
- ۲ - نبی در لغت بر چند معنی اطلاق می‌شود؟
- ۳ - معنی اصطلاحی نبی را واضح سازید؟
- ۴ - رسول در لغت بر چند معنی اطلاق می‌گردد؟
- ۵ - معنی اصطلاحی رسول و نبی را از نظر ابن ابی العزّ بیان نمایید؟
- ۶ - فرق در بین رسول و نبی چیست؟
- ۷ - در بین رسول و نبی کدام نسبت است؟
- ۸ - وظائف اساسی پیامبران را اجمالاً تذکر دهید؟
- ۹ - به استناد کدام آیت از وظائف انبیاء رفع اختلاف و تأمین وحدت است.
- ۱۰ - ضرورت جامعه بشری به پیامبران چیست؟ به نقاط هشت‌گانه خلاصه شده بیان دارید؟
- ۱۱ - نبوت انتخاب الهی است و یا کوشش بندگی؟
- ۱۲ - چرا پیامبران در طول تاریخ از انسان‌ها مبعوث گردیده‌اند؟
- ۱۳ - وظیفه پیامبری به مردان اختصاص داشته، چرا زنان گماشته نشدند؟

- ۱۴ - همهٔ انبیاء در اصول دین متحد اند، دلیل این موضوع را از قرآن بیان کنید؟
- ۱۵ - ایمان به همهٔ پیامبران واجب است روی کدام دلیل؟
- ۱۶ - این حدیث «أَلَا نَبِيَّاءُ إِخْوَةٌ لِعَالَمٍ» را ترجمه کنید؟

فصل ششم:

عوامل تجدید نبوت‌ها و ختم آن توسط محمد ﷺ

چون موضوع تجدید نبوت‌ها در گذشته و ختم آن توسط محمد ﷺ موضوعی مهم است، ضرورت به دلایل و براهین زیادی دارد، بناءً به مباحث ده‌گانه ذیل خلاصه نمودیم:

- ۱ - عوامل تجدید.
- ۲ - تحریف ادیان قبلی سبب تجدید.
- ۳ - نیازمندی‌های بشری سبب تجدید.
- ۴ - عدم رشد فکری بشر سبب تجدید.
- ۵ - عدم درک نقشه جامع سبب تجدید.
- ۶ - بخش دعوت به دوش این امت سبب تجدید.
- ۷ - فقدان روابط بین المللی سبب تجدید.
- ۸ - تشتت و پراکندگی اقوام سبب تجدید.
- ۹ - تخصیص نبوت‌های قبلی سبب تجدید.
- ۱۰ - صفات پیامبران ﷺ.

تفصیل موضوع:

مبحث اول: عوامل تجدید

با وجود این که پیامبران الهی در احکام فرعی فرق دارند، ولی در عین زمان پیام واحدی را که مربوط به مکتب واحد بوده است حمل می‌کردند، و این مکتب تدریجاً طبق استعداد جامعه بشری تقدیم گردیده است، تا انسان به حدی رسید که آن مکتب به صورت کامل و جامع عرضه شد، وقتی که به این نقطه رسید تجدید نبوت نیز به پایان رسید. منتهی آن کسی که توسط وی صورت کامل مکتب نبوت عرضه شد محمد ﷺ است، و آخری کتاب آسمانی قرآن کریم است.

چنانچه می‌فرماید: ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا ۗ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ﴾

[الأنعام: ۱۱۵].

«پیام راستین و موزون پروردگارت تمام شد کسی قدرت تغییر دادن آن را ندارد.»
 قبل از محمد ﷺ نبوت‌ها تجدید می‌شدند و پیامبران یکی بعد دیگری می‌آمدند،
 اگرچه همه آن‌ها پیامبران تشریحی نبودند و اکثر آن‌ها برای تطبیق شریعت موجود در آن
 وقت فرستاده می‌شدند، که عین همان وظیفه به دوش علماء امت محمد ﷺ است.

مبحث دوم: تحریف ادیان قبلی سبب تجدید

در اینجا سوال طوری مطرح می‌شود که چرا نبوت‌های گذشته تجدید می‌شدند، و
 نبوت محمد ﷺ تجدید نمی‌شود؟

جواب: در پاسخ باید گفت که عوامل تجدید نبوت‌های تبلیغی و تشریحی و آمدن
 پیامبران یکی بعد دیگری و توقف آن توسط محمد ﷺ این است که:

اگر انسان به حقیقت نبوت متوجه شود این امر را درک خواهد کرد که روزانه پیامبران
 متولد نمی‌شوند و نه ضرورت است که در هر وقت برای هر ملت پیامبری مبعوث گردد،
 به خاطری که حیات پیامبر در واقعیت امر در زنده بودن سنت‌ها و رهنمودها و تعلیمات
 او است، تا زمانی که تعلیمات و سنت‌های او زنده باقی باشد او زنده است.

چون تعلیمات و سنن و هدایات پیامبران سابق توسط مردم آن وقت تحریف گردیده
 است، و امروز هیچ کتابی از آن‌ها به صورت اصلی و درستش در دست نیست و
 پیروان‌شان هم چنین ادعائی ندارند.

و نیز مردم سیرت و سلوک آن‌ها را فراموش کردند و از احوال درست آن‌ها چیزی
 که قابل اعتماد باشد در دست ندارند، حتی به صورت قطعی و یقین زمان تولد و محل
 تولد و کارهای را که آن‌ها در عهد زندگی‌شان انجام دادند کسی نمی‌داند. بنابراین، آن
 پیامبران همه حتی به اعتبار سنن و هدایات مرده‌اند.

اما محمد ﷺ را به اعتبار هدایات و سنن، سیرت و سلوک می‌توان گفت که هنوز
 زنده است، به خاطری که تمام هدایات او زنده است، قرآن کریم به همان کلمات و الفاظ
 اصلی در دست‌رس مسلمان‌ها است، حتی در حرفی از حروف و حرکتی از حرکات، یا
 نقطه آن هیچ نوع تغییر و تبدیل نیامده، سیرت و کارنامه‌های دوره حیاتش و همه سنن و

هدایاتش بعد از گذشت صدها سال در کتاب‌ها محفوظ و مدون باقی است به نحوی که گوی امروز شخص پیامبر را با چشم می‌بینیم و گفته‌های او را با گوش خود می‌شنویم، در سرتاسر تاریخ جهان کسی پیدا نمی‌شود که حوادث دوره زندگی‌اش مانند وقایعی دوران محمد ﷺ محفوظ مانده باشد.

بناءً برای ما لازم است که در تمام امور خویش به او ﷺ اقتداء کنیم، و همه اعمال او را سرمشق زندگی خویش قرار دهیم. و این موضوع دلیل بر آن است که مردم در شرایط کنونی و آینده ضرورتی ندارند که بعد از محمد ﷺ پیامبری دیگری مبعوث گردد.

مبحث سوم: نیازمندی‌های جامعه سبب تجدید

علت ارسال و تجدید پیامبران قبلی نیازمندی‌های جامعه بشری بوده: ناگفته نباید گذاشت که هر پیامبری که بعد از پیامبر دیگری فرستاده می‌شود معلول علل سه‌گانه ذیل است:

- ۱- هدایات و تعلیمات پیامبر قبلی از بین رفته باشد ضرورت احساس می‌شود که بار دیگر به مردم عرضه شود.
 - ۲- تعلیمات و آموزه‌های پیامبر قبلی کامل نباشد در آن صورت نیاز به تکمیل و اتمام آن خواهد بود.
 - ۳- ارشادات و هدایات پیامبر پیشین به امت و ملت خاص منحصر باشد، و امت‌های دیگر و سایر ملل به پیامبر نیاز داشته باشند.
- در حال حاضر طوری که می‌بینیم هیچ یکی از این علل سه‌گانه وجود ندارد، زیرا که:
- ۱- تعلیمات پیامبر اکرم محمد ﷺ تا حال زنده است، تا وقتی که این دین است در هر وقت زمان وسایلی در اختیار داریم که از این آموزه‌ها بهره‌مند شویم، و از همه طریقه‌های که نشان داده و نشر کرده است برخوردار گردیم، پس وقتی که

هدایات او تا حال زنده و در دسترس ما قرار دارد دیگر احتیاجی به پیامبر دیگری برای تجدید نبوت نیست که آن را بر مردم عرضه کند.

۲- با بعثت محمد ﷺ تعلیمات کامل اسلام بر جهانیان تقدیم گردیده است، بناء ضرورتی نیست که چیزی بر آن اضافه شود یا چیزی از آن کاسته شود و همچنان قصوری در آن وجود ندارد که غرض جبران آن پیامبری دیگری بیاید.

۳- نبوت محمد ﷺ مخصوص به ملت و قوم معین و یا زمان معین نبوده، بلکه برای همه جهانیان و در همه زمان فرستاده شده است^(۱).

بنابراین، هیچ امت و ملتی نیاز به پیامبر خاصی ندارد که بعد از محمد ﷺ فرستاده شود.

اما برخلاف این علل سه‌گانه قبل از بعثت محمد ﷺ وجود داشت.

بناءً نبوت‌ها تجدید می‌شدند و پیامبران الهی یگی پی دیگری مبعوث می‌گردیدند.

با در نظر داشت دلایل فوق، جهان امروز به پیامبری دیگری نیاز ندارد، بلکه به اشخاصی ضرورت دارد که از هدایات و ارشادات پیامبر اسلام خود پیروی نموده و مردم را هم به پیروی او دعوت دهند و هدایات و رهبری او را بفهمند و بفهمانند و آن را جامعه عمل بپوشانند و در روی کره زمین دولت و حکومتی را برقرار سازند که محمد ﷺ از طرف خداوند با خود آورده است.

مبحث چهارم: عدم رشد فکری بشر اسباب تجدید

در گذشته بشر به علت عدم رشد فکری قادر به حفظ کتاب آسمانی خود نبود، فلهمذا کتب آسمانی آماج تغییر و تبدیل قرار می‌گرفت، و یا کلاً از بین می‌رفت، بناءً نیاز به تجدید پیام الهی پیدا می‌شد.

۱- مبادی اسلام، از مولانا مودودی، طبع لاهور (ص ۷۳ - ۵۷. نشریه: الاتحاد الاسلامی العالمی للمنظمات

زمان نزول قرآن (۱۴۲۵) سال پیش مقارن است با دوره پختگی رشد فکری بشریت و می‌توانست که میراث علمی و ادبی خود را حفظ کند، به همین خاطر در قرآن کریم تا کنون هیچ تحریفی رخ نداده است، مسلمان‌ها از همان ساعت نزول هرآیت قرآن را حفظ و نوشته می‌کردند و همه راه‌های تحریف را مسدود می‌ساختند، بناء هیچ تحریفی در قرآن رخ نداده است، و این یکی از عوامل تجدید نبوت‌ها در گذشته بوده، که با بعثت محمد ﷺ و نزول قرآن به طور همیشه منتفی گردیده است.

مبحث پنجم: عدم درک نقشه جامع اسباب تجدید

در زمان قدیم بشر به خاطر عدم بلوغ فکری قادر به درک یک نقشه جامع و کلی برای ادامه مسیر زندگی خود نبودند، بناء ضرورت به راهنمایی مرحله به مرحله و منزل به منزل داشتند، ولی مصادف با طلوع رسالت محمد ﷺ و از آن به بعد این قدرت و توانایی که نقشه جامع و کلی را دریافت نمایند، برای بشر حاصل شد و برنامه دریافت راهنمایی‌های مرحله به مرحله متوقف گردید و علت تجدید نبوت‌ها نیز منتفی گردید.

مبحث ششم: بخش تبلیغ و دعوت به دوش امت

بخش تبلیغ و دعوت در دین اسلام به دوش امت مسلمه گذاشته شده است، به خاطری که اکثریت پیامبران گذشته پیامبران تبلیغی بودند نه پیامبران تشریحی، وظیفه پیامبران تبلیغی این بود که شریعت حاکم بر زمان خود را ترویج و تبلیغ و اجرا کنند، و همین وظیفه فوق در شریعت اسلام به دوش علماء اسلام و دانشمندان مسلمان گذاشته شده است. طوری که می‌فرماید: «فَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ»^(۱).
یعنی: پس باید برساند (دین را) حاضرین بر غایبین.

۱- این حدیث را امام بخاری در باب خطبة یوم النحر، و مسلم روایت کرده و مشکاة نیز در (ج ۱،

این جمله جزئی از خطبه تاریخی حجة الوداع است که در سال دهم هجرت رسول اکرم ﷺ در یوم النحر در محضر عام مسلمان‌ها و حجاج بیت الله الحرام ایراد نمود، و در آن بر اصول و مبادی اسلام و حقوق اجتماعی و انفرادی تأکید نمود که مشهور به خطبه حجة الوداع است و در صحاح الستة مفصلاً درج است، و به این امر تأکید شده که باید حاضرین بر غائبین دستورات و اوامر تشریحی را یکی بعد دیگری برسانند.

و نیز می‌فرماید: «إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِينَاراً وَلَا دِرْهَمًا إِنَّمَا وَرَثُوا الْعِلْمَ»^(۱).

یعنی: یقیناً علماء ورثه انبیاء اند، و هر آئینه انبیاء علم را به میراث گذاشته‌اند و نه درهم و دینار را.

مبحث هفتم: فقدان روابط بین المللی اسباب تجدید

چون اتصالات و روابط میان اقوام و ملل پیشین وجود نداشت، عادات و خوبی‌ها و شیوه‌های زندگی آن‌ها با یکدیگر متفاوت بود و زبان‌های متعددی وجود داشت و کسانی که لسان‌های اجنبی را یاد داشتند تعدادشان خیلی‌ها محدود بود، از این رو برای هر ملتی که در هر محیط و منطقه می‌زیست پیامبران متعددی یکی بعد دیگری می‌آمدند، ولی همزمان با بعثت محمد ﷺ و از آن به بعد در بین نقاط جهان اتصالات و روابط پیدا شد مردم به فراگرفتن لسان‌های بیگانه روی آوردند و هر ملتی با دیگر ملل روابط برقرار نمودند و رسیدن دعوت اسلامی به تمام اقوام که در مناطق مختلف جهان زندگی داشتند و دارای هر رنگی که بودند و به هر قبیله که منسوب می‌شدند و به هر زبانی که سخن می‌گفتند خیلی‌ها کار آسان شده بود، فلذا به نبوت جدید و پیامبر نو ضرورت احساس نمی‌شد.

۱- بخاری کتاب العلم و ابوداود، و ابن ماجه: ص ۸۱. باب فضل العلماء مقدمه. ط: دارالکتب علمیه لبنان

مبحث هشتم: تشتت و پراکندگی اسباب تجدید

نبود انتشارات و طباعت تشتت و پراکندگی مردمان قدیم و نبود ذرایع ابلاغ و تفاهم و عدم روابطشان با یک دیگر باعث اختلافات آن‌ها در سطح معارف و فرهنگ‌ها شده بود، و آنچه از معارف و دانستنی‌های که متناسب با اوضاع فرهنگی و علمی یک قوم بود به قوم دیگر و منطقه دیگر متناسب نمی‌بود، پس روی همین منظور برای هر ملتی پیامبری با معارف و ویژه متناسب با حال آن ملت می‌بود فرستاده می‌شد. اما مقارن با بعثت پیامبر اکرم ﷺ و بعد از آن به علت انتشار طباعت و انتقال آموزگاران، طلاب و کُتب در میان ملل جهان، مردم توانستند که در سطح معارف و فرهنگ‌ها با یک دیگر نزدیک شوند و تبادل فرهنگ‌ها به وقوع بپیوندد، و این خود اعلان بود به بعثت پیامبر واحد برای تمام بشر و اسباب تجدید نبوت و آمدن پیامبر جدید به طور ابد منتفی گردید.

مبحث نهم: تخصیص نبوت‌های قبلی به اقوام اسباب تجدید

پیش از ظهور دین مبین اسلام تعلیمات الهی به علت عدم رشد و پختگی بشر به طور کامل نیامده بود، بلکه مطابق درک و فهم بشریت بر پیامبران در آن دوره‌ها نازل می‌شد، و همچنان رسالت‌های قبلی جنبه عمومی نداشته بلکه برای هر قوم معینی در منطقه معین اختصاص داشت.

ولی همزمان با بعثت محمد ﷺ تعلیمات خداوند به سبب رشد فکری بشر به طور جامع و جهان شمول برای بشریت عرضه شد تعلیمات اسلامی چنان عام و جامع است که در همه بخش‌های زندگی اعم از سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و غیره... اصول و مبادی کلی دارد.

علماء اسلام در هر عصر و زمان و در هر منطقه و مکان می‌توانند به عمل اجتهاد از آن اصول و مبادی کلی نیازمندی‌های امت اسلامی را در تمام عرصه‌های حیاتی مرفوع سازند، روی همین علت بود که رسالت محمد ﷺ نیز یک رسالت عمومی و بین‌المللی از طرف خداوند اعلان گردید.

بناءً علت تجدید نبوت بعد از محمد ﷺ به طور ابد منتفی گردید.

مبحث دهم: صفات پیامبران ﷺ

همه انبیاء از آدم تا خاتم ﷺ دارای صفات حمیده و نیکو هستند که بعضی از صفات‌شان قرار ذیل است:

۱- الفطانه:

که عبارت است از قوه حفظ و ذکاء و قوه تفکر.

۲- العصمه:

پاکی ظاهری و باطنی: یعنی از گناه و از هر عیوب و امراضی که سبب طعن شود پاک اند، چون در حفظ و امان خداوند بودند، زیرا که ایشان مقتدای بشریت هستند و عصمت‌شان در امور ذیل است:

الف- در عقیده.

ب- عصمت‌شان در پاکی و توحید خداوند ﷻ و عدم کتمان امر خداوند ﷻ و عصمت‌شان از هر نوع گناه چه صغیره باشد و چه کبیره، چه خطا باشد و چه اشتباه.

۳- صداقت و راستی:

یعنی: صدق و راستی‌شان از صفات مهم‌شان است، اگر چیزی از خود زیاد و کم می‌کردند خداوند ﷻ به صفت پیامبران نمی‌فرستاد.

بلکه مستحق عقاب و عذاب الهی قرار می‌گرفتند. چنانچه می‌فرماید:

﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ ﴿٤٤﴾ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ﴿٤٥﴾ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ

﴿٤٦﴾﴾ [الحاقة: ٤٤ - ٤٦].

«اگر پیغمبر پاره سخنان را به دروغ بر ما می‌بست. ما دست راست او را می‌گرفتیم.

سپس رگ دلش (جانش) را قطع می‌کردیم.»

۴- امانت‌داری:

یعنی: امانت‌داری در تبلیغ شریعت، زیرا که ایشان امانت‌داران خداوند هستند، حتی که به لقب امین محمد ﷺ مشهور بود، طوری که دشمنانش هم به او امین را لقب داده بودند.

تمرین فصل ششم

۱ - عوامل تجدید نبوت‌ها در گذشته مختلف بوده، عوامل مهم آن را به نقاط ده‌گانه بیان کنید؟

۲ - مثال خصوصیت نبوت‌های قبلی را بیان کنید؟

۳ - بشر به کدام حدّ رسید که دین جامع و قانون کلی از جانب خداوند برایش عرضه گردید؟

۴ - آیا بعد از ارسال قانون کلی (کتاب) و بین‌المللی به نبوت جدید ضرورت است، چرا؟

۵ - فهم شما از فصل ششم چگونه است و مسأله ختم نبوت را با دلیل بیان کنید؟

۶ - یکی از صفات پیامبران عِصْمَت است معنی عصمت را واضح سازید؟

۷ - آن‌هائی که نقش پیامبران را به رهبران و لیدران زمان فکر می‌کنند:

اولاً- نظر خویش را راجع به این اشخاص اظهار کنید.

دوم- اجواب آن‌ها را از صفات پیامبران واضحاً بنویسید؟

۸ - یکی از اسباب تجدید نبوت‌ها (تخصیص نبوت‌های قبلی است) این عنوان را با مثال توضیح نمائید؟

۹ - حدیث: «فَلْيَبْلُغِ الشَّاهِدُ الْعَائِبَ» ترجمه نموده و بیان نمائید که آیا تبلیغ و دعوت در اسلام وظیفه همه مسلمان‌ها است؟ و یا وظیفه بعضی‌ها؟

فصل هفتم:

در بیان معجزه، کرامت، استدراج

معجزه:

معجزه: یکی از دلایل عمده صداقت انبیاء علیهم السلام است که خداوند جل جلاله در هر زمان پیامبران وقت را مطابق به اوضاع و شرایط آن زمان عطا نموده است:

۱- چنانچه در زمان موسی علیه السلام سحر و ساحری نقش مهمی را بازی می‌کرد، بنام خداوند جل جلاله معجزه را عطا نمود که همه ماهرین آن زمان عاجز شدند.

۲- در زمان عیسی علیه السلام طب و طبابت به اوج خود رسیده بود خداوند برای عیسی علیه السلام آن معجزه را عطا نمود که تمام اطباء آن زمان عاجز شدند.

۳- در زمان محمد صلی الله علیه و آله مردم عرب در شعر و ادب، فصاحت و بلاغت به اوج نهائی رسیده بودند، خداوند جل جلاله قرآن کریم را به طور معجزه برایش عطا نمود که تمام ادیبان و سخن‌وران از مقابله به آن عاجز شدند.

معنی معجزه:

معجزه- یعنی: عاجزکننده طوری که علماء مطابق به مفاهیم فوق تعریف کردند، جرجانی می‌گوید: معجزه امریست خلاف عادت داعی به سوی فلاح و رستگاری همزمان مقارن با ادعائی نبوت به هدف ابراز نمودن صداقت نبوتش^(۱).

مثال معجزه بعضی انبیاء علیهم السلام:

۱- معجزه محمد صلی الله علیه و آله:

أ- قرآن کریم: در فصاحت و بلاغت، و عدم پذیرش تغییر و تحریف، چنانچه خداوند تعالی می‌فرماید:

۱- کتاب التعریفات، از سید شریف علی بن محمد الجرجانی، ص ۲۱۹.

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ﴾ [البقرة: ۲۳].

«اگر هستید در شک از آنچه که فرو فرستادیم بر بنده خود پس بیارید یک سوره مانند آن».

ب- شق القمر: (پاره شدن مهتاب) طوری که در قرآن کریم ذکر شده:

﴿أَقْرَبَتْ السَّاعَةُ وَأَذْهَقَ الْقَمَرُ ﴿۱﴾ وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ ﴿۲﴾﴾

[القمر: ۱ - ۲].

«نزدیک شد قیامت و پاره شد ماه، اگر ببینند (کافران) نشانی را روی می گردانند و می گویند جادوی دایمی است».

ج- معراج: یعنی شبی که محمد ﷺ به معراج الهی عروج کرد، طوری که می فرماید:

﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا﴾ [بنی

اسرائیل: ۱].

«پاک است آنکه ببرد بنده خود را شبی از مسجد حرام به مسجد اقصی» یعنی بیت المقدس.

و نیز نزول ملائک در غزوه بدر و حنین در سوره های انفال و توبه بیان شده است.

۲- معجزه عیسی عليه السلام:

الف- تولد او به غیر پدر [سوره آل عمران: ۵۹] از قبیل تشبیه غریب بالأغرب بیان گردیده است.

ب- سخن گفتن او در گهواره و گواهی او به پاکی مادرش مریم، چنانچه در [سوره مریم، از آیه ۳۰ - ۳۳] اشاره شده.

ج- زنده نمودن مردگان، شفای مریضان، و آن امراضی که داکتران از معالجه آن عاجز بودند، چون برس، کور مادرزاد و غیره. طوری که در سوره [آل عمران: در آیه ۴۹] بیان شده است.

۳- معجزه موسی عليه السلام:

- الف- عصا، يد بيضاء، در [سورة اعراف: آیه ۱۰۷ - ۱۰۸] ذکر گردیده است.
- ب- شقّ شدن بحر حين عبور از آن. [شعراء: ۶۳]
- ج- نزول منّ و سلوی برای بنی اسرائیل. [البقرة: ۵۷]
- د- نزول رجس و پلیدی بالای فرعون، چون طوفان، جراد. و... [الأعراف: ۱۳۲].
- ه- کلام او با خداوند جل جلاله. [الأعراف: ۱۴۳].

کرامت یا ولایت:

کرامت امریست ممکن و خلاف عادت توسط اولیاء الله و دوستان خداوند جل جلاله و بندگان صالح او ظاهر می شود، توسط عبادت حاصل می گردد و انواع مختلف می باشد. اعطاء کرامت مربوط به خداوند است کسی را که خواسته باشد به فضیلت آن مشرف می گرداند، ذریعه تقوی حاصل می گردد، طوری که برای مریم میوه های بی موسم عطا گردید. [آل عمران: ۳۷].

مثل: نجات انسان از مشکلات و غم ها و فراوانی رزق و غیره.

استدراج:

استدراج امریست ممکن و خلاف عادت، که توسط دشمنان اسلام ظاهر می گردد و اسباب آن سحر و جادوی کاهنان و دجالان مُنَجَّمان و غیره است. یعنی توسط همچو اشخاص فوق ظاهر می گردد که ارتباط به دین ندارند و ایشان گمراهان اند، چون مطابق شریعت الهی عمل نمی کنند و مردمان را اغوا و گمراه می سازند، بالاخره عاقبت سبب هلاک صاحبش یعنی ساحر می گردد. مثل دجال که از علایم قیامت است، تفصیل احوال دجال در فصل دهم ذکر می شود.

تمرین فصل هفتم

- ۱- معنی معجزه را واضح سازید؟
- ۲- ظهور معجزه به خاطر چیست؟
- ۳- معجزات همه پیامبران مشترک است، و یا معجزات شان به اعتبار اوضاع و شرائط فرق می‌کند، توضیح نمایید؟
- ۴- معجزات محمد ﷺ را بیان کنید؟
- ۵- قرآن کریم یکی از معجزات خالده محمد ﷺ است، این موضوع را با دلیل واضح سازید؟
- ۶- معجزه، کرامت، استدراج را تعریف نموده فرق کلی را در بین شان واضح سازید؟
- ۷- استدراج توسط کدام گروهی از انسان‌ها ظاهر می‌گردد، واضح سازید؟
- ۸- آیا ظهور کرامت به اختیار خود ولی است؟ و یا از اختیارش بیرون است، واضح نمائید؟
- ۹- آیا از ساحران و جادوگران و انسان‌های فاسد و مشکوک‌الایمان کرامت ظاهر می‌گردد توضیح نمائید؟

فصل هشتم:

در بیان ملائک (فرشتگان)

ایمان به فرشتگان الله ﷻ یکی از جمله اساسات دین مبین اسلام بوده بناء قرآن کریم در این موضوع به تأکید می‌فرماید:

﴿ءَامَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ...﴾ [البقرة: ۲۸۵].

«پیامبر به آنچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده ایمان آورده است، و همه مؤمنان (نیز) به خدا و فرشتگان او و کتاب‌ها و پیامبرانش ایمان آوردند.»
موضوع ایمان به فرشتگان در هشت بند مورد بحث قرار می‌گیرد:

بند اول: معنی ملک

۱- ملک در لغت: مأخوذ از ألوک و ألوکت جمع ملک به معنی رسالت. یعنی پیام‌رسانان الله ﷻ اند به سوی کسی که بخواهد می‌فرستد.

۲- در اصطلاح: اجسام نورانی هستند که آفریده شده‌اند برای طاعت و تنفیذ اوامر الهی. صحیح البخاری روایت می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود: «خُلِقَتِ الْمَلَائِكَةُ مِنْ نُورٍ وَخُلِقَ الْجَانُّ مِنْ مَّارِجٍ مِّنْ نَّارٍ وَخُلِقَ آدَمُ مِمَّا وُصِفَ لَكُمْ».

یعنی: آفریده شده ملائک از نور و جنّیات از آتش و آدم از آن چیزی که برایتان بیان شده، یعنی خاک.

بند دوم: ایمان به فرشتگان و دلایل آن

۱- ایمان به موجودیت فرشتگان یکی از اساسات ایمان بوده ایمان به وجود فرشتگان بر هر مسلمان فرض و ضروری است، طوری که در اول موضوع در آیه کریمه اشاره شد.

۲- در روایت صحیحین که به اصطلاح محدثین مشهور به حدیث جبرئیل است وارد شده که ایمان عبارت است: از ایمان داشتن به الله ﷻ و به فرشتگان الله و به کتاب‌های آسمانی و به پیامبران و به روز آخرت و به تقدیر خیر و شر.

۳- و نیز انکار از موجودیت فرشتگان به اجماع امت محمد ﷺ کفر است. طوری که نصّ صریح آیت است:

﴿وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾

[النساء: ۱۳۶].

«هرکس که به خدا و فرشتگان و کتاب‌های خداوندی و پیامبرانش و روز واپسین (قیامت) کافر شود (و یکی از این‌ها را نپذیرد) واقعاً در گمراهی دور و درازی افتاده است.»

۴- انکار از موجودیت ملائک به دلایل و شواهد عقلی نیز غیر عاقلانه و غیر مسؤلانه است، زیرا که مبنائی انکار از این نشأت می‌کند که به چشم دیده نمی‌شوند، بناء هر موجودی که به چشم دیده نشود قبول کرده نمی‌شود؟

در جواب چنین تعلیلات باید گفت که: هر چیزی که دیده نمی‌شود بناءً قبول کرده نشود، باید هر عاقل از موجودیت عقل خویش انکار کند، زیرا که دیده نمی‌شود، مطابق این دلیل باید از موجودیت مکروب و جراثیم، گرمی، سردی و غیره... انکار کرد. زیرا که همه این‌ها تأثیرشان را مشاهده کرده می‌شود، ولی خودشان را هر فرد انسان به چشم دیده نمی‌تواند، در حالی که انکار از چنین اشیائی موجود و مؤثر را هیچ عاقلی تائید نمی‌کند.

عین شکل انکار از وجود الله ﷻ ملائک، جنت، دوزخ، جنّیات و غیره را هیچ عاقل و سلیم‌العقلی تائید کرده نمی‌تواند.

بند سوم: نوع خلقت فرشتگان

۱- طوری که در تعریف ملائک ذکر گردید که فرشتگان از نور آفریده شده‌اند.

۲- نسبت ذکورت و آنوئت برای شان کرده نمی شود، زیرا که الله ﷻ رد می کند بر آن های که نسبت آنوئت را بر فرشتگان نمودند:

﴿وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبْدُ الرَّحْمَنِ إِنْتًا﴾ [الزخرف: ۱۹].

«مقرر کردند (مشرکان) فرشتگان را زنان، آنانی که ایشان بندگان رحمن اند.»

۳- از خورد و نوش پاک اند: به دلیل واقعه مهمان های ابراهیم علیه السلام طوری که در [سوره ذاریات: ۲۴] ذکر شده است.

﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ... قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ﴾

حاصل معنی: وقتی که ملائک به ابراهیم علیه السلام مهمان شدند، بعد از ادای مراسم تحیه برای مهمان ها گوشت گوساله بریان کرده شده را تقدیم کرد، مهمانان نخوردند، ابراهیم علیه السلام سوال کرد چرا نمی خورید؟ ملائک جواب دادند، ما به سوی قوم مجرم (قوم لوط) فرستاده شده ایم.

یعنی: خود را معرفی کردند، قبل از معرفی ابراهیم علیه السلام با وجودی که از جمله پیامبران اولوا العزم است، ولی ملائک را شناخت بلکه خوف و ترس برایش پیدا شد و فرمود که:

﴿قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ﴾ [الحجر: ۵۲].

گفت: (ابراهیم) ما از شما ترسانیم! زیرا که غیب دانی خاصه خداوند است و پیامبران غیب دان نیستند. گفته می شود که در آن زمان نخوردن نان علامه دشمنی بود.

موضوع قابل توجه:

نفی علم غیب از تمام مخلوقات:

مسأله علم غیب: (یعنی به غیر اسباب و وسایل به امور غیبی و پوشیده دانستن) صفت خاصه الله جل جلاله است.

حتی که هیچ نبی مرسل و ملک مقرب نمی داند.

در قرآن کریم غیب را از تمام مخلوقات نفی کرده شده است. چنانچه در آیات ذیل مشاهده می‌گردد.

در مبحث فوق واضح گردید که، ابراهیم علیه السلام با وصف آنکه پیغمبر جلیل القدر است، چون به غیب نمی‌دانست، نه صرف اینکه ملائک را نشناخت، بلکه مطابق فطرت بشری از وجود ملائک احساس خوف و ترس نموده فرمود: ﴿إِنَّا مِنْكُمْ وَجُلُونَ﴾ [الحجر: ۵۲] «از شما ترسانم».

پس بعد از انبیاء کدام هستی است که به غیب می‌داند؟

آیا همین مکاران کف شناس؟

بلکه الله تعالی از تمام مخلوقات آسمان و زمین به طور عموم و خصوص غیب‌دانی را نفی می‌کند:

اول: به طور عموم نفی می‌کند و می‌فرماید:

﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ﴾

[النمل: ۶۵].

«بگو: کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند غیب را نمی‌دانند جز الله، و نمی‌دانند چه وقت زنده می‌شوند».

دوم: به طور خصوص نفی می‌کند

۱- از ملائک نفی می‌کند چنانچه که در رابطه به خلقت آدم علیه السلام ملائک خود اظهار

نمودند که به غیب نمی‌دانند [البقرة: ۳۲].

۲- از جنیات نفی می‌کند چنانچه در رابطه به وفات سلیمان علیه السلام جنیات خود اظهار

نمودند:

﴿فَلَمَّا حَرَ تَيِّبَتِ الْجِنَّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ﴾

[سباء: ۱۴].

قبل از این آیه چنین ذکر است که: (زمانی که بر سلیمان «که سمبول قدرت و عظمت بود» مرگ را مقرر داشتیم، جنیان را از مرگ او آگاه نکرد مگر چوبخوره‌هایی که (مدت‌ها بود به عصای سلیمان رخنه کرده بودند و) عصای وی را می‌خوردند. هنگامی که سلیمان (در برابر جنیان بر عصای خود تکیه زده بود و کارهای ایشان را می‌دید) فرو افتاد، فهمیدند که اگر آنان از غیب خبر می‌بودند، در عذاب خوار کننده (بیگاری و اسارت) باقی نمی‌ماندند (و راه خود را در پیش می‌گرفتند).

۳- از اولیاء کرام نفی می‌کند، چنانچه در واقعه موسی علیه السلام در [سوره قصص: ۲۹] می‌فرماید: وقتی که به پیغمبری مبعوث می‌گردید فرق در بین نور و نار توانست، بلکه به همسر خود گفت:

﴿فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ ﴿۲۹﴾﴾
 هنگامی که موسی مدت را به پایان رسانید و همراه خانواده‌اش (از مدین به سوی مصر) حرکت کرد، در جانب کوه طور آتشی را دید به خوانواده‌اش گفت: استاد شوید، من آتشی می‌بینم. شاید از آنجا خبری (از راه) یا شعله‌ای از آتش برای شما بیاورم تا خویشتن را بدان گرم کنید.

به اتفاق علماء هر پیامبر قبل از نبوتش ولی است، ولی موسی علیه السلام با وجود ولایت‌اش اول اینکه راه را گم کرده است، دوم اینکه فرق در بین نور و نار کرده نمی‌تواند، به خاطری که به غیب نمی‌داند.

۴- از جناب پیامبر اکرم محمد صلی الله علیه و آله نفی می‌کند و خود اعلان می‌کند که: مالک نفع و ضرر بر خود نیستم و نه به غیب می‌دانم.

﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ﴾ [الأعراف: ۱۸۸]. «بگو: من مالک سود و زیان برای خود نیستم، مگر آنچه را که

خدا بخواهد و اگر غیب را می دانستم، قطعاً منافع فراوانی نصیب خود می کردم و اصلاً شرّ و بلا به من نمی رسید.»

پس روی دلایل فوق که از چهار گروه:

۱- انبیاء عظام. ۲- اولیاء کرام. ۳- ملائک. ۴- جنیات. نفی شده. بعد از اینها کدام مخلوق دیگر است که به غیب بدانند؟ پس قضاوت نزد شما خوانندگان محترم و دانشمندان گرامی است.

چون بحث ما راجع به ملائک بود، برمی گردیم به اصل موضوع.

۵ - برای ملائک مثل عام مخلوقات فناء می آید، طوری که می فرماید:

﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ [القصص: ۸۸].

«هر شیء (مخلوق) مرده است مگر الله تعالی.»

۶ - موجودیت شان پیش از آدم عليه السلام بوده، طوری که در رابطه به خلقت آدم عليه السلام با

ملائک مشورت صورت گرفت، چنانچه می فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰئِكَةِ إِنِّي

جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ [البقرة: ۳۰].

زمانی (را یادآوری کن) که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در روی زمین جانشینی پیدا می کنم، گفتند: آیا در زمین کسی را به وجود می آوری که فساد می کند و تباهی را می اندازد و خونها خواهد ریخت، و حال آنکه ما (پیوسته) به حمد و ستایش و طاعت و عبادت تو مشغولیم؟ گفت: من حقایقی را می دانم که شما نمی دانید.

علماء به این نظر آند که فرشتگان غیب دان نبودند و نیستند، ولی بعضی موضوعات را نسبت عملکردهای منفی جنیات که قبل از انسان سکان و خلیفه زمین بودند گفتند: مثل فساد و خونریزی و غیره، زیرا که از لفظ خلیفه چنین برداشت می شود.

با توجه در آیه فوق چند موضوع مهم واضح می گردد:

۱ - سخداوند ملائک را قبل از آدم خلق نموده است.

۲ - جنیات قبل از آدم در روی زمین موجود بودند، چنانچه تفسیر ابن کثیر در تحت آیه فوق می‌فرماید که: (جنیات قبل از خلقت آدم دو هزار سال پیش در روی زمین موجود بودند).

۳ - اصل خلقت بشر و انسان در این آیت تذکر گرفته است، چنانچه [در سوره حجر، در آیه ۲۸] به لفظ بشر تصریح گردیده:

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰئِكَةِ إِنِّي خَلَقْتُ بَشَرًا مِّن صَلَٰصِلٍ مِّن حَمَإٍ مَّسْنُونٍ ﴿۲۸﴾﴾ «ای پیغمبر! بیان کن) آن زمان را که پرودگارت به فرشتگان گفت: بی‌گمان من بشری را از گلی خشک برگرفته از لجنی بدبو می‌آفرینم.

۴ - در این آیه به نظریه پوچ و انحرافی ماده‌پرستان و به مکتب داروین و دنباله روان ناآگاه آن خط بطلان کشیده شده است.

آن‌ها راجع به خلقت بشر به زعم خویش به این عقیده‌اند که انسان‌ها به اثر تکامل حیوانات پستاندار، مانند شادی و سگ و غیره به میان آمده است، نقل قول:
(ابتداء ظهور بشر بعد از خلقت حیوانات پستاندار در نتیجه تکامل این حیوانات در روی زمین...) یعنی به میان آمده است.

خلقت انسان:

بطلان نظریه داروین و دنباله‌روانش از نگاه عقل و نقل:

اما از نگاه عقل:

۱ - این نظریه در تضاد کامل با واقعیت‌های عینی و مشاهدات میلیاردها انسان موجود در روی زمین است، زیرا که از قرن‌ها بدینسو انسان‌ها با همه حیوانات و یا دست کم با شادی، سگ، اسب، خر و دیگر حیوانات پستاندار سر و کار دارند و از خوراک خود می‌خورانند و از لباس خود می‌پوشانند، تا حال در هیچ قاره دنیا هیچ شادی و هیچ سگی به اثر ارتقاء انسان نشده.

- ۲- در این نظر به حیثیت و کرامت و شرافت ملیاردها انسان توهین شده است.
- ۳- قائلین این نظر نه صرف اینکه علماء و فلاسفه نیستند، بلکه بی‌باکترین انسان‌های تاریخ اند که ادنی‌ترین کرامت و شرافت را نه به خود و نه به بنی‌نوع خویش قایل‌اند.
- ۴- پس از همچو انسان‌ها توقع خیر در جامعه بشری اشتباه بزرگ و جرم تاریخی است.

اما از نگاه نقل:

- ۱- در تضاد کامل با تمام کتب سماوی و صحائف الهی است.
- ۲- مخالف همه ادیان الهی و تعلیمات رسولان خداوندی از آدم تا خاتم است، که تعداد دقیق ایشان را جز خداوند کسی نمی‌داند، منتهی گفته می‌شود که یک صد و بست چهار هزار کم و زیاد‌اند.
- ۳- مخالف صریح ۱۱۴ - سوره قرآن کریم و در تضاد کامل با شریعت و هدایات محمد ﷺ است.
- ۴- به نص صریح قرآن همه ضروریات اولیه بشر را خداوند از ابتداء خلقت برای آدم تعلیم داد، مثل خوردن، نوشیدن و دیگر اسباب و وسایل زندگی، چنانچه می‌فرماید:

﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾ [البقرة: ۳۱].

یعنی: سپس به آدم نام‌های (اشیاء و اسرار چیزهایی را که نوع انسان از لحاظ پیشرفت مادی و معنوی آمادگی فراگیری آن‌ها را داشت به دل او الهام کرد و به او) همه را آموخت.

- ۵- خداوند بشر را کرامت داده است، چنانکه می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَهُمْ فِي الْوَجْدِ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ

كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾ [الإسراء: ۷۰].

یعنی: ما آدمی زاد را کرامت دادیم و آنان را در خشکی و دریا حمل کردیم و از چیزهای پاکیزه و خوشمزه روزی‌شان داده‌ایم و بر بسیاری از آفریدگان خود برتری‌شان دادیم.

پس شامل این کرامت الهی آن‌های هستند که از آدم آفریده شده‌اند، نه آن‌های که از حیوانات پستاندار، مثل سگ، شادی و غیره به تعبیر خودشان آفریده شده‌اند.

۶ - خداوند ابو البشر آدم را مسجود ملائک گردانید و خلافت زمین را عطا کرد و همه موجودات زمین را به خاطر منفعت انسان پیدا کرد. چنانچه می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا﴾ [البقرة: ۲۹].

«خداوند ذاتی است که همه موجودات و پدیده‌ها را برای شما آفریده است.»

۷ - خلاصه اینکه پیروان مکتب داروین نه صرف خود را نشناختند، بلکه به شخصیت و کرامت خویش توهین نموده‌اند، اگرچه که به لباس زور دعوای نقل را کنند.

بند چهارم: دلیل ثبوت فرشتگان

۱ - ملائکه‌ها مخلوق و موجود اند و خلقت‌شان قبل از آدم علیه السلام بوده طوری که اشاره شد.

و نیز موجودیت شان را به طور شاهد ذکر می‌کند: ﴿وَالصَّافَّاتِ صَفًّا﴾

[الصافات: ۱].

«قسم به صف بستن صف بسته کنندگان (ملائک)».

۲ - و نیز قرآن از موجودیت و نزول و صعودشان خبر می‌دهد:

﴿تَنْزِيلُ الْمَلٰٓئِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ﴾ [القدر: ۴].

«فرشتگان و جبرئیل در آن شب به اجازه پروردگارش نازل می‌شوند.»

۳ - تدبیر امور را می‌کنند، چنانچه می‌فرماید: ﴿فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا﴾ [النازعات: ۵].

«سوگند به همه چیزهای که به اداره امور می‌پردازند.»

۴- در احادیث زیادی از موجودیت فرشتگان که یکی از مخلوقات فرمانبردار خدا اند، خبر داده شده است چنانچه در حدیثی جزء ایمان قرار داده شده است که مشهور به حدیث جبرئیل است، از رسول ﷺ در رابطه به ایمان، جبرئیل سوال نمود، در جواب فرمود که:

«قَالَ: أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، وَتُؤْمِنَ بِالْقَدْرِ خَيْرِهِ وَشَرِّهِ...»^(۱).

یعنی: ایمان عبارت است از ایمان به الله ﷻ و ملائکه‌ها و کتاب‌ها و رسولان الله و به روز آخرت و به تقدیر خیر و شر که از جانب الله تعالی است.

بند پنجم: روابط فرشتگان با الله تعالی

روابط فرشتگان با خداوند ﷻ روابط فرمان برداری مطلق است، ذره عصیان و مخالفت ندارند، طوری که در متعلق شان قرآن کریم می‌فرماید: ﴿لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾ [التحریم: ۶]. «عصیان امر الله ﷻ را نمی‌کنند و اجرا می‌کنند آنچه را که امر کرده می‌شوند».

و نیز می‌فرماید: ﴿مُطَاعٍ ثُمَّ أَمِينٍ﴾ «مطیع و امانت داراند».

بند ششم: روابط فرشتگان با انسان‌ها

روابط فرشتگان با انسان‌ها مطابق به فرمان الله ﷻ بوده طوری که در حدیث نقل شده نبی ﷺ از جبرئیل سوال کرد چرا تاخیر کردی؟ جواب داد، من نمی‌آیم مگر مطابق به فرمان الله تعالی.

بند هفتم: وظائف و مسؤولیت‌های فرشتگان

وظایف و مسؤولیت‌های فرشتگان مختلف و متعدد است، از جمله بعضی وظایف شان قرار ذیل است:

۱- (متفق علیه) لفظ از مسلم است.

۱ - طاعت و عبادت الله را می‌کنند، طوری که در [سوره صافات، آیه ۱] می‌فرماید:

﴿وَالصَّافَّاتِ صَفًّا﴾ «قسم به آنان که (در مقام عبودیت و انقیاد) محکم صف

کشیده‌اند!»

۲ - تسبیح و تحمید الله را بیان می‌کنند، طوری که می‌فرماید:

﴿يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ﴾ [المؤمن: ۷].

۳ - استغفار برای مؤمنین.

۴ - حمله العرش.

۵ - سیر در کائنات.

۶ - حضور در حلقات ذکر و عبادت، چنانچه می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ تَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ

ءَامَنُوا...﴾ [المؤمن: ۷].

«آن‌های که حاملین و اطرافیان عرش اند تسبیح و حمد الله ﷻ را بیان می‌کنند و

ایمان دارند به الله و طلب مغفرت می‌کنند برای مؤمنین.»

خلاصه اینکه:

وظائف ملائک به طور عموم تسبیح و استغفار است، مگر بعضی آن‌ها وظایف

مشخص دارند، مثل وظایف ملائک مشهور:

۱ - جبرئیل عليه السلام وظایف خاصی به دوش دارد:

أ- رسانیدن وحی برای انبیاء عليهم السلام.

ب- نزول رحمت بر نیکان.

ج- نزول عذاب بر بدکاران.

۲ - میکائیل عليه السلام وظیفه آن قرار ذیل است:

أ- تنظیم آب و باران.

ب- ترتیب رزق انسان‌ها.

۳ - اسرافیل علیه السلام: وظیفه دمیدن در صور را به دوش دارد.

۴ - عزرائیل (ملک الموت): وظیفه قبض روح انسان‌ها را به دوش دارد.

نکته: لفظ عزرائیل، اگرچه مشهور است ولی در نصوص معتبره (قرآن و سنت) ذکر نشده، در عوض لفظ (مَلِكُ الْمَوْتِ) ذکر شده چنانچه می‌فرماید: ﴿قُلْ يَتَوَفَّنَا مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ﴾ [السجدة: ۱۱].

«بگو: فرشته مرگ که بر شما مأمور شده (روح) شما را می‌گیرد؛ سپس شما به سوی پروردگارتان باز گرداننده می‌شوید».

بند هشتم: صفات فرشتگان

همه صفاتی که در ملائک نهاده شده صفات حسن نیکو است و همه ملائک از صفات ذمیمه و قبیحه پاک اند:

۱ - صاحبان بال اند، چنانچه می‌فرماید:

﴿أُولَىٰ أَجْنِحَةٍ مَّثْنَىٰ وَثُلُثَ وَرُبْعَ﴾ [فاطر: ۱].

«فرشتگان را با بال‌های دوتا دوتا و سه تا سه تا و چهارتا چهارتایی که دارند مأموران قدرتمند اجرای فرمان خود در زمینه‌های مختلف تکوینی و تشریحی) کرد».

۲ - قوی و نیرومند اند: ﴿عَلَيْهَا مَلَكُوتٌ غَلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ﴾ [التحریم: ۶].

«فرشتگانی بر آتش دورخ توظیف شده‌اند که خشن و سختگیر و زورمند و توانا هستند».

۳ - معصوم اند از گناه: طوری که در آیه سوره تحریم اشاره شد.

۴ - اطهار و پاک اند:

۵ - سفراء و پیام رسانان الله جل جلاله هستند.

۶ - فرشتگان رحمت در خانه‌ای که سگ و صورت (ذی روح) باشد داخل نمی‌شود: چنانچه که در احادیث زیاد اشاره شده از جمله:

«لَا تَدْخُلُ الْمَلَائِكَةُ بَيْتًا فِيهِ كَلْبٌ وَلَا صُورَةٌ»^(۱).

۷- قادر اند بر اشکال مختلف.

این چند صفات بود که اشاره شد و الا صفات فرشتگان زیاد است و به اعداد فوق حصر و قصر نیست، چون همه صفات و یا اکثر صفات شان به درازا کشانیده می‌شد، بناءً به ذکر چند صفات شان اکتفا نمودیم امید است مورد نقد قرار نگیریم.

نتیجه و ثمره ایمان به فرشتگان چیست؟

جواب ثمره ایمان به قرار ذیل است:

- ۱- تثبیت و تحقق ایمان: زیرا که ایمان جز به باورداشتن به فرشتگان خداوند کامل نمی‌شود.
- ۲- رشد و تقویت ایمان در قلب مسلمان: زیرا که آشنایی با صفات و حالات و وظایف ملائک ایمان را زیاد می‌کند.
- ۳- ترک گناهان و اعمال زشت و ناپسند: به خاطری که فرشتگان نوشته می‌کنند و کسی پنهان کرده نمی‌تواند.
- ۴- آشنایی با قدرت و عظمت پروردگار متعال: زیرا که عظمت مخاوق دلیل بر عظمت خالق است.
- ۵- اطمینان خاطر: زیرا که مسلمان وقتی بداند که خداوند فرشتگانی را برای حفاظت او مکلف گردانیده حتماً احساس آرامش و اطمینان می‌کند.
- ۶- محبت با فرشتگان: چون وقتی مسلمان بفهمد که فرشتگان جزیی‌ترین عصیان خداوند را نمی‌کنند، به کامل‌ترین طُرق عبادت خداوند را می‌کنند و بر اهل ایمان طلب آموزش می‌کنند، طبیعی است که محبت مسلمان با آنها پیدا می‌شود.

تمرین فصل هفتم

- ۱- دلیل ثبوت فرشتگان را از قرآن کریم بیان نمائید؟
- ۲- معنی ملک را از نگاه لغت و اصطلاح بیان کنید؟
- ۳- انکار از موجودیت ملائک از نگاه شریعت چه حکم دارد؟
- ۴- ملائک را بر ذکورت و انوثن نسبت کرده می‌شود؟
- ۵- آیا امور غیب را جز خداوند کسی دیگر می‌داند، با دلیل واضح سازید؟
- ۶- از کدام آیت معلوم می‌شود که ملائک به غیب نمی‌دانند؟
- ۷- ملائک به خاطر چه به ابراهیم علیه السلام مهمان شدند و چرا ابراهیم علیه السلام گوساله را به خاطر ملائک ذبح کرد؟
- ۸- آیت ﴿وَلَوْ كُنْتَ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ﴾ را ترجمه نموده مفهوم آیت را واضح سازید؟
- ۹- وظایف فرشتگان را توضیح دهید؟
- ۱۰- چهار ملائک مشهور را با وظائف شان نام ببرید؟
- ۱۱- صفات فرشتگان چیست بیان کنید؟
- ۱۲- ثمره ایمان با آنها را واضح سازید؟
- ۱۳- راجع به اصل خلقت انسان‌ها بنویسید که آیا واقعاً از آدم پیدا شده‌اند و یا از حیوانات دیگر. آیا نظر دوم توهین به کرامت انسان نیست؟

فصل نهم: در بیان جنّیات

بحث پیرامون پیدایش «جنّ» چنانچه که از مفهوم لغوی این کلمه به دست می‌آید موجودی است ناپدید، علماء علم لغت از جمله صاحب قاموس المحيط (جنّ) را چنین معنی می‌کند: **ستر و پنهان**^(۱).

و نیز ماده **جیم و نون** در تمام موارد عربی به همین معنی وارد شده:

۱ - ﴿فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ...﴾ [الأنعام: ۷۶].

در واقعه مناظره ابراهیم علیه السلام با نمرود قرآن کریم می‌فرماید:
«وقتی که شب تاریک شد و هرچیز را پنهان کرد، گفت ابراهیم علیه السلام همین است پروردگار من؟»

۲ - جنت را جنت نامیده شده به خاطری که از نظرها مستور و پنهان است و یا توسط شاخه‌ها و برگ‌هایش مستور و پنهان شده.

۳ - دیوانه را در عربی مجنون می‌گویند، به خاطری که عقلش مستور و پنهان شده.

۴ - طفل را در رحم جنین می‌گویند، به خاطری که مستور و پنهان است.

مشخصات جنّ:

در قرآن کریم برای جنّ مشخصات زیادی ذکر شده از جمله اینکه:

۱ - موجودی است که از شعله آتش آفریده شده، برخلاف انسان‌ها که از خاک آفریده شده‌اند، چنانچه می‌فرماید:

﴿وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَارٍ﴾ [الرحمن: ۱۵].

۲ - دارای علم و ادراک، تشخیص حق از باطل و قدرت نطق و استدلال هستند، سوره جن از ۱ الی ۱۷، شاهد و دلیل عناوین فوق است، به خاطر اختصار اشاره شد و بس.

۱- قاموس المحيط، از محمد بن یعقوب فیروز آبادی، طبع: دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان.

۳- دارای تکالیف و مسؤولیت اند، چنانچه می فرماید:

﴿فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ﴾ [الرحمن: ۳۹].

۴- گروهی از آنها مؤمن و گروهی کافر اند:

﴿وَأَنَا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَمِنَّا دُونَ ذَلِكَ﴾ [الجن: ۱۱].

۵- آنها دارای حشر و نشر و معاد اند:

﴿وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾ [الجن: ۱۵].

۶- آنها قدرت نفوذ در آسمانها و خبرگیری و استراق سمع را داشتند، بعدا ممنوع

گردید.

﴿وَأَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقْعِدًا لِلسَّمْعِ ۖ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَحْدِ لَهُ شَهَابًا رَّصَدًا﴾

[الجن: ۹].

۷- آنها با بعضی انسانها ارتباط برقرار می کردند و به آگاهی محدودی محدودی که

نسبت به بعضی از اسرار نهانی داشتند به اغوای انسانها می پرداختند:

﴿وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِّنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا﴾ [الجن: ۶].

۸- در میان آنها افرادی هستند که از قدرت زیادی برخوردار اند.

طوری که در میان انسانها نیز چنین است، طوری که می فرماید:

﴿قَالَ عَفْرِيْتُ مِّنَ الْجِنِّ أَنَا ءَاتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ﴾ [النمل: ۳۹].

«یکی از گردنکشان جن بر سلیمان گفت: تخت ملکه سبا را پیش از آنکه از جای

برخیزی از سرزمین او به اینجا می آورم».

۹- آنها قدرت بر انجام دادن بعضی کارهای مورد نیاز انسان را دارند، چنانچه

می فرماید:

﴿وَمِنَ الْجِنِّ مَن يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ ۗ ﴿الآية﴾ ﴿يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَّحْرِبٍ

وَتَمَثِيلِمْ وَحِفَانٍ كَالْجَوَابِ﴾ [سبأ: ۱۲ - ۱۳].

یعنی: گروهی از جن پیش روی سلیمان به اذن پروردگار کار می‌کردند، برای او معبدها و تمثال‌ها و ظروف بزرگ غذا تهیه می‌کردند.

۱۰ خلقت آن‌ها در روی زمین قبل از خلقت انسان‌ها بوده است، طوری که می‌فرماید:

﴿وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ﴾ [الحجر: ۲۷].

و اوصاف دیگری نیز دارند و به ویژگی‌های مذکور منحصر نیستند، منتهی اوصاف چند از ایشان به طوری نمونه و مثال ذکر گردید، تفصیل احوال شان را در کتب مطولات مطالعه شود.

اوهام و خرافات در رابطه به جن:

به علاوه از آیات قرآن به خوبی استفاده می‌شود که برخلاف آنچه در افواه مردم عوام مشهور است و جنّیات را از انسان‌ها بهتر می‌دانند، در واقع انسان‌ها نوعی است برتر از آن‌ها، به دلیل اینکه:

- ۱- تمام پیامبران الهی از انسان‌ها برگزیده شدند نه از جن.
- ۲- جنّیات به پیامبر اسلام که از نوع بشر بود ایمان آوردند و از او تابعیت کردند.
- ۳- واجب شدن سجده در برابر آدم بر شیطان که در آن روز از بزرگان طایفه جن بود، دلیل بر فضیلت نوع انسان بر جن می‌باشد، قرآن کریم بر این موضوع تصریح نموده:

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰئِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا اِلَّا اِبٰلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ اَمْرِ رَبِّهِ﴾

[الکھف: ۵۰].

«به یاد آرید زمانی را که به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید، آن‌ها همگی سجده کردند جز ابلیس، او از جن بود، سپس از فرمان پروردگارش خارج شد.»
این بود دلایل از این موجود نامرئی که از قرآن مجید ذکر گردید که خالی از هرگونه خرافات، اوهام، شکوک و مسایل غیرعلمی است.

دفع شبهات عوام:

همه می‌دانیم که مردم عوام و ناآگاه خرافات زیادی در باره این موجود ساخته‌اند که با عقل و منطق جور نمی‌آید، و به همین جهت یک چهره خرافی و غیر منطقی به این موجود داده‌اند که وقتی کلمه جن گفته می‌شود مشتی خرافات و اوهام نیز با آن تداعی می‌شود از جمله اینکه: آن‌ها را با اشکال عجیب و غریب و وحشتناک و موجوداتی دم‌دار و رسم‌دار، موزی و پرآذار، کینه‌توز و بدرفتار که ممکن است از ریختن یک ظرف آب داغ در یک نقطه خالی خانه‌های را به آتش کشند خرافات و موهومات دیگری از این قبیل.

اصل واقعیت:

در حالی که اگر موضوع وجود جن از این خرافات تفکیک شود، اصل مطلب کاملاً قابل قبول است، حتی برای دانشمندان (به اصطلاح مروج روز برای روشن‌فکران) ولی با تأثر باید یادآور شد، به خاطر اوهامی که از طرف عوام و افراد خالی‌الذهن در محیط ما شهرت یافته در رابطه به جن که به نصوص شرعی اصلاً ربطی ندارد، سبب و باعث شده که عده زیادی از دانشمندان که در این مسأله مطالعه عمیق ندارند کاملاً از موجودیت جن انکار کنند و یا دست کم به دیده شک بنگرند.

دلیل معقول:

اصلاً هیچ دلیلی بر انحصار موجودات زنده به آنچه ما می‌بینیم نداریم، بلکه علماء و دانشمندان علوم طبیعی می‌گویند:

موجوداتی را که انسان با حواس خود می‌تواند درک کند، در برابر موجوداتی که با حواس قابل درک نیستند ناچیز است.

تا این اواخر که موجودات زنده ذره‌بینی کشف نشده بود، کسی باور نمی‌کرد که در یک قطره آب یا یک قطره خون هزاران هزار موجود زنده باشد که انسان قدرت دیدن

آن‌ها را نداشته باشد. و نیز دانشمندان می‌گویند: چشم ما رنگ‌های محدودی را می‌بیند و گوش ما امواج صوتی محدودی را می‌شنود، رنگ‌ها و صداهای که با چشم و گوش ما قابل درک نیست، بسیار بیش از آن است که قابل درک است. وقتی وضع جهان، چنین باشد چه جایی تعجب که انواع موجودات زنده‌ای در این عالم وجود داشته باشند که ما نتوانیم به حواس خود آن‌ها را درک کنیم، و قتیکه صادق‌الامین مانند پیامبر اسلام از آن خبر می‌دهد چرا نپذیریم؟ به هر حال، از یک سو قرآن کلام خداوند عَلَّمَ (خبر) از وجود جن با ویژگی‌هایی که در بالا ذکر شد) داده است، و سوی دیگر هیچ دلیل عقلی بر نفی آن وجود ندارد. بنابراین، باید آن را پذیرفت و از توجیهاات غلط و ناروا باید برحذر بود، همانگونه که از خرافات عوام در این قسمت باید اجتناب کرد.

این نیز قابل توجه است که جنّ گاهی بر یک مفهوم وسیعتر اطلاق می‌شود. طوری که در اول مبحث به ماده (جیم و نون) اشاره شد.

چون موضوع جنّ یک موضوع پیچیده است، طوری که خود جنّ پوشیده است. بناءً یک سلسله سوالات در ذهن خوانندگان محترم خطور می‌کند که قرار ذیل است:

سوال اول: آیا جنّ و شیطان فرق دارد؟

جواب: به نصّ قرآن کریم واضح گردیده که شیطان از گروه جنّ بود و از امر پروردگار نافرمانی کرد. چنانچه می‌فرماید:

﴿كَانَ مِنَ الْجِنَّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ﴾ [الكهف: ۵۰].

سوال دوم: چنین مطرح می‌شود که آیا در بین شیطان‌ها هم مؤمن و مسلمان است؟

جواب: نه خیر، آنکه از جنّ کافر گردید وی را شیطان گفته می‌شود.

به دلیل اینکه در فتح الباری شرح بخاری می‌گوید:

«إِنَّ أَسْلُهُمْ مِنْ وُلْدِ إِبْلِيسَ، فَمَنْ كَانَ مِنْهُمْ كَافِرًا سَمِيَ شَيْطَانًا... وَاخْتَلَفَ فِي صُنْفِهِ فَمَنْ كَانَ كَافِرًا سَمِيَ شَيْطَانًا وَالْأَقِيلَ لَهُ جَنِّي»^(۱).

«وَلَا شَكَّ أَنَّ الْجِنَّ ذُرِّيَّةُ بَنَصِّ الْقُرْآنِ، وَمَنْ كَفَرَ مِنَ الْجِنِّ يُقَالُ لَهُ شَيْطَانٌ» یعنی: شک نیست که شیطان ذاده جن است به نص قرآن کریم و آنکه کافر شد از جن آن را شیطان گفته می‌شود.

(چنانچه از میان انسان‌ها منکر شریعت و دین را کافر گفته می‌شود)^(۱). اشتباه نشود که راجع به موضوع سه کلمه است: جن، ابلیس، شیطان.

۱- جن: جنس است برای هر سه کلمه اطلاق می‌شود.

۲- ابلیس: نوع و بخشی از جن است، چنانکه قرآن شاهد است.

۳- شیطان: نیز نوع و بر گروه کفاری از جنیات اطلاق می‌شود.

اوصاف و اصناف جنیات:

اولاً- راجع به اوصاف جنیات چنین سوال مطرح می‌شود که:

آیا جنیات خورد و نوش تولد و تناسل دارند؟

جواب: بلی، خورد و نوش تولد و تناسل شان به نصوص ثابت است:

۱- روایت صحیح مسلم است که عبدالله ابن عمر رضی الله عنهما از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَأْكُلُ بِشِمَالِهِ وَيَشْرَبُ بِشِمَالِهِ» یعنی: شیطان خورد و نوش را به (دست) چپ می‌کند.

بناءً مسلمان‌ها از این عمل منع شدند.

۲- «عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا تَسْتَنْجُوا بِالرُّوثِ وَلَا بِالْعِظَامِ فَانْهَا دَادُ إِخْوَانِكُمْ مِنَ الْجِنِّ»^(۲).

عبد الله بن مسعود از پیامبر روایت می‌کند که فرمود: استنجا نکنید به سرگین و نه به استخوان، به خاطری که خوراک برادرهای (مسلمان) جن شما است.

۱- آکام المرجان فی احکام الجان، ص ۲۸۰.

۲- روایت کرده است ترمذی و نسائی.

۳ - ﴿أَفْتَتَحِدُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ﴾ [الكهف: ۵۰].

آیا او (ابلیس) و فرزندان او را با وجود اینکه ایشان دشمنان شما هستند، به جای من سرپرست و مددگار می‌گیرید؟!

اما ابن کثیر - راجع به صفات فوق تفصیل نموده و می‌فرماید:

«وَرَوَى ابْنُ عَبْدِ الْبَرِّ عَنْ وَهْبِ بْنِ مُنْبِهِ يَقُولُ: وَسُئِلَ عَنِ الْجِنِّ مَا هُمْ وَهَلْ يَأْكُلُونَ وَيَشْرَبُونَ وَيَتَنَاقِحُونَ فَقَالَ: إِنَّ الْجِنَّ أَصْنَافٌ، فَخَالِصُهُمْ رِيحٌ لَا يَأْكُلُونَ وَلَا يَشْرَبُونَ وَلَا يَتَوَالَدُونَ، وَجِنْسٌ مِنْهُمْ يَقَعُ مِنْهُمْ ذَلِكَ، وَمِنْهُمْ السَّعَالِيُّ وَالْعُولُ»^(۱).

روایت کرده است ابن عبد البر از وهب ابن منبه، راجع به جنّیات سوال شد که آن‌ها چه اند؟ آیا می‌خورند و می‌نوشند و نکاح می‌کنند؟ فرمود: جنات اصناف مختلف اند:

۱ - خالص شان هوا اند که خورد و نوش و تولد و تناسل ندارند.

۲ - از جنس دیگرشان این‌ها واقع می‌شود. (خورد و نوش و تولد و تناسل).

۳ - عده دیگر ایشان غول و سعالی اند.

ثانیاً راجع به اصناف جنّیات - جنّیات بر سه صنف اند:

۱ - گروه آن‌ها دارائی بال و گردش کنندگان در هواء اند.

۲ - گروه آن‌ها (به شکل) مار و گزدم اند.

۳ - گروه آن‌ها در نقل و حرکت و گشت و گذارند.

چنانچه فتح الباری نقل می‌کند: «وَرَوَى ابْنُ حَبَانَ وَالْحَاكِمُ مِنْ حَدِيثِ أَبِي ثَعْلَبَةَ الْخُسْنِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الْجِنُّ عَلَى ثَلَاثَةِ أَصْنَافٍ: صِنْفٌ لَهُمْ أَجْنَحَةٌ يَطِيرُونَ فِي الْهَوَاءِ، وَصِنْفٌ حَيَاتٌ وَعَقَارِبٌ، وَصِنْفٌ يَحْلُونَ وَيَطْعَنُونَ»... «وَرَوَى ابْنُ أَبِي الدِّينَارِ مِنْ حَدِيثِ أَبِي دَرْدَاءٍ مَرْفُوعاً نَحْوَهُ وَلَكِنْ قَالَ فِي الثَّلَاثِ وَصِنْفٌ عَلَيْهِمُ الْحِسَابُ وَالْعِقَابُ»^(۲).

ابن حبان و حاکم از ابی ثعلبه روایت می‌کنند که رسول الله ﷺ فرمود:

۱- ابن کثیر - ۳، ۲۹۷، و آکام المرجان، ص ۴۰.

۲- فتح الباری - ۶، ۲۹۶.

جنّیات بر سه صنف اند: صنف آن‌ها دارائی بال و گردش کنندگان در هواء اند، و صنف آن‌ها (به شکل) مار گژدم اند و صنف آن‌ها در گشت و گذار اند.

و در روایت ابی درداء نیز همین تقسیم ذکر شده، منتهی راجع به صنف سوم فرموده: بر ایشان حساب و کتاب و عذاب است.

چون موضوع جنّ یک موضوع مشکل و نسبتاً غیر مشرّح و پنهان است، چنانکه خودی جنّیات از نظرها پنهان و مستور اند، بناءً راجع به تفصیل بیشتر مسایل جنّ به (کتاب - آکام المرجان فی أحكام الجنان) از بدرالدین شبلی متوفی ۷۶۹ هـ مراجعه شود.

تمرین فصل نهم

- ۱ - معنی جنّ را بیان نمائید؟
- ۲ - دلیل پنهان (ستر و اخفا) بودن جنّیات را از قرآن بیان کنید؟
- ۳ - جنّیات از چه آفریده شده‌اند؟ با دلیل واضح سازید؟
- ۴ - سوره جنّ در قرآن کریم از کدام مشخصات جنّیات خبر می‌دهد؟
- ۵ - آیا جنّیات مثل انسان‌ها مکلف هستند؟ با دلیل واضح سازید؟
- ۶ - آیا جنّیات مثل انسان‌ها کارهای شاقه را کرده می‌توانند؟
- ۷ - آیا جنّیات بهتر اند و یا انسان‌ها؟ واقعه رانده شدن ابلیس از بارگاهی الهی، بر چه دلالت می‌کند؟
- ۸ - بعضی مشخصات جنّ را توضیح دهید؟
- ۹ - آن خرافات را که راجع به جنّ می‌دانید توضیح دهید؟
- ۱۰ - آیا جنّ و شیطان فرق دارد؟
- ۱۱ - آیا در بین شیطان‌ها هم مؤمن و مسلمان است؟
- ۱۲ - فرق در بین جنّ، ابلیس، شیطان چیست؟
- ۱۳ - آیا جنّیات تولد و تناسل و خورد و نوش دارند؟
- ۱۴ - روایت «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَأْكُلُ بِشْمَالِهِ» بر چه دلالت می‌کند؟
- ۱۵ - جنّیات بر چند گروه و صنف اند؟
- ۱۶ - آیا جنّیات به اشکال مختلف ظاهر شده می‌توانند، با دلیل واضح نمایید؟

فصل دهم: در بیان قیامت

ایمان به روز آخرت (قیامت) یکی از جمله اساسات مؤمن به مسلمانها قرار داده شده است، به خاطری که همه نتایج اعمال و کردار مسلمانها مَحْوُل به روز آخرت شده، چنانچه در رابطه به اوصاف مؤمنین در [سوره بقره: آیه ۴] می فرماید:

۱ - ﴿وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ﴾ یعنی: مؤمن آن‌های هستند که به آخرت یقین دارند.

۲ - و نیز آمدن قیامت قطعی و یقینی و وقوعش ناگهانیست، چنانچه می فرماید: ﴿إِنَّ

السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا﴾ [المؤمن: ۵۹].

«هرآئینه قیامت واقع شونده است، در وقوعش شک نیست.»

۳ - وصف دیگر قیامت اینکه ناگهانی و علائم کوچک آن واقع شده است:

﴿فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا﴾ [محمد: ۱۸].

«انتظار نمی کنند مگر اینکه قیامت بیاید ناگهان، هرآئینه آمده است علایم آن، پس کجا

باشد برای شان پندگرفتن وقتی که برپا شود قیامت». اینک در مورد ایمان به روز آخرت

چهار مطالب بیان می شود:

مطلب اول: نام‌های قیامت

نام‌های قیامت زیاد است طوری که در قرآن و احادیث نبوی ﷺ ذکر گردیده است،

بعضی آن نام‌ها قرار ذیل است:

۱ - **یوم القيامة**: به خاطری که ناگهان قیام می شود، مردم ناگهان از قبرها ایستاد

می شوند.

۲ - **یوم الحساب**: به خاطری که تمام اعمال و افعال انسانها در آن روز محاسبه

می شود.

۳ - **یوم الدین**: به خاطری که تمام انسانها در آن روز متقاد و فرمانبردار می باشند.

۴ - **یوم القارعة**: به خاطری که تمام دل‌ها در آن روز در تپش است.

- ۵- یوم الجزاء: به خاطری که تمام انسان‌ها به جزاء اعمال خود می‌رسند.
- ۶- یوم الحشر: به خاطری که تمام انسان‌ها در میدان محشر جمع می‌شوند.
- ۷- یوم الآخر: به خاطری که بعد از آن روز روز دیگری نیست.
- ۸- یوم الفصل: به خاطری که در بین ظالم و مظلوم الله فصل می‌کند.
- ۹- الواقعة: به خاطری که حتماً واقع شونده است.
- ۱۰- الصاخة: به خاطری که بانگ گوش فرسا است.

مطلب دوم: کیفیت اعطاء اعمال نامه مؤمنین

در آن روز اعمال نامه مؤمنین و مسلمان‌ها به دست راست شان داده می‌شود و از تمام انعامات الله برخوردار می‌باشند و به بزرگترین پاداش الله ﷻ که عبارت از دیدار الله است مشرف می‌شوند، چنانچه می‌فرماید:

﴿فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ﴾ ﴿...﴾ [الإنشقاق: ۷].

«پس او کسی که داده شد کتاب (اعمال نامه) او به دست راستش، زودبست که حساب می‌شود حساب آسان».

مطلب سوم: کیفیت اعطاء اعمال نامه کافران و دوزخیان

اعمال نامه کافران و دوزخیان به دست چپ شان داده می‌شود، به خاطر اعمال زشت و کفرشان از نعمت‌های الهی محروم می‌شوند، طوری که می‌فرماید: ﴿وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ﴾ ﴿...﴾ [الإنشقاق: ۱۰ - ۱۲].

«و اما او کسی که نامه اعمالش از پشت سرش داده شده به زودی فریادش بلند می‌شود که ای وای بر من که هلاک شدم. اما مسلمان‌های که مرتکب کبیره شدند به غیر توبه مردند به مشیت و اراده الله تعلق دارد که عفو می‌کند و یا به مقدار گناهان‌شان به دوزخ می‌سوزند، بعداً به خاطر کلمه توحید که به صدق، تصدیق، اقرار و عمل کردند

داخل جنت می‌شوند. احوال جهنمیان در سورت‌های مختلف ذکر گردیده از جمله در [سوره حاقه: از آیه ۲۵ - ۳۵] به تفصیل بیان شده است.

مطلب چهارم: علایم قیامت

علایم قیامت بر دو قسم است:

۱- صغری.

۲- کبری.

اول- علایم صغرای قیامت واقع شده و نیز واقع می‌شود، از جمله علایم صغرای قیامت بعثت محمد ﷺ است، طوری که در حدیث بخاری است که نبی ﷺ می‌فرماید: «بُعِثْتُ أَنَا وَالسَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ» و همچنان رحلت محمد ﷺ ظهور تمدن و ترقی دنیا از جمله علائم صغرای قیامت است، طوری که در حدیث جبرئیل به روایت عمر ﷺ در صحیحین ذکر شده مشکاة هم نقل می‌کند و نیز ظهور شرک، کثرت زنا، رفع علم شرعی، کثرت جهل همه از علایم صغرای قیامت است.

دوم- علایم و نشان‌های کبرای قیامت ده است، طوری که صحیح مسلم از حذیفه ﷺ روایت می‌کند که نبی ﷺ می‌فرماید: قیامت واقع نمی‌شود تا زمانی که ده علایم پیش از قیامت ظاهر نشود. و آن ده علایم اجمالاً عبارت است از امور ذیل:

۱- ظهور مهدی: که در کتب حدیث و مشکاة جلد دوم ذکر شده.

۲- خروج مسیح الدجال: طوری که در کتب حدیث و مشکاة ذکر شده.

۳- نزول عیسی: طوری که در کتب صحاح وارد شده.

۴- خروج یاجوج و ماجوج: طوری که در [سوره کهف: آیه ۹۴] ذکر گردیده. و در احادیث بیشتر توضیح گردیده است.

۵- سه خسف: (فرورفتن زمین) در شرق، غرب، جزیره العرب.

۶- آیه الدخان: یعنی ظاهر شدن دود غلیظ و شدید.

- ۷- طُلُوعِ آفتابِ از مغرب: یعنی طلوع آفتاب خلاف تعامل و عادت.
- ۸- خُرُوجِ دابة الارض: یعنی حیوان حرف زننده.
- ۹- خُرُوجِ نارِ (آتش): از قعر عدن (یمن) خارج می‌شود مردم را به سوی محشر سوق می‌دهد.
- ۱۰- «رِيحٌ طَيِّبَةٌ تَمُوتُ فِيهَا الْمُؤْمِنُونَ»: یعنی باد خوش‌گوار که مؤمنین قبض روح می‌شوند^(۱).

در متعلق معنای علایم قیامت باید گفت:

علایم قیامت در عربی به معنی اَشْرَاطُ السَّاعَةِ ذکر شده است:

شرایط در لغت:

مقدمات و اوایل شیء را گویند.

در اصطلاح:

اطلاق می‌شود بر علایم که دلالت می‌کند بر قرب قیامت، همین علایم و نشانه‌ها طوری که ذکر گردید به خرد و بزرگ تقسیم است:

اول- علایم صغرای قیامت: عبارت است از آن علایم که واقع شده و می‌شود و هنوز جریان دارد، در بین علایم خرد و بزرگ قیامت فرصت کافی و مناسب و فسحات از اوامر و نواهی و دستورات می‌باشد.

دوم- علایم کبرای قیامت: علایم کبرای عبارت از آن علایم است که دلالت می‌کند بر قرب قیامت، این علایم پی در پی واقع می‌شود و گاهی متراکم در یک وقت واقع می‌شود.

۱- راجع به تفصیل علائم (صغراء و کبراء) قیامت در باب اَشْرَاطُ السَّاعَةِ، مشکاة مراجعه شود.

دلیل وقوع قیامت:

۱ - قوله تعالى: ﴿أَقْتَرَبَ السَّاعَةُ وَأَنْشَقَّ الْقَمَرُ﴾ [القمر: ۱].

«نزدیک شد قیامت و شق شد مهتاب».

۲ - قوله تعالى: ﴿أَقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ﴾ [الأنبياء: ۱].

«حساب مردم به آن‌ها نزدیک شده اما آن‌ها در غفلت و روی گرداند».

۳ - قول پیامبر ﷺ: «بُعِثْتُ أَنَا وَالسَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ»^(۱).

یعنی: فرستاده شده‌ام من و قیامت مثل این دو انگشت، و اشاره نمودند به انگشت سبابه و وسطی، اگرچه در میان این دو فاصله نسبی وجود دارد که دلالت می‌کند بر فصاحت و بلاغت و عمق هدایت نبی کریم ﷺ.

۴ - حدیث عوف بن مالک ﷺ راجع به علایم صغری قیامت:

«إِعْدَادُ سِتًّا بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ... بَعْنَى وَمَوْتِي وَفَتْحَ بَيْتِ الْمَقْدِسِ وَفَتْحَ الْقُسْطَنْطِينِيَّةِ ثُمَّ مَوْتَانِ يَأْخُذُ فِيكُمْ كَعِقَاصِ الْغَنَمِ» وَهُوَ الطَّاعُونَ «وَاسْتِفَاضَةَ الْمَالِ وَظُهُورَ الْفِتَنِ...»^(۲).

راجع به نشان‌های خرد قیامت در حدیث فوق ارشاد شده که شش چیز را قبل از قیامت حساب کنید از جمله:

أ- بعثت و پیامبری محمد ﷺ.

ب- رحلت و وفات محمد ﷺ.

ج- فتح بیت المقدس قبله اول مسلمان‌ها که در عهد خلافت عمر فاروق ﷺ فتح شد.

د- فتح قسطنطنیه (استنبول) توسط جانبازان راهی اسلام مقرر خلافت یکهزار ساله امپراطوری روم شرقی آن زمان که سلطان محمد فاتح آن را فتح نمود.

و- وقوع طاعون «وباء» که در عهد خلافت راشدین زمان عمر فاروق واقع شد.

ه- کثرت زنا و فحشاء و غیره علایم.

۱- صحیح البخاری، کتاب الرقاق - باب ۳۹، مسلم ابواب الجمعة.

۲- صحیح البخاری، کتاب الجزیه، باب ما یحذر من الغدر.

اول- مثال قیامت صغری: موت هر انسان است، طوری که در حدیث مسلم اشاره شده:

«إِذَا مَاتَ الْإِنْسَانُ قَامَتْ قِيَامَتُهُ»^(۱).

یعنی: وقتی که انسان وفات شد قیامتش قایم می‌شود. به معنی اینکه نوعی از نعمت‌ها و یا عذاب برایش می‌رسد و سوال و جواب شروع می‌شود.

دوم- مثال قیامت کبری: زنده‌شدن مردگان از قبرها و حشر در میدان محشر و شروع حساب و کتاب.

این بود علایم و نشان‌های اجمالی قیامت.

اما تاریخ دقیق قیامت را جز الله ﷻ هیچ کسی نمی‌داند، حتی که نبی مرسل و ملک مقرب هم نمی‌داند و علم قیامت را الله ﷻ به خود خاص کرده است، چنانچه می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ﴾ [لقمان: ۳۴].

«آگاهی از زمان قیامت مخصوص خداوند است».

تفصیل علایم کبرای قیامت - طوری که ذکر شده است:

ظهور مهدی:

موضوع مهدی در پنج بند مورد بحث قرار می‌گردد:

نام و نسب وی، صفت وی، نقطه خروج وی، علامات وی، جواب دلیل منکرین.

بند اول- نام و نسب وی:

نام آن محمد و یا احمد ولد عبد الله، به خاطری که در حدیث وارد شده:

«يُؤَاطِي إِسْمُهُ إِسْمِي وَإِسْمَ أَبِيهِ إِسْمَ أَبِي»^(۲).

۱- مشکاة ص ۳۳، ج ۱، به روایت مسلم.

۲- ابوداود و مشکاة از ابن مسعود نقل می‌کند، ۲، ۴۷۰.

یعنی: برابری می‌کند نامش با نام من و نام پدرش با نام پدرم.

بند دوم - صفت وی:

در کتب اشراطُ الساعة گفته شده است:

- ۱ - دارای چهره درخشان و قامت‌رسا است.
- ۲ - زمین را از عدل و عدالت پر می‌کند، طوری که از ظلم پر شده است.
- ۳ - بیت المال را به طریقه صحیح و مناسب تقسیم می‌کند.
- ۴ - در زمان فساد امت خارج می‌شود که در آن زمان برای مردم خلیفه شرعی نمی‌باشد.
- ۵ - در بین رکن و مقام ابراهیم بر قبول بیعت مجبور کرده می‌شود.

بند سوم - موضوع خروج وی:

از طرف مشرق می‌برآید.

بند چهارم - علامات وی:

- ۱ - لشکری که به خاطر غزو و پیکار وی می‌برآید هلاک می‌شود.
- ۲ - از نسب رسول ﷺ و از اولاد فاطمه می‌باشد.
- ۳ - انسان صاحب صلاح و تقوی می‌باشد.
- ۴ - عیسی علیه السلام نیز در زمان وی نازل می‌شود و دجال را می‌کشد.

بند پنجم - جواب دلیل منکرین مهدی:

احادیثی که در رابطه به مهدی نقل شده به حدی تواتر معنوی می‌رسد، بناءً ظهور مهدی از عقاید اهل سنت و الجماعة بوده، اگر تشیع باطنی در این مورد غلو و افراط دارند کدام مضایقه به عقیده اهل سنت ندارد. اما حدیث که در مورد واقع شده مثل: «لَا مَهْدِيَّ إِلَّا عَيْسَى» رواه ابن ماجه.

جواب اینست که:

- ۱ - مهدی کامل نیست مگر عیسی علیه السلام.
- ۲ - وقتی که به کتب جرح و تعدیل مراجعه شود ظاهر می شود که این حدیث منکر است.

خروج مسیح الدجال:

موضوع دجال در پنج بند مورد بحث قرار می گردد:
نام وی، صفات وی، زمان خروج وی، مقدار مکث وی، هلاک وی.

بند اول - نام وی:

- طوری که مشهور است مسیح الدجال معنی مسیح.
- ۱ - مسیح: از ممسوح العین گرفته شده، یعنی: یک چشمش پوچ و به غیر آب است.
 - ۲ - و یا مسیح از مسح الارض گرفته شده است، ملقب به مسیح شده به خاطری که تمام زمین را در مدت چهل روز گردش می کند.
- الدجال: دجل یعنی: مکر و فریب، به خاطری که دجال به مکر و فریب مردم را گمراه می کند.

بند دوم - در رابطه به صفات وی:

- ۱ - دعوی ألوهیت و خدائی می کند.
- ۲ - جوانی است گندم رنگ و کوتاه قد، چشم راستش کور، از آن اولاد پیدا نمی شود.
- ۳ - در بین چشمانش (کافر) نوشته شده است که هر مسلمان می خواند.

بند سوم - در رابطه به زمان خروج دجال:

- ۱ - سخراج می شود در آخر زمان در جای به نام (خُلَّة) در بین شام و عراق.

۲- به خاطر ابتلا و امتحان مؤمنین کارهای عجیبی و امور خلاف عادت توسط دجال ظاهر می شود، مثل انبات زمین، یعنی: دجال لعین امر می کند زمین می رویاند و سرسبز می شود، و به آسمان امر می کند باران می شود، مرده را زنده می کند و غیره کارهای عجیبی را انجام می دهد، همه زمین را به جز مکه مکرمه و مدینه منوره گردش می کند.

بند چهارم- مدت مکث دجال در زمین:

طوری که در حدیث نقل شده **چهل** روز در روی زمین مکث می کند که روز اولش مثل یک سال و روز دومش مثل یک ماه و روز سومش مثل یک هفته و باقی روزهایش مثل عام روزها می گذرد.

بند پنجم- هلاک وی:

در مورد هلاک دجال چنین وارد شده که توسط عیسی علیه السلام هلاک می شود در آن وقتی که عیسی علیه السلام خلافت را از مهدی تسلیم می شود.

نزول عیسی علیه السلام:

موضوع نزول عیسی علیه السلام در سه بند مورد بحث قرار می گیرد:
نام نسب وی، صفات وی، اعمالی که بعد از نزولش بر آن اقدام می کند.

بند اول- نام و نسب وی:

مذهب سلف صالح همه بر اینست که عیسی پسر مریم بنده و رسول خدا است، به غیر پدر به کلمه «کن» که از جانب خداوند توسط جبرئیل علیه السلام به سوی مریم القا شد، آفریده شده است.

و یکی از جمله رسولان اولوالعزم و یکی از آن سه نفری است که در مهد سخن گفته است، اکنون در آسمان زنده و موجود است از وقتی که خداوند از شر دشمنان نجات داده و به آسمان بلند کرد، طوری که در سوره مائده و نساء تصریح شده است. به خاطر تحکیم شریعت محمد ﷺ در روی زمین نازل می‌شود، نزولش یکی از علایم کبرای قیامت محسوب می‌شود.

دعوی یهود در متعلق قتل و صلیب کذب و بهتان محض است. کذب‌شان به نص قرآن کریم ثابت است.

﴿وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا﴾ [النساء: ۱۵۷] «نکشند عیسی را به یقین».

بند دوم - صفات عیسی عليه السلام:

در رابطه به صفات عیسی عليه السلام وارد شده که اسمر (گندم‌رنگ) میانه‌قد، عریض‌السینه، دارای موه‌های لمه و غیره... می‌باشد.

بند سوم - اعمالی که عیسی عليه السلام انجام می‌دهد:

- ۱ - قتل دجال بعد از اینکه خلافت را از مهدی تسلیم می‌شود.
- ۲ - نشر و پخش اسلام حسب شریعت محمدی ﷺ به خاطر که بعد از محمد ﷺ دیگر شریعت جدید و پیامبر مستقل نیست.
- ۳ - وضع الجزیه: یعنی: نهادن جزیه بر منکرین شریعت محمد ﷺ.
- ۴ - کسر الصلیب: یعنی خاتمه دادن به دور صلیب و صلیب پرستان.
- ۵ - قتل خنزیر: به خاطری که در شریعت محمد ﷺ گوشت خنزیری حرام است.
- ۶ - هلاک یأجوج و ماجوج مفسد توسط وی (یعنی به دعای وی).

۷ - وضع الحرب: یعنی وضع الحرب بر بالای منکرین^(۱).

خروج یاجوج و ماجوج:

موضوع یاجوج و ماجوج در پنج بند مورد بحث قرار می‌گیرد:

بند اول - اصل یاجوج و ماجوج:

اصل شان بشر و از اولاد آدم و حوا و از نسل یافث بن نوح علیه السلام هستند.

بند دوم - صفات شان:

طوری که در احادیث وارد شده پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«حَتَّىٰ يَخْرُجَ يَأْجُوجُ وَمَاجُوجُ قَوْمٌ صِغَارُ الْأَعْيُنِ شَعَثُ الرُّؤُسِ كَأَنَّ وُجُوهُهُمْ الْمَجَانُ الْمُطْرَقَةُ»

یعنی: قومی اند خرد چشم، پراکنده موی، روی‌های شان مثل مطرکه (مار طدل).

بند سوم - هلاک شان:

بعد از اینکه در روی زمین فساد و جور را پُر می‌کنند، به اثر دعای عیسی صلی الله علیه و آله توسط

کرم‌های که از طرف الله جل جلاله مسلط می‌شود در حین واحد می‌میرند.

بند چهارم - زمان و دلیل خروج شان:

زمان خروج شان در قرب قیامت است، به خاطری که از علایم ده‌گانه قیامت است.

اما دلیل خروج شان ثابت است به قرآن و سنت:

۱ - اما از قرآن: ﴿حَتَّىٰ ۲ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَاجُوجُ وَهُمْ مِّنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ

﴿الأنبياء: ۹۶﴾.

۱- تفصیل واقعه عیسی صلی الله علیه و آله در سوره‌های مختلف قرآن کریم ذکر شده، از جمله [سوره آل عمران: آیه ۴۵ -

۵۹] و [سوره نساء: آیه ۱۵۷ - ۱۵۹ و ۱۷۱ - ۱۷۲] و [سوره مائده: آیه ۱۱۰ - ۱۱۸] و نیز در [سوره

مریم: آیه ۱۶ - ۳۴] ذکر شده.

۲- اما از حدیث: طوری که در بند دوم ذکر گردید.

بند پنجم - محل خروج شان:

محل خروج شان: سدی است در بین دو کوه بزرگ واقع است در قسمت شرق غیر از سد معروف امروزی که واقع است در چین، والله اعلم بالصواب.

خسوفات سه گانه:

خسوف به معنی شقّ و فرو رفتن زمین، طوری که می فرماید:

﴿خَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضُ﴾ [القصص: ۸۱].

قرآن کریم در مورد سرمایه دار بزرگ جهانی عصر موسی علیه السلام می فرماید: وقتی که به سرمایه خود مغرور شد و از اوامر و دستورات الهی که توسط موسی علیه السلام هدایت می شد سرپیچی نمود، با خانه و کاشانه اش به زمین فرو برده شد.

اما نقاط خسف:

یکی در مشرق و دیگری در مغرب، و سومی در وسط زمین، یعنی: آسیاء وسطی که جزیره العرب است، این علایم تا هنوز واقع نشده.

دلیل بر وقوع این سه خسوفات: همان روایت حذیفه رضی الله عنه است که به روایت مسلم در اول موضوع ذکر گردید.

دُخان (دود):

وقوع دخان یکی از علایم کبرای قیامت است، طوری که در آیه کریمه ذکر شده:

﴿فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُحَانٍ مُّبِينٍ﴾ [الدخان: ۱۰].

«انتظار کن روزی را که بیاید آسمان به دود آشکارا».

اگرچه در توجیه آیه فوق اقوال مفسرین مختلف است، منتهی بر یکی از نظرات شان اشاره شده، وقوع این دود نیز از علایم کبرای قیامت است، در مورد چنین دود دو روایت از سلف نقل شده:

- ۱ - قول اول از عبدالله بن مسعود روایت است که واقع شده و آن عبارت است از همان قحطی که به طور عذاب بر کفار قریش در عهد مکی نبوی واقع شده.
- ۲ - قول دوم از عبدالله بن عباس روایت است که تا هنوز واقع نشده، زیرا که از علایم کبرای قیامت است.

طلوع آفتاب از مغرب:

خلاف معمول آفتاب از طرف مغرب طلوع می‌کند، طوری که در آیت اشاره شده:

﴿يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا...﴾ [الأنعام: ۱۵۸].

«بعد از ظهور این علایم دروازه توبه بسته می‌شود و ایمان آوردن فایده نمی‌رساند».

خروج دابة الأرض:

سخن گفتن حیوانی با مردم نیز از علایم قیامت است، چنانچه می‌فرماید:

﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا

يُوقِنُونَ﴾ [النمل: ۸۲].

«هنگامی که فرمان عذاب آن‌ها رسد (و در آستان رستاخیز قرار گیرند) جنبنده‌ای را از زمین برای آن‌ها خارج می‌کنیم که به آن‌ها تکلم می‌کند و می‌گوید که: مردم به آیات ما (خدا) ایمان نمی‌آرند».

پس مقصود اینست که خلاف معمول حیوان گنگ را خداوند ﷻ بر مقام خطابه مقرر می‌نماید، از خلاها و نواقص انسان‌ها و از فرصت دست رفته‌شان که عبارت از ترک ایمان کفار و ملحدین است اعلان می‌کند.

خروج آتش از قعر عدن:

از قعر عدن آتشی می‌برآید که مردم را به سوی ارض محشر که در بعضی روایات زمین شام ذکر شده سوق می‌دهد.

ریح طیبه:

یعنی: بادی خوشگوار است که توسط آن باد ارواح مؤمنین را قبض کرده می‌شود و باقی می‌ماند شیرازُ الناس قیامت بر آن‌ها قایم می‌شود^(۱).

مطلب پنجم - بعث بعد الموت (زندگی بعد از مرگ)

موضوع زندگی بعد از مرگ در سه بند مورد بحث قرار می‌گیرد:

بند اول - اثبات بعث از قرآن کریم:

قوله تعالی: ﴿ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ﴾ [المؤمنون: ۱۶].
«سپس در روز قیامت زنده کرده می‌شوید».

بند دوم - اثبات بعث از حدیث نبوی ﷺ:

طوری که پیامبر ﷺ می‌فرماید: من اولین کسی هستم که زنده می‌شوم ولی می‌بینم که موسی عليه السلام پیش از من زنده شده^(۲).

بند سوم - اثبات بعث به دلایل عقلی:

طوری که عقل سلیم شاهد است که هیچ معلول به غیر علت نمی‌باشد، و نیز خلقت آسمان و زمین و دیگر کاینات هدف و حکمت دارد و آن هدف و حکمت عبارت است از محاسبه دقیق روز قیامت، زنده شدن دوباره به خاطری است که مجرم از غیر مجرم امتیاز و مجزا گردد و هر شخص مکافات و مجازات عمل خود را ببیند و گرنه این انتظامات بزرگ عبث و بی‌فایده خواهد بود.

۱- راجع به تفصیل علایم صغری و کبری قیامت مراجعه شود به مشکاة باب اشراط الساعة، ج ۲.

۲- رواه بخاری.

ثبوت میزان (ترازو)

یکی از احوال قیامت وزن اعمال است، میزان بعد از حساب واقع می‌شود، زیرا که حساب به خاطر تقدیر اعمال است و میزان به خاطر تعیین مقادیر اعمال. چنانچه می‌فرماید:

﴿فَأَمَّا مَنْ أَوْقَتْ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ ۖ فَسَوْفَ تُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا﴾ [الإنشاق: ۷، ۸].

«آن‌های که داده شد کتاب آن‌ها به دست راست شان زودبست حساب می‌شوند به حساب آسان».

یکی از مظاهر بزرگ قیامت میزان است، راجع به میزان سه مطالب بیان می‌شود:

مطلب اول- تعریف میزان:

میزان در لغت: عدل و برابری را گویند.

میزان در اصطلاح: عبارت است از ترازوی حقیقی و حسی که دارای دو پله و طرف است که روز قیامت به خاطر وزن اعمال بندگان گذاشته می‌شود.

مطلب دوم- راجع به اثبات میزان:

راجع به اثبات میزان باید گفت که وزن اعمال ثابت است به نص صریح قرآن و سنت: اما از قرآن:

قوله تعالی: ﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ

مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا﴾ [الأنبياء: ۴۷].

«ما ترازوهای عدل را در روز قیامت نصب می‌کنیم، لذا به هیچ کس کمترین ستمی نمی‌شود، و اگر به مقدار سنگینی یک دانه خردل (کاری نیک و بدی باشد) ما آن را حاضر می‌کنیم و کافی است که ما حساب‌کننده باشیم».

اما از سنت:

حدیث متفقاً علیه است که می فرماید:

«كَلِمَتَانِ خَفِيفَتَانِ عَلَى اللِّسَانِ ثَقِيلَتَانِ عَلَى الْمِيزَانِ حَبِيبَتَانِ إِلَى الرَّحْمَنِ سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ»^(۱).

یعنی: دو کلمه است که خفیف بر زبان، ثقیل بر میزان، پسند به سوی رحمن (همانا) سبحان الله بحمده سبحان الله العظیم است. و نیز در روایت مسلم ذکر شده که: پاکی جزء ایمان است، الحمد لله پرکننده میزان است.

مطلب سوم - کیفیت میزان:

سوال اول: راجع به کیفیت میزان این است که آیا ترازوی که روزی قیامت اعمال انسان‌ها در آن وزن می‌شود یکی است و یا مختلف؟

جواب: راجع به جواب این سوال از دانشمندان اسلامی دو قول نقل شده:

۱ - برای تمام افراد و امم یک میزان است.

۲ - میزان متعدد است:

معتقدین این قول دارای سه نظر‌اند:

ألف: برای هر عمل یک میزان نصب می‌شود.

ب: برای هر امت یک میزان نصب می‌شود.

ج: برای هر فرد یک میزان نصب می‌شود.

سوال دوم: آنچه که در میزان وزن می‌شود چیست؟

جواب: راجع به موزون سه قول از علمای عقاید نقل شده:

۱- مسلم و بخاری (مسلم کتاب طهارت، باب ۱).

- ۱- اعمال وزن می‌شود، اگرچه اعمال اعراض است ولی خداوند قادر است به تبدیل نمودن اعراض به اجسام.
- ۲- عامل وزن می‌شود، طوری که در حدیث ذکر شده:
 «إِنَّهُ يَأْتِي الرَّجُلَ الْعَظِيمُ السَّمِينُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُزَنُّ عِنْدَ اللَّهِ جُنَاحَ بَعُوضَةٍ»^(۱).
- یعنی: روز قیامت آورده می‌شود یک عده مردمان فربه و جسیم را که وزن ندارند نزد الله تعالی مقدار بال پشه.
- ۳- صحف اعمال وزن می‌شود و مشهور است به حدیث بطاقه که در صحیحین ذکر شده است.
- تطبیق و موافقه در بین اقوال سه‌گانه این است که:
- ممکن همه اشیاء مذکور وزن شود، ولی اعتبار بر اعمال است، زیرا که مدار ثقل و خفت اعمال است.
- دلایل وزن اعمال بر استدلال فوق حصر نیست صرف به بعض نصوص اشاره شده.
- چنانکه در سورت‌های مکی بر این مسأله تأکید شده است.

پل صراط:

راجع به پل (صراط) سه مطالب بیان می‌شود:

- ۱- اثبات پل.
- ۲- صفت پل.
- ۳- کیفیت عبور.

۱- متفق علیه. این حدیث مشهور است به حدیث بطاقه که نقل کرده صحیح البخاری در کتاب التفسیر، سوره

کهف. و صحیح مسلم، کتاب صفات المنافقین، باب ۱۸.

مطلب اول- راجع به اثبات پل:

طوری که در قرآن و حدیث ذکر شده یکی از مشکل‌ترین احوال روز قیامت عبور از پل صراط است دلیل از قرآن:

۱- ﴿وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا﴾ [مریم: ۷۱]. «نیست هیچ

کس از شما، مگر عبورکننده است (پلی بالای جهنم را) و اجرای این امر و فیصله حتمی است بر الله ﷻ».

در آیه بعدی می‌فرماید: سپس آن‌های را که تقوا پیشه کردند از آن رهای می‌بخشیم.

۲- از حدیث: در صحیحین است که: «ثُمَّ يُضْرَبُ الْجِسْرُ عَلَى جَهَنَّمَ» یعنی: بعداً وضع کرده می‌شود پل بر بالای دوزخ.

مطلب دوم- راجع به صفت پل صراط:

راجع به علایم و اوصاف پل (صراط) در صحیح مسلم از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت شده که:

پل صراط: تیزتر از شمشیر و باریک‌تر از موی، در بالای دوزخ نصب کرده می‌شود و همه از بالای آن عبورکننده هستند، مؤمنین و اهل بهشت را از سقوط نجات داده می‌شود، کفار و منافقین می‌افتند.

مطلب سوم- راجع به کیفیت عبور از پل:

عبور از پل صراط در موقعیت قرار دارد که تاریکی و ظلمت شدید همه جا را فرا گرفته، نور و روشنی برای هر فرد به قدر ایمانش تقسیم کرده می‌شود:

۱- افرادی هستند که نورشان مثل کوه بزرگ پیش روی شان روشنی می‌کند.

۲- افرادی هستند که نورشان کمتر از گروه اول می‌درخشد.

۳- افرادی هستند که نورشان مثل چراغ دستی به دست شان داده می‌شود.

۴ - افرادی هستند که نورشان در انگشت پای شان داده می شود، گاهی روشن می شود می روند، گاهی تاریک می شود استاد می شوند، به خاطری که در دنیا گاهی عمل می کردند و گاهی ترک می کردند.

۵ - گروهی آخری گروه منافقین اند که نورشان موافق به قدر عمل دنیوی شان داده می شود.

بر این تفاوت انوار در قرآن کریم در [سوره حدید: آیه ۱۲ - ۱۳] اشاره شده:

﴿يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَانُكَمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿۱۲﴾ يَوْمَ يَقُولُ الْمُنْفِقُونَ وَالْمُنْفِقَاتُ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا...﴾

یعنی (این در) همان روزی است که مردان و زنان باایمان را می نگیری که نورشان پیش رو و در سمت راست شان به سرعت حرکت می کند (و به آنها می گویند: بشارت باد بر شما امروز به باغهایی بهشت که نهرها زیر درختان آن جاری است؛ جاویدانه در آن خواهید ماند و این همان رستگاری بزرگ است، روزی که مردان و زنان منافق به مؤمنان می گویند: بگذارید ما هم از نور شما استفاده کنیم! به آنها گفته می شود:

(به پشت سر خود بازگردید و کسب نور کنید!) مؤمنین مشکلات آن روز را دیده از

خداوند طلب زیادت نور می کنند، چنانچه می فرماید:

﴿يَقُولُونَ رَبَّنَا آتِنَا نُورَنَا﴾ [التحریم: ۸].

«می گویند پروردگارا، نور ما را کامل کن و ما را ببخش که تو بر هرکار قادری.»

شفاعت:

موضوع شفاعت در پنج بند مورد بحث قرار می گیرد:

۱ - معنی شفاعت.

۲- انواع شفاعت.

۳- مستحقین شفاعت.

۴- شافعین.

۵- موانع شفاعت.

بند اول- معنی شفاعت:

۱- شفاعت در لغت: به معنی زوج (جفت) شفاعت ماخوذ است از شفع ضد وتر

(تاق) به معنی ضم چیزی به سوی چیزی دیگر.

۲- شفاعت در اصطلاح شرع: طلب نبی ﷺ و یا غیر نبی از الله ﷻ به خاطر در

گذری از گناهان بندگان موحد و خداپرست و تأخیر در حساب مخلوقات.

بند دوم- انواع شفاعت:

شفاعت در روز قیامت بر هشت قسم است:

۱- شفاعت کبری که برای محمد ﷺ خاص است، طوری که در آیه کریمه ذکر شده:

﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدُ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا﴾ [الإسراء: ۷۹].

مفسرین مقام محمود را به شفاعت کبری تفسیر کردند.

۲- شفاعت برای جنتیان به خاطر دخول جنت.

۳- شفاعت به خاطر رفع درجات اهل جنت.

۴- شفاعت در رابطه به هفتاد هزار نفری که به غیر حساب و کتاب داخل جنت

می شوند، چنانچه در حدیث عکاشه بن محصن وارد شده^(۱).

۵- شفاعت برای آنهایی که حسنات و سیئات شان برابر است.

۶- شفاعت برای تخفیف عذاب، مثل تخفیف عذاب ابوطالب.

۱- متفق علیه، بخاری کتاب اللباس باب ۱۱، البرود والجبر روایت می کند.

۷ - شفاعت برای آن‌هایی که با وجود ایمان، به خاطر گناهان‌شان مستحق دوزخ شدند.

۸ - شفاعت برای اهل کبائری که داخل دوزخ شدند و به شفاعت محمد ﷺ خارج کرده می‌شوند.

بند سوم - مستحقین شفاعت:

مستحقین شفاعت صرف مؤمنین اند و بس، طوریکه شافعین اجازه شفاعت را صرف برای مؤمنین و خداپرستان از اهل طاعت و اخلاص دارند و بس. چنانچه می‌فرماید:

﴿لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا﴾ [النبأ: ۳۸].

بند چهارم - شفاعت‌کنندگان (شافعین):

شفاعت‌کنندگان که در روز قیامت شفاعت می‌کنند قرار ذیل اند:

- ۱ - انبیاء علیهم‌السلام در رأس شان محمد ﷺ.
- ۲ - شهداء و صالحین.
- ۳ - اطفالی که قبل الحنث (بلوغ) وفات شدند.
- ۴ - اعمال صالحه به طور عموم، اما قرآن کریم، صیام، (روزه) به طور خصوص.

بند پنجم - موانع شفاعت:

آن جرم و گناهی که صاحبش را از شفاعت شافعین محروم می‌گرداند قرار ذیل است:

۱ - کفر: کفر مانع شفاعت است، به خاطری که در مورد قرآن کریم می‌فرماید: ﴿كَلَّا

إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمِئِذٍ لَّحَجُوبُونَ ﴿۱۵﴾ ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ ﴿۱۶﴾ [المطففين: ۱۵، ۱۶].

«چنین نیست که آن‌ها می‌پندارند، بلکه آن‌ها در آن روز از پروردگارشان محجوبند،

سپس آن‌ها مسلماً وارد دوزخ می‌شوند».

۲ - نفاق: نفاق اعتقادی مانع شفاعت است، به خاطری که قرآن کریم می‌فرماید:

﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ﴾ [النساء: ۱۴۵].

«هر آئینه منافقین در زیرترین طبقه دوزخ اند.»

تمرین فصل دهم

- ۱- دلایل اثبات قیامت را از قرآن بیان واضح نمائید؟
- ۲- نام‌های مشهور قیامت کدام‌ها اند بیان کنید؟
- ۳- علایم کوچک قیامت را بیان کنید؟
- ۴- علایم بزرگ قیامت را واضح سازید؟
- ۵- زنده شدن بعد از مرگ ثابت است به عقل و نقل هردو را واضح سازید؟
- ۶- اعمال و کارکردهای انسان‌ها روزی قیامت وزن می‌شود؟ دلیل این موضوع را بیان نمائید؟
- ۷- حین عبور از پل صراط به روشنی و نور ضرورت است، موضوع را به تفصیل بیان کنید؟
- ۸- معنی شفاعت را با اقسام آن توضیح دهید؟
- ۹- بعضی اعمال صالحه هم شفاعت می‌کنند، آن اعمال را نام ببرید؟
- ۱۰- موانع شفاعت کدام‌ها اند نام ببرید؟
- ۱۱- شفاعت‌کنندگان برای مسلمان‌ها کدام اشخاص اند واضح نمائید؟
- ۱۲- شفاعت برای کدام مردم است توضیح دهید؟

تمت بالخیر.

فصول ده‌گانه که در مقدمه ذکر شده بود الحمد لله به پایان رسید.

فراغ از نظر ثانی به تاریخ:

دوم اسد ۱۳۸۴ هجری شمسی.

مطابق: ۱۷ جمادی الآخر ۱۴۲۶ هجری قمری.

مصادف: ۲۴ / ۶ / ۲۰۰۵ میلادی.

وصلی الله علی محمد وعلی آله وأصحابه أجمعین.

با احترام:

طالب دعائی نیک شما نعمت الله «وثیق».

فهرست مصادر و مراجع:

أ- قرآن کریم:

۱ - «مصحف شریف»

ب- مصادر تفسیر:

۲ - تفسیر ابن کثیر، اسماعیل ابن کثیر، طبع دارالریان للتراث مصر.

۳ - الجامع لأحكام القرآن، ابو عبدالله القرطبی، طبع بیروت.

۴ - تفسیر نمونه، ناصر مکارم با همکاری جمعی از نویسندگان، طبع: طهران ایران.

۵ - تفسیر علامه عثمانی، مشهور به کابلی طبع لاهور.

ج- مصادر سنت:

۶ - صحیح البخاری، محمد بن اسماعیل البخاری طبع: مصطفی البابی الحلبی.

۷ - فتح الباری، احمد بن علی ابن حجر العسقلانی.

۸ - صحیح مسلم، مسلم بن حجاج القشیری «به شرح نووی» دارالریان للتراث.

۹ - سنن ابی داود، سلیمان بن الاشعث السجستانی ط: دارالحدیث حمص سوریه.

۱۰ - سنن ترمذی، از ابی عیسی محمد بن عیسی بن سوره، طبع: دارالکتب بیروت.

۱۱ - مسند احمد، از امام احمد بن حنبل رحمته طبع: دارصادر بیروت لبنان.

۱۲ - سنن نسائی، از ابو عبدالرحمن احمد بن شعیب النسائی.

۱۳ - ابن ماجه، از ابو عبدالله محمد بن یزید بن ماجه القزوینی.

۱۴ - مشکاة المصابیح، از ولی الدین محمد بن عبدالله التبریزی، طبع: دارالاشاعة العربیه

کویته، پاکستان.

۱۵ - اشعة اللمعات، ترجمه فارسی مشکاة، از مولانا عبدالحق.

د- مصادر عقیده:

۱۶ - شرح عقیده الطحاویة، از صدرالدین ابن ابی العز الحنفی، طبع: لاهور پاکستان.

۱۷ - شرح المقاصد، تحقیق عبدالرحمن غمیره، از مسعود بن عمر بن عبدالله

سعدالدین التفتازانی، طبع: انتشارات شریف الرضی، قم.

- ۱۸ - شرح ملاعلی قاری، طبع مجتبائی، دهلی.
- ۱۹ - فی قضایا التوحید، از غنی سعید فرغلی، طبع: قاهره، مصر.
- ۲۰ - تیسیرالعزیزالحمید، از سلیمان بن عبدالله، طبع المکتب الاسلامی.

ح- مصادر لغت:

- ۲۱ - لقاموس المحيط، از فیروز آبادی ط: دارالاحیاء التراث العربی بیروت، لبنان.
- ۲۲ - الموسوعة المیسره طبع: دارالندوة الشباب ریاض.
- ۱۳ - المعجم الوسیط، جمعی از دانشمندان، مصری، ط: دارالدعوة، استانبول، ترکیه.
- ۲۳ - کتاب التعریفات، از شریف علی بن محمد الجرجانی، دارالکتب علمیه بیروت.

و- مصادر مختلف:

- ۲۴ - آکام المرجان فی احکام الجان، از بدرالدین شبل متوفی ۷۶۹ هـ.

والسلام.